



انتخابات ۹۲، چشم انداز توافقات رژیم، وضعیت جنبش کارگری و وظایف مارکسیست های انقلابی



صفحه	فهرست
۴	چشم انداز جنبش کارگری و وظایف مارکسیست های انقلابی در دوره آتی
۶	وضعیت کنونی جنبش کارگری، چشم اندازها و وظایف مارکسیست های انقلابی
۱۸	چهارمین نامه اوباما به رهبر ایران در آستانه مذاکرات هسته ای
۲۳	نگاهی فشرده به انتخابات ۹۲ و مواضع ما
۳۱	چشم انداز سازماندهی کارگری در آستانه اول ماه مه
۳۴	پیش به سوی اول ماه مه
۳۹	پروژه «گام به گام تا سندیکای آزاد»
۴۰	نکاتی در مورد مطالبات کارگری در دوره آتی
۴۸	تحولات نوین، افق جنبش کارگری و وظایف ما
۵۲	تحلیل ۳۴ ساله رژیم اسلامی
۶۱	در حاشیه نشست داووس: سابقه جهت گیری جمهوری اسلامی نسبت به امپریالیسم
۷۴	چشم انداز جنبش کارگری و وظایف مارکسیست ها
۷۷	اوضاع سیاسی، تحرکات رفرمیستی و جستجوی پاسخ به سوال «چه باید کرد؟»
۸۱	توقف ماشین کشتار دولتی، در گرو اقدام جمعی است!
۸۳	نزدیکی رژیم به امپریالیزم و تدارک جنبش کارگری برای مقابله با سرمایه داری
۸۶	ماشین کشتار دولتی را متوقف کنید!
۸۷	چرخش خامنه ای - حسن روحانی به سمت غرب و سابقه تاریخی آن
۹۰	سابقه جهت گیری اخیر حسن روحانی به غرب
۱۰۱	دولت «تدبیر و امید»: آغاز چرخش به سوی امپریالیزم
۱۰۳	جمع بندی انتخابات
۱۰۶	پیروزی روحانی و ارزیابی وظایف مارکسیست های انقلابی

۱۱۱	انتخابات و وظایف کمونیست ها
۱۱۸	انتخابات: «پیروزی» رژیم، «ورشکستگی» چپ های بنفش!
۱۲۴	انتخابات، ایدئولوژی حاکم و دنباله‌روی توده ها از آن
۱۳۰	«انتخابات» و آخرین فرصت رژیم برای فاصله گرفتن از لبه پرتگاه
۱۳۲	انتخابات و وظایف مارکسیست های انقلابی

۱۴۵	مصاحبه مازیار رازی با رادیو پیام : نگاهی به انتخابات ریاست جمهوری
۱۵۳	چشم انداز سازماندهی کارگری در آستانه اول ماه مه
۱۵۶	دو بحران رهبری، یک راه حل انقلابی

چشم انداز جنبش کارگری و وظایف مارکسیست های انقلابی در دوره آتی



برای ترسیم چشم انداز جنبش کارگری ما محققاً باید از تحلیل مشخص سیاسی روز شروع کنیم. در مرکز تحلیل شرایط امروز باید روندی را قرار داد که رژیم در سال گذشته آغاز کرده، و آن هم جهت گیری به سمت کشورهای غربی است، یا به عبارت دیگر تسلیم در مقابل دولت های امپریالیستی که در سابق با آن ها «مرز بندی» داشته است. پس از انتخاب حسن روحانی، رژیم تحت فشار مضاعفی قرار گرفت. علل آن عبارت بود از تحریم های اقتصادی و هم چنین تهدید های نظامی دولت های آمریکا و اسرائیل بر آن که با وارد شدن به حوزه صنایع نفت و پتروشیمی، یعنی ستون فقرات حیات و بقای رژیم ایران، به جمهوری اسلام ضربه وارد آورده بود. مضاف بر این، و از همه مهم تر، انزوایی سیاسی بود که بر رژیم در منطقه و سطح بین المللی تحمیل شده بود. از یک سو چاوز با مرگ نا به هنگام خود از میدان سیاسی کنار رفت و از آن مهم تر، یکی از متحدین

اصلی استراتژیک رژیم در منطقه یعنی رژیم بشار اسد در سوریه وارد جنگ داخلی شد. نه تنها رژیم دیگر قادر نبود که در مقابله با آمریکا متکی به رژیم سوریه (و البته همین طور بلوک دوستانش در امریکای لاتین) باشد، که مجبور شد برای کمک رسانی به آن قوا و تجهیزات به سوریه ارسال کند تا از سقوط اسد جلوگیری به عمل آورد. این عوامل رژیم را واداشت که وارد معاملاتی با سرمایه داری بین المللی شده و تسلیم شود. قابل ذکر است که این معاملات از طریق یک تبانی بین تمام جناح ها صورت پذیرفت. به سخن دیگر، برای نخستین بار در تاریخ جمهوری اسلامی وحدتی، ولو شکننده، بین تمام جناح ها برای حفظ کلیت نظام شکل گرفت. رژیم می دانست که پس از سقوط اسد به احتمال قوی نوبت خود او فرا خواهد رسید. در واقع، انتخابات حسن روحانی نقطه عطفی بود در تاریخ جمهوری اسلامی در روابطش با غرب. ارزیابی این نقطه عطف از نقطه نظر ما مارکسیست های انقلابی، که مایل به ترسیم چشم انداز جنبش کارگری هستیم، حائز اهمیت است. به تعویق افتادن مذاکرات فرصتی به رژیم می دهد که پایه های اجتماعی خود (پاسداران و بسیجی ها و حزب الله ها) را برای این چرخش که سیاستمداران رژیم حول آن به توافق رسیده اند، آماده کند. یعنی به عبارت دیگر آماده سازی روانی ایجاد کند. اگر این این آمادگی صورت نگیرد، احتمال کودتا توسط فرماندهان پاسداران را که در دوره پیش و به واسطه بازار و تجارت سیاه در شرایط تحریم از موقعیت مالی و سیاسی برخوردار بودند، نمی توان نادیده گرفت.

ایران از طریق ممانعت از اعتصابات و شورش های کنترل نشده است. این تحول، از یک سو، اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر را به تدریج تقویت خواهد کرد. و از سوی دیگر استثمار مضاف توسط سرمایه داری تشنه سود را افزایش می دهد.

حضور سازمان جهانی کار و فعالیتش در ایران، برای طبقه کارگر مفاهیم مشخصی دارد. دولت های سرمایه داری غربی درصدد هستند که پس از این معاملات با رژیم یک سلسله روابط نوینی در جامعه کارگری به وجود آید که امنیت سرمایه غربی در ایران تضمین گردد. کم هزینه ترین راه برای تضمین سرمایه این است که به جای آن که سر طبقه کارگر را با شمشیر قطع کنند، آن را با پنجه ببرند. به روشی «متمدانه» توسط آی. ال. او. و از این طریق، استثمار مضاعف را اعمال کنند.

بنابراین، در دوره آتی ما با دو پدیده متناقض در جامعه روبه رو خواهیم شد. از یک سو، افزایش اعتماد به نفس در طبقه کارگر، و در نتیجه، روحیه مبارزه جویی بهتر در راستای خود سازماندهی و سازمانیابی. از سوی دیگر، استثمار مضاعف طبقه کارگر. در نتیجه، ما برای نخستین بار در سی و شش سال، در ایران شاهد شدیدترین تناقض بین کار و سرمایه خواهیم شد. به سخن دیگر، جنگ طبقاتی برای نخستین بار تدارکاتش می تواند ریخته شود.

ما به عنوان مارکسیست های انقلابی و کارگران سوسیالیست باید از هم اکنون تدارکاتی در این راستا بینیم. یعنی بحث هایی باز کنیم حول این موضوع که

چنان چه این تباری رخ بدهد، بدیهی است که بازتاب مشخصی در پیوند با جنبش کارگری خواهد داشت. این بازتاب باید مورد بررسی قرار گرفته و تکالیف جنبش کارگری از امروز تا زمانی که این توافقات به نتیجه مطلوب دولت های امپریالیستی و ایران برسد، ترسیم گردد. با حسنه شدن روابط این دول سرمایه داری بین المللی پس از ۳۶ سال انتظار، سرمایه های خود را به ایران سرازیر خواهند کرد. چنان که امروز نقداً مشاهده می شود که شرکت های آمریکای جنرال موتورز امریکا و شرکت های اتومبیل فرانسوی رنو و غیره نقداً وارد ایران شده اند و تدارکات اولیه سرمایه گذاری را می بینند. اگر در پیش، در خیابان های تهران نمایندگان شرکت های چینی و روسی را صرفاً می دیدیم، امروز شرکت های بزرگ امریکایی، ایتالیایی و فرانسوی و به احتمال قوی انگلیسی هم خواهیم دید.

به سخن دیگر، روال عادی سازی روابط، مترادف خواهد بود با سرازیر شدن سرمایه ها به داخل و هم چنین بازگشایی کارخانه ها و انواع صنایعی که در دوره پیش بسته شده بوده و به علت تحریم های اقتصادی از کار افتاده بودند. در نتیجه، اشتغال کارگران در درون این کارخانه ها افزایش می یابد. طبعاً با اشتغال توده های کارگری در سطح کارخانه ها یک سلسله قوانین و قواعد بین المللی از طریق نماینده های کارگری امپریالیسم مانند آی. ال. او (سازمان جهانی کار) و بر جامعه کارگری تحمیل خواهد شد (نقداً وزیر کار علی ربیعی از سران این سازمان دعوت به سفر به ایران کرده است). این منطق سرمایه داری برای تأمین امنیت سرمایه در

وضعیت کنونی جنبش کارگری، چشم اندازه‌ها و وظایف مارکسیست‌های انقلابی

۶۱



آرام نوبخت

مدتی قبل یکی از رفقای گرمی بنا به تجربیات اخیر و دخالتگری‌های خود در زمینه سازماندهی کارگری در یکی از کارخانه‌های ایران، این مسائل مهم را مطرح نمود که آیا چشم اندازه جنبش کارگری در دوره بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ به نسبت گذشته تغییراتی داشته است یا خیر؛ و اگر پاسخ مثبت است، وظایف «فعالین کارگری» به طور اعم و گرایش‌های «مارکسیستی» به طور اخص با توجه به این چشم اندازه چه هست یا می‌تواند باشد. آیا وظیفه ایجاد حزب پیشتاز انقلابی (یا حزب کارگران سوسیالیست) با ایجاد تشکل‌های مستقل تداخل و یا حتی تقابل پیدا می‌کند؟ و به علاوه آیا تعیین یک هدف معین، به معنای قطع همکاری و ارتباط با سایر گرایش‌های موجود است؟

چنان چه در آینده نزدیک تشکل‌های مربوط به رژیم (تحت عنوان اتحادیه‌های زرد) ایجاد شود که شاید میلیون‌ها نفر از کارگران را نیز جلب خودش کند، ما چه نوع دخالت‌هایی باید کنیم؟ و چه آلترناتیو‌هایی مطرح کنیم؟ برای نمونه، یکی از مسائل محوری که در دوره آتی می‌تواند در مقابل این سندیکاها و اتحادیه‌های زرد، مطرح شود، ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری هست (مستقل از کارفرمایان، و دولت و از سازمان‌های بین‌المللی). اما برای سازماندهی این دخالت‌ها، یکی از مسائل اساسی ما ساختن حزب پیشتاز کارگری هست. زیرا، بدون حزب پیشتاز کارگری ما این دخالت‌ها به درستی نمی‌توانیم پیش ببریم.

متن پیاده شده مصاحبه رفیق مازیار رازی در برنامه ۲۹
اسفند ۱۳۹۳ «صدای کارگر سوسیالیست»

گونه کشورها در بازار جهانی سرمایه داری، نمی توانسته است دینامیسم مستقل خود را داشته باشد، بلکه این فرایند با ورود امپریالیسم مختل شده و حالت دفرمه پیدا کرده است. به همین دلیل اصولاً بورژوازی در این کشورها فاقد سنت تاریخی مبارزاتی، و فارغ از جناح های مختلف خود کاملاً مرتجع و علیل است، که این موضوع اصولاً در تعیین استراتژی انقلاب آتی ایران بسیار اهمیت پیدا می کند. این مورد در جای دیگری به تفصیل بحث شده است). رژیم نظامی-سلطنتی شاه، در واقع جای خود را به یک ساختار اقتصادی-اجتماعی متناقض داد که در درون خود دو گرایش عمده و اصلی را، با دو رویکرد به ظاهر متمایز نسبت به سیاست اقتصادی و روابط بین المللی جای می داد. جالب است که منطبق هر دو گرایش «متعارض»، در تحلیل نهایی سرمایه داری است (ولو این که یکی با قرار گرفتن در پشت «اقتصاد اسلامی» یا انتقاد به «سرمایه داری» آن را تقبیح کند). با این وجود، جناح موسوم به «اصولگرا» (یا «اقتدارگرا») سنتاً در سطح سیاسی اختلافات و منازعاتی با غرب برای کسب امتیاز داشته است، در حالی که جناح «اصلاح طلب» شدیداً خواستار آن بوده که جمهوری اسلامی خود را با معیارهای نظام های سرمایه داری غربی همسو کند و تا حد امکان این «منازعات» را کاهش دهد. در واقع این گرایش دوم بسیار سریع تر متوجه شده است که بقای رژیم جمهوری اسلامی در مسیر ادغام بیشتر در سرمایه داری جهانی و تبعیت از عرف های بین المللی آن در زمینه های مختلف نهفته است.

این تناقض و دوگانگی بر اساس وضعیتی عینی و ذات متناقض رژیم سرمایه داری-اسلامی همواره ظاهر

فارغ از تجربیات بسیار جالب ایشان، من هم به سهم خود نکات و ملاحظاتی در این بحث داشتم که به علت پراکندگی سعی کردم آن را در فرصت دیگری به شکل مکتوب و با انسجام و فشرده گی بیشتری مطرح کنم. در ارتباط با این مسائل، محور بحث من موارد زیر بود که در ادامه می آید و جنبه هایی از آن در مطالب دیگری با دقت بیش تر بحث خواهد شد:

پیش زمینه تاریخی

از زاویه جنبش کارگری، وضعیت کنونی پس از انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ با دوره قبل از آن اختلافاتی کیفی دارد که از نقطه نظر ترسیم چشم انداز بلندمدت و تعیین وظایف کنونی اهمیت پیدا می کند.

برای این منظور مقدماً باید به یاد داشت که رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران که با درهم شکستن انقلاب ۵۷ به عنوان یک نیروی ضد انقلابی خود را تثبیت کرده بود، از ابتدا دارای تناقضی اساسی در درون خود بوده که تا به امروز نیز حل نگشته است. تناقض اساسی این رژیم، از ذات خود آن سرچشمه می گیرد. جمهوری اسلامی هرگز یک نظام سرمایه داری متعارف، مشابه با آن چه در کشورهای سرمایه داری غربی مشاهده می کنیم، نبوده است (به این معنا که سرمایه داری در کشورهایی نظیر ایران، به لحاظ تاریخی اصولاً نه محصول نبرد طبقاتی با نیروهای کهنه پیشاسرمایه داری، بلکه محصول نفوذ امپریالیسم بوده و به این اعتبار از بیرون و بالا حُقه شده است؛ به عبارت دیگر در عصر امپریالیسم، اصولاً انباشت اولیه و ورود به مناسبت سرمایه داری به دلیل ادغام شدن دیر هنگام این

انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ و موقعیت جمهوری اسلامی در آن مقطع از چندین وجه، متفاوت از انتخابات پیشین بود و اهمیت ویژه ای داشت؛ در این مقطع بحران رژیم در دو سطح «داخلی» و «بین المللی» شدت گرفته بود و انتخابات در واقع آخرین فرصت رژیم برای غلبه موقت و برون رفت از این بحران ها به شمار می رفت. از زاویه بین المللی، رژیم با تأثیرات دور جدید تحریم ها این بار با محوریت صنایع نفت و پتروشیمی (یعنی تکیه گاه اصلی و حیاتی درآمد خود) و همین طور بانک مرکزی؛ درگذشت چاوز در ونزوئلا و ابهام در تداوم سیاست خارجی او نسبت به جمهوری اسلامی در حکومت بعدی و تضعیف پایه رژیم در امریکای لاتین به عنوان یکی از متحدین جهانی خود؛ و مهم تر از همه وضعیت حاد و احتمال سقوط رژیم اسد به عنوان مهم ترین متحد استراتژیک خود در منطقه، رو به رو بود؛ از زاویه داخلی، شکاف های درونی رژیم شدت گرفته بود؛ خامنه ای و حلقه وابسته به آن که به تازگی «جریان فتنه» را در دفاع از ریاست جمهوری احمدی نژاد عقب زده بود، این بار مجبور بود که همین متحد سابق خود را هم به عنوان «جریان انحرافی» از دور خارج کند، و این اشتباهات ممتد محاسباتی، بیش از هر چیزی خود خامنه ای را در موقعیت بدی در مقابل پایه هایش قرار داده بود. به علاوه حاکمیت می دانست که به دنبال جو نارضایتی و بی اعتمادی عمومی جامعه پس از اعتراضات ۸۸، مشارکت در انتخابات پیش روی آن با چالش جدی رو به رو است.

در وضعیت خاص انتخابات ۹۲، تنها همین گرایش دوم بود که می توانست موقتاً بر هر دو بحران غلبه

گشته است. برای نمونه از روزهای نخستین انقلاب، نمایندگی گرایش اول را خمینی-بهشتی بر عهده گرفتند، و نمایندگی جناح «معتدل» و متعارف با عرف های بین المللی را بازرگان-یزدی (جالب است که اخیراً در میان هزاران پیام دیپلماتیک محرمانه ای که «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» پس از اشغال سفارت امریکا در تهران به عنوان مدارک «توطئه های شیطان بزرگ علیه انقلاب» منتشر کردند، گزارش بسیار کوتاهی وجود دارد که دفتر سازمان اطلاعات مرکزی امریکا (سیا) حدود دو ماه و نیم پیش از واقعه گروگان گیری ۱۳ آبان، از داخل سفارت به مقر مرکزی سیا در «لنگلی ویرجینیا» فرستاده بود. این سند نیم صفحه ای، به فردی اشاره می کند که روز ۳۱ مرداد ۱۳۵۸ در دفتر نخست وزیری به دیدار مهدی بازرگان و مقامات ارشد دولت موقت می رود. بعدها معلوم شد که او یکی از مهم ترین مقامات سیا در امور خاورمیانه بوده که با هماهنگی کامل وزارت خارجه امریکا و اطلاع کاخ سفید به تهران اعزام شده بود تا سنگ بنای یک روند همکاری اطلاعاتی استراتژیک را با مقامات رژیم نوپا بگذارد. این مأمور ارشد سیا در دوران اقامت چند روزه اش در تهران به ملاقات محمد بهشتی، نایب رئیس مجلس خبرنگان قانون اساسی و دبیرکل حزب جمهوری اسلامی نیز می رود.)

این دو گرایش بنیادی، از ابتدای استقرار رژیم تاکنون وجود داشته و هربار بسته به شرایط عمومی، یکی بر دیگری غالب می شده است. این مورد را به وضوح می توان در انتخابات اخیر ریاست جمهوری مشاهده کرد.

بود که هم می توانست به دلیل سوابق خود جناح های مختلف درون رژیم و طرف غربی را راضی کند و هم با اشاراتی به برخی مطالبات دمکراتیک عمومی جامعه (از امنیت زنان در جامعه گرفته تا حل مسأله فرسایشی هسته ای و رفع خطر «حمله نظامی») چهره ای به اصطلاح «معتدل» از خود نشان دهد که اعتراضات را به نفع شرکت در انتخابات خنثی کند. این دقیقاً همان سناریویی است که نهایتاً رخ داد، و متأسفانه جمهوری اسلامی پیروز اصلی آن بود، نه طیفی از «چپ» که به زعم خود «به طور تاکتیکی» در آن شرکت کرده بود.

تحولات جنبش کارگری پس از انتخابات

روی کار آمدن روحانی که یک «عقب نشینی تاکتیکی» بود از سوی رژیم تحت شرایط فشار بحران های داخلی و خارجی خود، دقیقاً همراه شد با پیشروی جنبش کارگری و متعاقباً بازگشت درجه ای از اعتماد به نفس و روحیه طبقاتی به سایر اقشار مردم و به ویژه جنبش کارگری.

مبارزات و اعتصابات کارگری تا پیش از روی کار آمدن روحانی نیز وجود داشتند (که تنها یکی از نمونه های چشمگیر آن، اعتراضات کیان تایر-لاستیک البرز-تا سرحد بستن جاده و ممانعت از ورود کارفرما بود). ولی فقط طی چند ماه گذشته ما شاهد افزایش چشمگیر شمار و فراوانی اعتراضات و اعتصابات کارگری بودیم؛ اعتراض ۵ هزار نفر در بافق؛ اعتراضات، اعتصابات و تحصن در معدن چادرملو، معدن کوشک، پلی اکریل اصفهان، کاشی گیلانا، هفت تپه و واگن پارس، اعتراضات معلمان و

کند. حاکمیت و در مرکز آن باند خامنه ای، مجبور بود برای مهندسی و مدیریت بحران خود (آن هم با بهره گیری از نبود یک خط رهبری انقلابی و رادیکال در جامعه)، مهره ای را به عنوان نماینده این گرایش رو کند که اولاً مورد پذیرش غرب و طرف سازش و مماشات با آن ها باشد؛ و ثانیاً بتواند اعتراضات موجود در جامعه به دنبال انتخابات قبلی را به سوی صندوق های رأی کانالیزه کند؛ و ثالثاً مورد قبول و اجماع-ولو موقت- جناح های رقیب درون حکومت قرار بگیرد.

رفسنجانی با خط سیاسی همیشگی خود، به عنوان نماینده این گرایش، چنین گزینه ای محسوب می شد؛ ولی حضور و انتخاب رفسنجانی به دلیل کارنامه قبلش اش، خود منجر به ریزش پایه های تندرو و افراطی اطراف خامنه ای می شد. چرا که هرگونه حرکت یا چرخش سیاست خامنه ای، پیش از هر چیز به یک آماده سازی روانی و ذهنی در میان پایه هایش نیازمند است. برخورد غرب بلافاصله پس از اعلام رد صلاحیت رفسنجانی، به وضوح اهمیت حضور این چهره (و در واقع باید گفت خط مشی محافظه کارانه او) را برای آن ها، نشان می داد. به عنوان نمونه جان کری، انتخابات را به دلیل عدم حضور رفسنجانی «غیردمکراتیک» خواند و از وی حمایت کرد.

در نتیجه به مهره هایی نیاز بود که بتوانند چنین شروطی را تأمین کنند. روحانی، محصول چنین نیازی بود. روحانی -کسی که هم نماینده خامنه ای در شورای عالی امنیت ملی بوده و هم مورد تأیید شخص رفسنجانی قرار داشته و در گذشته نیز رئیس تیم هسته ای مذاکره کننده با آلمان، فرانسه و بریتانیا بوده است- گزینه ای

اخيراً اعتصاب گسترده و تاکنون موفق «ایران خودرو» از نمونه های آن هستند.

رژیم جمهوری اسلامی، برای روی پا ایستادن خود مجبور است شرایط را برای ورود سرمایه همواره کند. اما طرف سرمایه گذار، اصولاً به یک چیز اهمیت می دهد و آن تضمین امنیت سرمایه و سودآوری بالای آن است. در جایی مانند ایران که تقریباً همه روزه شاهد اعتراض و اعتصابات، ولو پراکنده، است، این مشکلی بزرگ از نقطه نظر شرکت های سرمایه داری محسوب می شود. هر اعتصاب، بنا به تجربه، می تواند از اهداف صرفاً «صنفي» خود را جلوتر رود و به سرعت خصلت «سیاسی» پیدا کند و پیامدهایش برای رژیم غیرقابل پیش بینی باشد، درحالی که نهادهای سابق رژیم برای جلوگیری از آن - مانند خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار - قابلیت خود را برای این هدف از دست داده اند.

در نتیجه بهترین گزینه رژیم برای ایجاد تشکل های «زرد»، گرایش راست جنبش کارگری است که هم سابقه مبارزاتی برای خود دست و پا کرده، و هم با خود رژیم تداعی نمی شود. از سوی دیگر در ادامه تلاش های رژیم برای از سرگیری و بهبود روابط با سرمایه داری جهانی به ویژه غرب (به خصوص بر سر مسأله هسته ای و همکاری های فعلی در منطقه برای مقابله با داعش) و تطابق خود با برخی از عرف ها و قوانین بین المللی سرمایه داری در حوزه کار، چشم انداز حضور تدریجی «سازمان جهانی کار» (ILO) دور نیست. مثلاً دیدار چندی پیش مدیر کل «سازمان جهانی کار» با وزیر کار، و بحث و بررسی بازگشایی دفتر این سازمان در تهران، از جمله این موارد بوده است.

به گزارش خبرگزاری «ایلنا» به تاریخ ۲۳ خرداد ۹۳، وزیر کار با تأکید بر لزوم ارتقای همکاری میان ایران و ILO، اعلام کرده بود که «بازگشایی دفتر تهران می تواند این روابط را گسترش دهد و ما آمادگی داریم با افتتاح این مرکز در تهران در حوزه آموزش در رابطه با کشورهای جنوب-جنوب، نقش مؤثرتری را ایفا کنیم». به علاوه علی ربیعی، وزیر کار کنونی (و مسئول شاخه کارگری حزب جمهوری اسلامی در دهه شصت و عضو شورای مرکزی خانه کارگر از بدو تأسیس تا امروز) در ادامه از «گای رایدر»، مدیر کل «سازمان جهانی کار» برای سفر به ایران دعوت به عمل آورده بود. این موردی است که ممکن است در آینده اتفاق بیافتد، البته اگر تا آن زمان جمهوری اسلامی سرنگون نشده باشد!

در نتیجه، ایجاد یک تشکل زرد که هم با نهادهای سابق رژیم تداعی نشود و هم بتواند با خود سازمان جهانی کار طرف معامله باشد، در دستور کار قرار گرفته که پروژه اخیر «تشکل سراسری کارگران» دقیقاً تجلی آن است.

آن چه مثل روز روشن است، این است که: روابط حسنه بین رژیم سرمایه داری ایران و رژیم سرمایه داری امپریالیست امریکا پایه آغاز حملات مشترک آن ها بر حقوق سیاسی نقداً محدود و سطح زندگی نقداً فقیرانه کارگران ایران و منطقه خواهد بود. این حملات می توانند آخرین توهومات به ماهیت واقعی رژیم ایران را بشکنند. پس از تحقق توافقات و آغاز همکاری های نزدیک اقتصادی، جمهوری اسلامی مجبور خواهد شد که برای «بازسازی اقتصادی»، فشار و استثمار طبقه کارگر ایران را تشدید، و در عین حال برای کانالیزه کردن

مثال یک فعال کارگری می تواند رفرمیست و سندیکالیست باشد، یا آنارشویست یا یک مارکسیست انقلابی). سنتاً می توان گفت که به طوری کلی دو گرایش راست و چپ در درون این جنبش وجود دارد.

تا جایی که به گرایش چپ جنبش کارگری بازمی گردد (در این جا مقصود فعالین مارکسیست است)، وظیفه اصلی آن ها روشن است. مارکس زمانی در مانیفست کمونیست این توضیح را می دهد که «هدف فوری و فوری کمونیست ها همان هدف همه احزاب پرولتری است: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریا». این جمع بندی فوق العاده مهم، به همان نسبت که به کرات نقل می شود، کم تر درک شده است. در واقع هر فردی با پذیرش این اصل به عنوان استراتژی، به مارکسیست مبدل می شود و بدون آن از این مدار خارج خواهد شد؛ هیچ حد وسطی وجود ندارد. هرگونه تاکتیک کمونیست ها باید در انسجام دیالکتیکی با همین استراتژی باشد. به همین دلیل، هر فردی، ماهیت «کمونیستی» خود را از دخالتگری در این حوزه اخص می گیرد. در نتیجه هر تاکتیکی که به خرج دهد، باید با واسطه یا بی واسطه به این حوزه مرتبط شود.

درحالی که برعکس شاهد بوده ایم طیف «مارکسیست» جنبش کارگری، همین حوزه اصلی را خالی می گذارد و هویت خود را با دخالتگری در سایر حوزه ها تأمین می کند. درست همان طور که برخی هویت «مارکسیستی» خود را اساساً از نقد و تقابل نظری صرف با «لیبرال»ها

اعتراضات آن، خود را با برخی عرف های بین المللی سرمایه داری از جمله «سازمان جهانی کار» تطبیق دهد و تشکلاتی زرد را به وجود آورد.

فعالان کارگری و مارکسیست ها

منتها جنبش کارگری در وضعیتی قرار دارد که می توان آن را «ناموزون» خواند. یعنی از یک طرف شدیدترین فشارهای اقتصادی و سیاسی به کارگران وارد می شود، و از طرف دیگر اعتراضات آن ها پراکنده و بدون انسجام با سایر مبارزات است. سرکوب سیستماتیک، همه اعتماد به نفس و تجربیاتی را که کارگران چه در مقطع انقلاب ۵۷ و چه در طول مثلاً همین یک دهه گذشته به دست آورده بودند، از بین برده است. ولی بسیاری از این اعتراضات در شرایط خاص ایران، هرچند پراکنده، بلافاصله ناگزیر به سطح مبارزه سیاسی کشیده می شود و خصلت ضد سرمایه داری پیدا می کند، و همین موضوع باز شدت اختناق را بیشتر می کند. دقیقاً وجود همین فشار و سرکوب است که مجرای ورود انواع گرایش ها و انحرافات به درون جنبش کارگری و فعالین کارگری را باز می کند.

باید این را در نظر داشت که اعتصابات کنونی و افزایش اعتماد به نفس، امری «موقتی» است و مسأله دقیقاً حفظ، تداوم و ارتقای آن است.

عموماً در این بخش از وظایف «فعالان کارگری» صحبت می شود. مبهم و گنگ بودن این مفهوم به عنوان نقطه شروع، دقیقاً پایه ایجاد ابهام در وظایفی است که باید استنتاج کرد. اصولاً «فعالان کارگری» با گرایش های مختلف سیاسی شناخته می شود (به عنوان

تعریف می کنند، برخی دیگر نیز این هویت را از فعالیت عملی در بخش هایی می گیرند که اصولاً اگر مارکسیست ها در آن هم نباشند، قدر مسلم نیروهای دیگری هم هستند که آن حوزه را پر کنند.

تشکل ها و کمیته های فراوانی بودند که طی مقطعی خاص (مثلاً اواسط دهه ۱۳۸۰) حول اهداف از پیش تعیین شده ای شکل گرفته بودند و درحال حاضر تنها نامی از آن ها باقی مانده است. منتها در طی سال های گذشته نه فقط از انجام وظایف تعریف شده ناتوان بودند، بلکه امروز به دلیل همین وضعیت تنها به دنبال حفظ بقای خود به هر شکل ممکن هستند. یعنی چون در گذشته هزینه هایی پرداخت کرده و چیزی را شکل داده اند، به هر نحو ممکن باید آن را حفظ کنند. در واقع بسیاری از این تشکلات وسیله ای بودند برای رسیدن به یک هدف مشخص. ولی اکنون همان هدف دارد قربانی وسیله می شود. به این ترتیب است که گرایش های رفرمیستی و مبلغ فعالیت «علنی» و درچارچوب «قانونی» و همین طور گرایش های اکونومیستی که مبارزه را به امور صنفی و مطالبات به اصطلاح «حداقلی» محدود می کنند، در بین آن ها رسوخ کرده است. در شرایطی که روزانه ده ها و ده ها اعتصاب و اعتراض «غیرقانونی» و جمع های «غیر علنی» شکل می گیرد، مشخصاً تبلیغ چنین سبک کاری، مستقیماً ترمز در برابر جنبش و عقب افتادن از آن است. این تشکل ها و فعالین کارگری به زعم خود درحال مبارزه اند، اما مبارزه آن حتی قادر به حفظ خود آن ها در مقابل سرکوب نبوده است، چه رسد به حفظ کل طبقه کارگر. در واقع آن ها به جای آن که قادر به

انتقال اعتماد به نفس به کارگران باشند، مانع آن می شوند. حال بگذریم که این تشکل ها تاچه حد با سنت های انقلابی و در مرکز آن دمکراسی کارگری و درونی بیگانه هستند.

ولی این که چرا چرخش به راست و تمایل به فعالیت های علنی و قانونی و نظایر آن تقویت گردیده، تنها به عامل سرکوب باز نمی گردد. بلکه در آن واحد نتیجه نبود سازماندهی انقلابی و ظرف و تشکیلاتی اخص در تقابل با این سرکوب و خنثی کردن آن نیز بوده است. تشکل «مستقل» کارگری یک مطالبه اساسی جنبش کارگری بوده و هست. در گذشته دیدیم که چگونه تلاش برای یک تشکل مستقل صنفی، به دلیل سرکوب و ممانعت حاکمیت، منجر به واکنش تدافعی شد و مبارزه به ناچار از سطح صنفی، به مبارزه سیاسی و ضد سرمایه داری ارتقا یافت. چرا که شرایط سرمایه داری استبدادی ایران غیرمتعارف و بی شباهت با کشورهای بورژوا-دمکراتیک پیشرفته است. در نتیجه مطالبه ای که تحقق آن حتی نیازمند عبور از چارچوب های سرمایه داری هم نباشد، به شدت سرکوب می شود. اصولاً در چنین نظامی، رژیم هیچ چیزی را خارج از مدار خود تحمل نمی کند و به دلیل حساسیت روی جنبش کارگری، درجه سرکوب خود را در این حوزه چند برابر می کند. در نتیجه وقتی سندیکا، هرچند به عنوان یک نهاد صنفی و ماهیتاً رفرمیست به عنوان ابزار چانه زنی در چارچوب سیستم سرمایه داری، می خواهد شکل می گیرد، با ممانعت نظام رو به رو خواهد شد و همین موضوع مبارزه سیاسی (از دست زدن به اعتصاب تا سپس اضافه شدن مطالبه آزادی رهبران زندانی و غیره) را به آن تحمیل خواهد

برای حفظ این آگاهی ضد سرمایه داری در بلندمدت وجود ندارد، و نهایتاً سرکوب و تزریق آگاهی وارونه و کاذب از طرف حاکمیت به درون، آن را از بین خواهد برد، در نتیجه وظیفه اصلی و اخص مارکسیست ها و هدف آن ها از این نوع «دخالته‌گری»، ایجاد یک ستون فقرات برای حفظ این اتحادیه ها و تشکل ها (که شاید بتوانند چند سال دوام بیاورند، ولی دیر یا زود متلاشی می شوند) خواهد بود.

در همان مقطع کمیته های مختلفی در جهت کمک به این فرایند تشکیل شد که زحمات آن ها قابل قدردانی نیز هست. اما این به تنهایی کافی نبود. به این دلیل که تشکل کارگری و آگاهی ضد سرمایه داری نمی توانست و نمی تواند بدون ظرفی که ستون فقرات آن باشد، در مقابل سرکوب حاکمیت، چه به شکل فیزیکی و چه ایدئولوژیک، دوام بیاورد و این دقیقاً منشأ و توضیح دهنده بحران فعلی سندیکالیسم و تشکل های موجود در ایران است. بسیاری از جریان ها و گرایش هایی که نقداً خود را مارکسیست می دانستند، به جای تلاش در جهت ایجاد این ستون فقرات، در واقع تمام هست و نیست خود را در سندیکا و تشکل ها و کمیته های متنوع سرمایه گذاری کردند تا در واقع اعتبار و موجودیت خود را از آن ها بگیرند. به همین دلیل با بحران تشکلات کارگری، آن هم نیز در بحران اعتبار غوطه خوردند.

این ستون فقرات و آن ظرف اخصی که بتواند از سطح آگاهی موجود کارگران آغاز کند و با اتخاذ تاکتیک ها و مطالبات مشخص، حلقه واسطی برای ارتقای آن به سطح بالاتر و انقلابی ایجاد کند؛ آگاهی موجود را در برابر انواع انحرافات حفظ کند؛ چکیده مبارزات و

کرد. از درون این فرایند، فعالین این حوزه به آگاهی ضد سرمایه داری نیز خواهند رسید. این اتفاقی است که دقیقاً در گذشته و تجربه ای بسیار غنی مانند اعتصاب سندیکای شرکت واحد رخ داد.

اما اصولاً این مارکسیست ها نیستند که باید به جای کارگران «تشکل مستقل» یا سندیکا بسازند و سپس آن ها را دعوت به عضویت کنند؛ وظیفه طیف مارکسیست جنبش کارگری این است که خود را سازمان دهد؛ در غیر این صورت این یک تناقض آشکار است که چگونه یک نیروی سازمان نیافته، خود می خواهد دیگری را سازمان دهد. در گذشته، شاهد این جابجایی حوزه های کار و وظایف بوده ایم. به این معنا که خود کارگران بعضاً چندان به دنبال ایجاد تشکل های خود نبوده اند، در عوض مارکسیست ها تلاش داشته اند این حوزه را پرکنند. تاجایی که به عموم کارگران برمی گردد، این حق دمکراتیک آن هاست که هر تشکلی می خواهند ایجاد کنند (هرچند مارکسیست ها «استقلال» این تشکل را یادآوری می کنند و ضمناً آن را به عنوان ظرف مبارزه ضد سرمایه داری پیشنهاد نمی کنند). چنان چه بخشی از فعالین پیشروی کارگری خود به این نتیجه رسیدند و فرایند آن را آغاز کردند، و چنان چه از مارکسیست های درگیر فعالیت درخواست کمک کنند، آن ها هم باید با هر آن چه در توان دارند در این پروسه دخالتگری کنند (از گذشته تاکنون نمونه هایی از این دخالتگری در قالب تهیه مطالبات تئوریک مرتبط با پیش بردن جنبش، جمع آوری حمایت های بین المللی، کمک های مالی، دفاع از فعالین زندانی، شرکت در اعتصاب و غیره، وجود داشته است). اما از آن جا که هیچ تضمینی

آرام شدند و حتی در انتخابات ۹۲ شرکت کردند. یعنی یک پتانسیل و آگاهی عظیم اجتماعی به دست آمده طی دو سال، ظرف دو سال بعدی به راحتی از طریق رژیم و مکانیسم های آن خنثی گردید. اهمیت ظرفی که قادر به حفظ این آگاهی باشد، در چنین مواردی آشکار می شود.

چنین حزبی نه با «عموم» کارگران، بلکه تنها با بخشی «پیشرو» از آن، آن هم پیشروانی که به آگاهی ضد سرمایه داری و یا سوسیالیستی رسیده اند رو به رو است (برخلاف تشکل هایی کارگری که مدام از ضرورت ارتباط با «بدنه کارگری» و «طبقه کارگر» صحبت می کنند، اما اولاً فراموش می کنند که در درون خود این طبقه، گرایش های مختلف چپ و راست وجود دارد، و ثانیاً توضیح نمی دهند که این ارتباط چگونه و با چه واسطه ای باید باشد)؛

در چنین حزبی، کارگران پیشرو و روشنفکران انقلابی حول یک «برنامه» دور هم جمع می شوند (نه حول یک «شخصیت»، یا «اساسنامه» و کوهی از تبصره و ماده که تدوین آن بخش اعظم حیات این تشکل ها را به خود اختصاص داده است)؛

محتوای این «برنامه» را- که با مشارکت خود کارگران پیشرو تدوین می شود، در مبارزه محک می خورد و همواره در حال تغییر و تکمیل است- مطالباتی شکل می دهد که بین سطح آگاهی فعلی جنبش و آگاهی سوسیالیستی و ضد سرمایه داری پُل می زند (برخلاف تشکل هایی که خواه ناخواه به بهانه عدم آمادگی کارگران، مبارزه را به دو فاز تقسیم می کنند، و بهبود وضعیت عمومی طبقه کارگر از طریق دسترسی به برخی

دخالتهای خود و دیگر تشکلات را همراه با تجربیات بین المللی جنبش کارگری تئوریزه کند و به عنوان خط رهبری به درون جنبش ببرد (به خصوص در دوره های رکود و انفعال)، دقیقاً «حزب پیشتاز انقلابی» است؛ یعنی سازمانی که اولاً بنا به تجربه انقلاب اکتبر توانست یک «انقلاب» موفق را سازمان بدهد و تاکنون بدیل دیگری که در عمل محک خورده باشد مقابلش مطرح نگردیده، و ثانیاً در شرایط کنونی با وجود حضور یک دوجین احزاب بی ربط، کاریکاتورمانند و قییم مآب، وجود ندارد و بنابراین باید ساخته شود.

بنابراین تاجایی که به گرایش های مارکسیستی و انقلابی در جنبش کارگری مربوط می شود، وظیفه اخص آن ها که اصولاً ماهیت شان را در مقابل سایر «فعالین کارگری» تعریف می کند، تدارک دیدن برای ایجاد نطفه های اولیه چنین حزبی است و در نتیجه هرگونه دخالتگری آن ها در هر حوزه ای و در هر سطحی، باید مستقیم یا غیر مستقیم به همین استراتژی متصل باشد. در غیر این صورت بنا به تجارب گذشته، هر دخالتی خارج از این حوزه خُرده کاری محسوب می شود؛ متأسفانه تدارک برای ایجاد نطفه های اولیه چنین حزبی، همان حوزه اصلی پیش روی مارکسیست ها بوده و هست که سال هاست روی زمین مانده و بخش عمده ای از شکست ها و از دست دادن فرصت های تاریخی ها را رقم زده است (به عنوان تنها یک نمونه، دیدیم که چگونه مردمی که دو سال تمام به دنبال انتخابات ۸۸ در خیابان ها درگیر مبارزه بودند و سطح آگاهی موجود آنان هم از «تظاهرات سکوت» به سرنگون طلبی و تقابل مستقیم با رژیم کشیده شد، طی دو سال بعدی رفته رفته

خودانگیخته تاکنونی کارگران، به حق موتور محرکه جنبش بوده اند. وجود این اعتراضات و اعتصابات نشان می دهد که شماری از کارگران در تقابل با حملات سرمایه داری (از قبیل کاهش دستمزد، عدم پرداخت دستمزدهای معوقه، سیاست خصوصی سازی و کوچک سازی، طرح استاد-شاگردی و غیره)، به «اعتصاب» فکر می کنند و آن را بدون مشخص بودن رهبران عملی اعتصاب، سازمان می دهند. یعنی در یک کلام جمع های مخفی خود را که می توان «کمیته های عمل مخفی» خواند دارند. مواردی هم که در آن سازماندهگان اصلی شناسایی شده اند، به آن ها نشان داده است که ناگزیر باید افراد سازمانده خود را مخفی نگاه دارند، چرا که رژیم در واقع تلاش می کند با جدا کردن سر از بدنه، هر حرکتی را به راحتی سردرگم و سپس سرکوب کند. اما بخش پیشروی طبقه کارگر، یعنی کسانی که نقداً به آگاهی ضد سرمایه داری و حتی سوسیالیستی رسیده اند نیز باید کمیته های اخص خود، یعنی «کمیته های عمل مخفی سوسیالیستی» (یا هسته های مخفی سوسیالیستی) را داشته باشند.

یک هسته مخفی سوسیالیستی با توان و نیروی اندک، در واقع صرفاً نیرویی پیشرو به شمار می رود که قرار است در همه رویدادها، جلوتر از همه، بهترین دخالتگری را در سطح نظری و عملی داشته باشد. چنین هسته ای، به دیگران الگوی پیشنهادی یا خطوط و مواضع را نشان می دهد. در هر حرکتی به ازای هر یک گامی که کارگران برمی دارند، چندین گام جلوتر را در نظر دارد. چنین هسته ای بنا به دخالتگری های خود و موضوعاتی که با آن رو به رو می شود، به سراغ مطالعه نظری می

مطالباتی «حداقلی» و رفرم ها را شرط لازم و مقدم بر ورود به فاز بعدی می دانند و در نتیجه به زعم خود «فعالاً» وارد مبارزه سیاسی نمی شوند، درحالی که مبارزات جاری بارها نشان داده است که چنین تمایزی بین مطالبات وجود ندارد و هر مطالبه به اصطلاح «حداقلی» بالقوه آماده است که «حداکثری» هم باشد؛

چنین حزبی به شکل مخفی سازمان می یابد (برخلاف تشکل هایی که تلاش کردند تا با فعالیت علنی و قانونی، ضربه پذیری خود را کاهش دهند، اما بالعکس آسان تر در دسترس سرکوب قرار گرفتند)؛

در چنین حزبی، رعایت دموکراسی درونی و به رسمیت شناختن حق گرایش سیاسی یک اصل است و برخلاف تصور بسیاری ضامن تداوم فعالیت و جلوگیری از انشعاب (برخلاف تشکل هایی بوروکراتیک، که اختلاف های فردی و بانندی «درونی»، در «بیرون» به خود جنبه «سیاسی» می دهد، و همه کشمکش ها بر سر جایگاه و امتیاز است)؛

چنین حزبی به سطح ملی محدود نمی ماند، بلکه متحدین خود را در اقصی نقاط دنیا پیدا و به آن ها اتکا می کند؛ چنین حزبی بر مبنای «دخالتگری» روزمره می تواند اعتبار پیدا کند.

در نتیجه تدارک برای ایجاد چنین حزبی، حوزه اخص دخالتگری مارکسیست ها و در دستور روز آن ها است.

برای ایجاد چنین حزبی، به دوره ای از تدارکات نیاز است. برای آن که مسیر عمومی این تدارک را تشخیص بدهیم، باید توجه داشته باشیم که تمامی اعتراضات

تدارک برای رسیدن به این هدف، دقیقاً همان حوزه‌ی اخص مارکسیستی است که هم احزاب بی ربط نقداً موجود و هم رفرمیست‌های «سوسیالیست» از آن متواری هستند. هرچند مطالبه‌ی تشکل مستقل، یک مطالبه‌ی کلیدی است، اما همان طور که اشاره شد، نه وظیفه‌ی مارکسیست‌هاست و نه نسبت به فرایند تدارک حزب پیش‌تاز انقلابی تقدم یا تأخر دارد. حتی حفظ استقلال یک تشکل نیز نهایتاً نیاز به چنین ستون فقراتی دارد؛ در آتیه دخالتگری در میان پایه‌های تشکلات زرد هم به همین نقطه‌ی اتکا و مرجع نیاز دارد، چرا که بدون آن، یک نیروی مارکسیست انقلابی، خود به راحتی در چنین تشکل‌هایی حل می‌شود (مانند نیروهای مارکسیستی که در اروپا به منظور دخالتگری و استفاده از تریبون وارد پارلمان می‌شوند، ولی درست به دلیل نبود ظرفی که بتواند برای آن‌ها مصونیت ایجاد کند، نهایتاً در خود پارلمان حل می‌شوند). شرایط ایران به قدری انفجاری است که اگر مارکسیست‌ها توان خود را در سایر حوزه‌های فرعی بگذارند و حتی چیزی شکل دهند، دیر یا زود با موقعیت‌های حادی در متن مبارزه رو به رو خواهند شد که طی آن خود جنبش فرسنگ‌ها از آن چه آنان تا به آن مقطع ساخته‌اند، فراتر خواهد رفت و در نتیجه هر آن چه که در این حوزه‌ها شکل گرفته باشد، کارایی خود را از دست خواهد داد. اصولاً در شرایط فعلی مرزبندی بین گرایش انقلابی و گرایش رفرمیست جنبش، بیش از پیش روشن شده است، و باید یک بار برای همیشه یک تعیین تکلیف صورت بگیرد. در نتیجه با نهایت صراحت باید گفت که اصولاً بخشی از فرایند «مارکسیست» شدن یک فرد، پی بردن به ضرورت کار جمعی در یک تشکیلات انقلابی است، و در شرایط نبود

رود، و این دو حوزه را به موازات هم انجام می‌دهد؛ تمام هنر این هسته، تداوم این فعالیت‌ها در شرایط بسته و خفقان است (به عنوان مثال چنین هسته‌هایی هستند که در شرایط انتخابات، به عنوان تاکتیک «تحریم فعال»، پوستر یک کارگر زندانی را به عنوان کاندید خود در سطح شهر توزیع می‌کنند تا هم غیردمکراتیک بودن انتخابات را به دلیل زندانی بودن کاندید خود نشان دهند و هم از این فرصت برای دفاع از کارگر زندانی و خانواده او بهره‌برداری کنند؛ چنین هسته‌هایی هستند که در یک تظاهرات، به شعارها و مطالبات جهت می‌دهند؛ بر مبنای دخالتگری، با فعالین دیگر آشنا می‌شوند و با انتقال تجربیات خود، آنان را می‌سازند؛ در هر رویدادی، به موقع‌ترین و صحیح‌ترین مواضع و دخالتگری را دارند (و غیره)

چنان چه این کمیته‌ها یا هسته‌ها در سطح محلات کارگری، کارخانجات و محیط‌های کار ایجاد گردند، در قدم بعدی برای ارتباط با یک دیگر، انتقال تجربیات یا هماهنگی برخی اقدامات مشترک، به ارگانی سازمانده نیاز دارند که چنین وظیفه‌ای را یک «نشریه» (بولتن درونی) می‌تواند به عهده بگیرد. از طریق این نشریه، بحث‌های نظری، انتقال تجربیات، هماهنگی برای فعالیت‌های مشترک و غیره صورت می‌گیرد. تنها کافی است چنین ارتباطی شکل گرفته و تثبیت شده باشد، تا در شرایط گشایش (یعنی بروز اعتراضات گسترده و غیره) بتوان اعتراضات را سازماندهی کرد. از درون چنین پروسه‌ای است که می‌توان نطفه‌های اولیه‌ی «حزب پیش‌تاز انقلابی» را برای انجام وظایف و تکالیف فوق به وجود آورد.

مبارزه می کنند و ابزار متحد شدن ندارند. و مهم‌تر از همه، در شرایطی که آن‌ها فاقد رهبری انقلابی می باشند، ایده اتحاد عمل کارگری به حول مطالبات مشترک بین فعالین و پیشروان کارگری می تواند اقدامی مؤثر جهت بازگرداندن اعتماد به نفس به کارگران باشد. از درون این اتحاد عمل‌ها، نطفه های جدیدی در جهت سازماندهی انقلابی شکل خواهد گرفت. روش مبارزه متحد آزمایش می شود، قدرت کارگری خود را بروز خواهد داد و موارد متعدد دیگری که هر کدام می تواند کمکی به پیشبرد قدم هایی به جلو برای کل طبقه کارگر باشد، و به علاوه فعالین درجه دوری یا نزدیکی نسبت به یکدیگر را درک می کنند، متحدین خود را پیدا می کنند، و خلاصه زمینه ای برای همکاری های نزدیک تر و اخص آتی میان نیروهایی که چشم انداز و نظریات یکسانی دارند ایجاد می شود، که این امر از زاویه مسائلی که در بالا اشاره شد اهمیت خاص خود را دارد.

۲۳ بهمن ۱۳۹۳

این تشکیلات، باید به عنوان وظیفه اصلی ساخته شود. در این میان بالعکس شاهدیم که برخی، «استقلال» خود را در برابر «کار جمعی و گروهی» تعریف می کنند. این برداشت از «استقلال»، کاملاً وارونه است و خود این مفهوم را از محتوا خالی می کند. هر فردی که به نظریاتی دست یافته، ناگزیر باید از آن دفاع کند و این کار را لابد برای متقاعد ساختن دیگران و پیدا کردن سایر افراد همفکر انجام می دهد. چنان چه این هدف تأمین شود، منطقاً از این نقطه به بعد باید یک کار مشترک «گروهی» صورت بگیرد.

در آخر این هم باید اشاره شود که در شرایط افتراق و ضعف های درونی جنبش، ضرورت «اتحاد عمل» بیش از پیش برجسته می شود. به این معنا که در شرایط ضعف گرایش های مختلف جنبش چپ و کارگری، می توان حول مطالبات مشترکی که مورد توافق همه هست، دست به اتحاد عمل زد. بنابراین روشن است که اتحاد عمل با اتحاد نظری یا وحدت به طور اعم متفاوت است؛ اتحاد عمل، عموماً یک تاکتیک موقتی متناسب با این شرایط است. به عنوان مثال هیچ یک از گرایش های موجود جنبش کارگری، نمی تواند با مسأله دفاع از فعالین کارگری زندانی اختلافی داشته باشد و هیچ یک نیز توانایی کافی برای عملی کردن آن به شکل مؤثر را در اختیار ندارد. در این حالت هر یک از گرایش ها می توانند ضمن استقلال خود، نیرو، توان و امکانات شان را حول این مطالبه با دیگران به اشتراک بگذارند تا نهایتاً این پروسه بتواند یک تأثیر ملموس داشته باشد. در شرایطی که کارگران اجازه تشکیل تشکلات مورد نیاز خود را ندارند، در شرایطی که آن‌ها به طور پراکنده

چهارمین نامه اوباما به رهبر ایران در آستانه مذاکرات هسته ای



در همان حال که ایالات متحده آماده مذاکرات بر سر برنامه هسته ای ایران می شود، وال استریت ژورنال دیروز جزئیات نامه محرمانه باراک اوباما به خامنه ای را افشا کرد که علی الظاهر توافق هسته ای را منوط به همکاری در جنگ علیه دولت اسلامی عراق و شام (داعش) می کند.

پیش از هر چیز باید یادآوری کرد که رهبران دو کشور پیش از این نیز علی رغم بیش از سه دهه رابطه به ظاهر «خصوصت‌آمیز» پیام‌هایی رد و بدل کرده‌اند، اما باراک اوباما با فرستادن چهار نامه برای رهبر ایران، نشان داده که بیش از هر رئیس‌جمهور دیگر آمریکا مایل به حل و فصل مستقیم «اختلافات» با رژیم ایران است. نخستین اشاره به اولین نامه باراک اوباما در نماز جمعه مشهور خامنه‌ای در ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ انجام گرفت که طی آن خامنه ای التهابات و اعتراضات جامعه را به تحریکات غرب ارتباط داد. اول شهریور ماه ۱۳۸۸ هم وب سایت تابناک، منسوب به محسن رضایی، گزارش داد که

باراک اوباما نامه دیگری برای رهبر ایران فرستاده است. تابناک خبر می‌داد که خامنه‌ای نامه اول اوباما را همان موقع دریافت و پیش از برگزاری انتخابات جواب داده بود. واشنگتن تایمز هم خبر داد که اوباما در آن نامه خواهان «همکاری بهتر» دو کشور شده بود.

علی مطهری، نماینده مجلس، اواخر دی ماه ۱۳۹۰ در گفتگو با خبرگزاری فارس از نامه سوم باراک اوباما به رهبر ایران خبر داد. نامه سوم زمانی ارسال شده بود که مذاکرات هسته‌ای میان رژیم ایران و دیگر طرفین غربی عملاً به بن‌بست رسیده و تنها توافق دو طرف در هر نشست بر سر زمان و مکان نشست بعدی بود. بحث تحریم نفت ایران از اوایل دی ماه ۱۳۹۰ در اتحادیه اروپا جدی شده بود و برخی مقام‌های ایرانی تهدید می‌کردند که در صورت عملی شدن تحریم نفت، ایران با بستن تنگه هرمز جریان صادرات نفت خلیج فارس را به کلی قطع خواهد کرد که چنین چیزی هرگز رخ نداد.

چهارمین نامه که گفته می شود ماه گذشته نوشته شده است، احتمالاً اعتراض منتقدین و مخالفین مذاکرات و توافق موقت سال قبل را با «توافق هسته ای» سخت تر می کند. از جمله این منتقدین، جمهوری خواهان هستند که اخیراً هم کنترل هر دو مجلس سنا و نمایندگان کنگره آمریکا را به دست گرفته اند و هم متحدین سنتی آمریکا در خاورمیانه نظیر اسرائیل و عربستان سعودی را پشت سر خود دارند.

حکومت اوباما به دلیل اعطای امتیازاتی به جمهوری اسلامی در توافق موقت پیشین زیر ضرب رفت، هرچند که صرفاً کاهش ناچیز تحریم های شدید اقتصادی را در

جان بینر رهبر مجلس جمهوری خواه اعلام کرد: «من به ایرانی ها اعتماد ندارم». او ضمن صحبت درباره مذاکرات هسته ای «ابراز امیدواری» کرد که «مذاکرات فعلی مذاکراتی جدی باشند، اما من تردیدهای خودم را دارم».

کاخ سفید وجود این نامه را انکار نکرده، اما عنوان «مکاتبات خصوصی» را رد کرده است. کری قرار است همین هفته برای مذاکرات با وزیر امور خارجه ایران، محمدرضا ظریف و سرپرست سیاست خارجی اتحادیه اروپا، کاترین اشتون، سفری به عمان داشته باشد تا به دنبال آن مذاکرات مبسوطی میان «۱+۵» و ایران در وین صورت بگیرد.

به گفته وال استریت ژورنال، نامه اوباما مستقیماً هرگونه همکاری آمریکا با ایران علیه داعش را به توافق هسته ای تا ضرب الاجل نوامبر ارتباط می داد. ایالات متحده در سطح عمومی همیشه اصرار داشته است که توافق هسته ای مستلزم روابط حسنه بیشتر و وسیع تر با ایران نیست. اما واقعیت امر چیز دیگری است.

واشنگتن به طور مرتب اعلام می کند که درحال همکاری با رژیم ایران در جنگ جدید به رهبری آمریکا در عراق و سوریه نیست، اما اکنون روشن است که رژیم ایران درحال پاسخگویی به درخواست های آمریکا است، و پشت پرده همکاری هایی وجود دارد.

عقب نشینی ایران از حمایت سیاسی از نوری المالکی نخست وزیر عراق، در کارزار آمریکا برای خلع ید او و

عوض توقف مؤثر برنامه هسته ای ایران و بازرسی های ناخوانده از تأسیسات اتمی پیشنهاد کرده بود.

نخستین ضرب الاجل برای توافق همه جانبه، در ماه ژوئیه منقضی شد، اما با این وجود توافق تا ۲۴ نوامبر تمدید گشت. رژیم ایران از طرف گروه به اصطلاح «۱+۵»، یعنی ایالات متحده، بریتانیا، چین روسیه و آلمان، تحت فشار است تا یا امتیازات قابل توجهی اعطا کند یا با تحریم های بیش تری رو به رو شود؛ تحریم هایی که صادرات نفت را ۴۰ درصد کاهش داده و اقتصاد کشور را عملاً از بازارهای مالی جهانی قطع کرده است.

روز چهارشنبه اوباما اعلام کرد که آمریکا به رژیم ایران چارچوبی برای برنامه هسته ای اش ارائه می کند، منتها اضافه کرد که هنوز این «یک مسأله باز است که آیا توافق صورت خواهد گرفت یا نه». ضمن آن که اوباما «ضدیت با امریکایی گرای» از سوی «بخش قابل توجهی از نخبگان سیاسی [ایران]» را مورد انتقاد قرار داد، حکومت ایالات متحده اصرار دارد که ایران بخش های کلیدی تسهیلات هسته ای خود را- به ویژه ظرفیت غنی سازی اورانیوم- برچیند یا تعدیل کند.

جان کری وزیر امور خارجه آمریکا، روز چهارشنبه ضمن صحبت در پاریس گفت که او خواهان یک توافق است، اما هشدار داد که رسیدن به این توافق پس از ضرب الاجل ۲۴ نوامبر «بسیار دشوار» خواهد بود. در واقع کری از وجود اکثریت جمهوری خواه در کنگره و مخالفت های صوری آن ها با توافقات، به روشنی برای تشدید فشار بر رقیب خود، رژیم ایران استفاده کرد.

انتصاب یک حکومت دست‌نشانده «انعطاف‌پذیرتر» در بغداد، سودمند واقع شد.

به علاوه سخنگوی کاخ سفید، جاش ارنست، ضمن صحبت دیروز خود با رسانه‌ها درباره‌نامه‌اوباما، تصدیق کرد که «ما درباره‌حواشی مذاکرات [هسته‌ای با ایران] در دست‌کم چند مورد صحبت کرده‌ایم و همین‌طور کارزار کنونی که قرار است علیه داعش هدایت شود».

یکی از مقامات نظامی ارشد ایالات متحده دیروز به «سی‌ان‌ان» گفت که ایالات متحده کانال‌هایی ارتباطی با ایران - از طریق مقامات عراقی - در ارتباط با اقدام نظامی امریکا علیه داعش باز کرده است. هرچند وی تأکید می‌کرد که چنین مذاکره‌ای شامل همکاری نظامی نمی‌شود، ولی ضروری هم می‌دید که از عملیات امریکا و رژیم ایران - از جمله «مدیریت حریم هوایی» - «تنش زدایی» بشود.

حکومت اوباما بی‌تردید به دنبال آن است که ببیند چه نوع همکاری‌هایی می‌تواند از ایران دریافت کند، اما هدف اصلی آن از بسط جنگ در خاورمیانه، نه داعش، بلکه رژیم بشار اسد در سوریه به عنوان متحد منطقه‌ای مهم رژیم ایران است.

وال استریت ژورنال خاطر نشان کرد که به گفته‌منابع بی‌نام، اوباما متحدین کلیدی خود در منطقه یعنی اسرائیل، عربستان سعودی و امارات متحده عربی را از نامه‌خود به خامنه‌ای مطلع نکرد. حکومت اسرائیل از همان ابتدا منتقد مذاکرات امریکا بر سر توافق هسته‌ای با ایران بوده است. عربستان سعودی و امارات متحده

عربی، به جنگ امریکا در عراق و سوریه به عنوان ابزاری برای تضعیف رژیم اسد و ایران پیوسته‌اند.

در نتیجه حکومت امریکا برای روابط حسنه‌خود با رژیم ایران، نیازمند آرام کردن متحدین خود برای جلوگیری از واکنش تند آن‌ها و صدمه به روابطشان با خود امریکا است. رژیم ترکیه کوشش می‌کند واشنگتن را تحت فشار قرار دهد تا صراحتاً اسد را هدف بگیرد و از درخواست آنکارا برای تحمیل یک منطقه‌پرواز ممنوع و مناطق امن زمینی در داخل خاک سوریه حمایت کند.

همان‌طور که بارها در گذشته اشاره کرده بودیم، رژیم سرمایه‌داری ایران از ابتدا دارای تناقضی اساسی در درون خود بوده که تا به امروز نیز حل نگشته است. تناقض اساسی این رژیم از ذات خود آن سرچشمه می‌گیرد. «جمهوری اسلامی» هرگز یک نظام سرمایه‌داری متعارف، مشابه با آن چه در کشورهای سرمایه‌داری غربی مشاهده می‌کنیم، نبوده است. رژیم نظامی - سلطنتی شاه، در واقع جای خود را به یک فرماسیون متناقض داد که در درون خود دو گرایش اصلی را، با دو رویکرد متمایز نسبت به سیاست اقتصادی و روابط بین‌المللی جای می‌داد. جالب است که منطبق هر دو گرایش «متعارض»، در تحلیل نهایی سرمایه‌داری محض است (ولو این که با قرار گرفتن در پشت «اقتصاد اسلامی» یا انتقاد به «سرمایه‌داری» آن را تقبیح کنند). با این وجود، جناح موسوم به «اصولگرا» (یا «اقتدارگرا») سنتاً در سطح سیاسی اختلافات و منازعاتی با غرب داشته است، در حالی که جناح «اصلاح‌طلب» شدیداً خواستار آن بوده که جمهوری اسلامی خود را با معیارهای نظام‌های

سرمایه داری غربی همسو کند و تا حدّ امکان این «منازعات» را کاهش دهد.

این تناقض و دوگانگی بر اساس وضعیّت عینی و ذات متناقض رژیم سرمایه داری - اسلامی همواره ظاهر گشته است. برای نمونه از روزهای نخستین انقلاب، نمایندگی گرایش اوّل را خمینی - بهشتی بر عهده گرفتند، و نمایندگی جناح «معتدل» و متعارف با عرف های بین المللی را بازرگان - یزدی (جالب است که اخیراً در میان هزاران پیام دیپلماتیک محرمانه‌ای که «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران به عنوان مدارک «توطئه‌های شیطان بزرگ علیه انقلاب» منتشر کردند، گزارش بسیار کوتاهی وجود دارد که دفتر سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) حدود دو ماه و نیم پیش از واقعه گروگان گیری ۱۳ آبان، از داخل سفارت به مقر مرکزی سیا در لنگلی ویرجینیا فرستاده بود. بنا بر این سند نیم صفحه‌ای، مردی اسرارآمیز به نام "اورین دابلیو بایدنکوف" روز ۳۱ مرداد ۱۳۵۸ در دفتر نخست وزیری به دیدار مهدی بازرگان و مقامات ارشد دولت موقت می‌رود. بعدها معلوم شد که «بایدنکوف»، با نام حقیقی «بروس رایدل» یکی از مهم‌ترین مقامات سیا در امور خاورمیانه بود، با هماهنگی کامل وزارت خارجه آمریکا و اطلاع کاخ سفید به تهران اعزام شده بود تا سنگ بنای یک روند همکاری اطلاعاتی استراتژیک را با مقامات ایرانی بگذارد. دو همکار نزدیک «بایدنکوف» که از جزئیات آن سفر محرمانه مطلع‌اند به بی‌بی‌سی فارسی گفته‌اند که مأمور ارشد سیا در دوران اقامت چند روزه اش در تهران به ملاقات محمد بهشتی، نایب رئیس مجلس خبرنگاران

قانون اساسی و دبیرکل حزب جمهوری اسلامی نیز می‌رود).

همواره بخشی از سرمایه داری برای حفظ منافع درازمدت نظام اسلامی راهی جز توسّل به غرب و نظام امپریالیستی نمی یافت. منطق سرمایه داری جهانی همواره این تناقض را در ایران در طی بیش از سه دهه به شکل عریانی به نمایش گذاشته است. در پیش افرادی نظیر رفسنجانی، خاتمی، موسوی و غیره که خود زمانی از سران جناح اصول گرا (یا اقتدارگرا) بوده اند، برای حفظ بقای رژیم، به سیاست های «اصلاح طلبانه» روی آوردند. به بیان دیگر، تمامی اصلاح طلبان فعلی در ایران، زمانی خود از بدنه قدرت و اصولگرایان صاحب منصب بوده اند، که امروز راه ادامه حیات رژیم (و نتیجتاً بقای خود) را در ایجاد تغییرات در ساختار اقتصادی می بینند. این دو گرایش از روز نخست در دل رژیم وجود داشته، منتها شرایط عینی، متناوباً به نفع یکی و به ضرر دیگری تغییر می کرده است.

این وضعیت همواره تا آستانه انتخابات اخیر ریاست جمهوری، ۱۳۹۲ نیز وجود داشت. همان طور که قبلاً به تفصیل توضیح داده شده بود، در این مقطع جمهوری اسلامی با دو بحران درونی و بیرونی رو به رو بود. از نقطه نظر بین المللی، دور جدید تحریم ها این بار با محوریت صنایع نفت و پتروشیمی (یعنی تکیه گاه اصلی و حیاتی درآمد جمهوری اسلامی (و همین طور بانک مرکزی، تأثیرات خود را بر رژیم گذاشته بود؛ درگذشت چاوز در ونزوئلا و ابهام در تداوم سیاست خارجی او نسبت به جمهوری اسلامی در حکومت بعدی، پایه

با وجود این که در وهله نخست شاید تصور شود که فاش شدن نامه چهارم اوباما به خامنه ای در آستانه مذاکرات هسته ای دست عناصر جناح راست و «نتو» محافظه کار» حزب جمهوری خواهان را تقویت می کند، ولی، در تحلیل نهایی، «ضدیت» این بخش از بورژوازی آمریکا همانند «ضدیت» بنیادگرایان، اصول گرایان و سپاه پاسداران در ایران می باشد: نه ضدیتی اصولی، بلکه مانور برای کسب امتیازات بیشتر اقتصادی برای خود و پایه های خود. هر یک از سناتورها و نمایندگان مجلس آمریکا به بودجه ای هنگفت برای انتخاب شدن نیازمندند، و هر دلاری که در انتخابات صرف می شود (که بهتر است بگوییم به هدر می رود) بر اساس محاسبات چند ساله سرمایه داران برای انتخاب کاندیدهایی که به بهترین نحو منافع خود را دنبال می کنند، خرج می شود. و همچنین کمک در بهبود وضعیت اقتصادی در شهر و ایالت خود، من جمله امضا کردن قراردادهای جدید در بازارهایی که در آن ها شرکت های آمریکایی بتوانند در موقعیتی برتر در قبال رقبای اروپایی، چینی و غیره داشته باشند، بسیار مهم می باشند. و سرمایه داری ایران، پس از ۳۵ سال اختناق، جنگ، چپاول و تحریم واقعاً به تکنولوژی و سرمایه آمریکایی نیازمند است.

پس ضمن افزایش فشار دیپلماتیک در سطح عمومی، به خصوص در مقابل مطبوعات و تلویزیون، برای وانمود کردن به «کسب امتیاز بیش تر از ایران»، در پشت درهای بسته روابط برای چندین ماه است که بسیار نزدیک شده اند. در عراق، به خاطر وضعیت نسبتاً ضعیف حکومت اوباما، آمریکا به کندی و در سطح بسیار

جمهوری اسلامی را در امریکای لاتین تضعیف کرده بود (ضمن این که اتفاقاً ونزوئلا درحال بهره مندی از تأثیر تحریم های نفتی ایالات متحده و اروپا علیه ایران، برای به دست آوردن بخشی از بازاری بود که ایران در به ویژه چین و هند از دست می داد)؛ و مهم تر از همه وضعیت حاد و احتمال سقوط رژیم اسد به عنوان مهم ترین متحد استراتژیک ایران در منطقه، برای جمهوری اسلامی یک زنگ خطر بود؛ از نقطه نظر داخلی، شکاف های درونی رژیم شدت گرفته بود؛ خامنه ای و حلقه وابسته به آن که به تازگی «جریان فتنه» را در دفاع از ریاست جمهوری احمدی نژاد عقب زده بود، این بار مجبور بود که همین متحد سابق خود را هم به عنوان «جریان انحرافی» از دور خارج کند، و این اشتباهات ممتد محاسباتی، بیش از هر چیزی خود خامنه ای را در موقعیت بدی در مقابل پایه هایش قرار داده بود. به علاوه حاکمیت می دانست که به دنبال جو نارضایتی و بی اعتمادی عمومی جامعه پس از اعتراضات ۸۸، مشارکت در انتخابات پیش روی آن با چالش جدی رو به رو است.

در چنین شرایطی نیاز بود تا گرایش به اصطلاح «معتدل» دست بالا را پیدا کند و مهره ای را رو کند که بتواند موقتاً بر این بحران های دوگانه فائق آید، و حسن روحانی محصول چنین مهندسی ای بود. نامه اخیر اوباما به رهبری ایران، چراغ سبزی برای از سرگیری همین روابط و همکاری ها بوده است. «نرمش قهرمانانه» خامنه ای را نیز باید در همین چارچوب نگاه کرد.



آرام نوبخت

مدتی قبل با مشاهده موج اعدام های اخیر حکومت، انتقادی سربسته به ما مطرح شد مبتنی بر این که گویا از نقطه نظر تحلیل های گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، باید پس از انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ شاهد «گشایش» می بودیم، و این چیزی است که تاکنون نه فقط محقق نشده، بلکه سیر رویدادهای اخیر، خلاف آن را اثبات کرده است. تمام مواضع ما در آستانه انتخابات ۹۲ و همچنین پس از اعلام نتایج و نهایتاً پیروزی روحانی، بی کم و کاست در قالب جزوه ای^۱ منتشر گردید که ضمناً مواضع پیشین ما در قبال انتخابات ۸۸ را نیز دربر می گرفت تا خواننده امکان قیاس و ارزیابی این دو را نیز داشته باشد. بنابراین پیش از هر چیز خوشحال خواهیم شد که دوستان منتقد نیز بنا به پرنسیپ های سیاسی، تحلیل ها و مواضع خود را به شکل مکتوب و مدون ارائه کنند تا امکان رجوع به آن ها نیز برای مخاطب فراهم باشد، و به علاوه به طور مشخص به

محدودی درگیر مبارزه علیه داعش شده است. در عمل، رژیم ایران در عراق خدمت بزرگی به امریکا کرده است.

و اگر هم این دوره از مذاکرات هسته ای به شکست بیانجامد، باز چند ماه دیگر، پس از پیشرفت هایی در سطح همکاری ها در بسیاری از جوانب نظامی، دیپلماتیک و اقتصادی، باری دیگر مذاکرات آغاز خواهند شد. اکنون فشارها بر سرمایه داران هر دو کشور بسیار بیشتر از چند سال پیش است، و سرمایه داران بالأخره مقامات سیاسی را به پای مذاکره و توافقی «تاریخی» خواهند کشید.

آن چه مثل روز روشن است، این است که: روابط حسنه بین رژیم سرمایه داری ایران و رژیم سرمایه داری امپریالیست امریکا پایه آغاز حملات مشترک آن ها بر حقوق سیاسی نقداً محدود و سطح زندگی نقداً فقیرانه کارگران ایران و منطقه خواهد بود. این حملات می توانند آخرین توهومات به ماهیت واقعی رژیم ایران را بشکنند. پس از تحقق توافقات و آغاز همکاری های نزدیک اقتصادی، جمهوری اسلامی مجبور خواهد شد که برای «بازسازی اقتصادی»، فشار و استثمار طبقه کارگر ایران را تشدید، و در عین حال برای کانالیزه کردن اعتراضات آن، خود را با برخی عرف های بین المللی سرمایه داری از جمله «سازمان جهانی کار» تطبیق دهد و تشکلاتی زرد را به وجود آورد. این چشم اندازی است که مارکسیست های انقلابی برای مواجهه با آن باید خود را از پیش آماده کنند.

۷ نوامبر ۲۰۱۴ (۱۶ آبان ۱۳۹۳)، گرایش مارکسیست

های انقلابی ایران

¹ <http://militaant.com/?p=2508>

نقطه نظر داخلی، شکاف های درونی رژیم شدت گرفته بود؛ خامنه ای و حلقه وابسته به آن که به تازگی «جریان فتنه» را در دفاع از ریاست جمهوری احمدی نژاد عقب زده بود، این بار مجبور بود که همین متحد سابق خود را هم به عنوان «جریان انحرافی» از دور خارج کند، و این اشتباهات ممتد محاسباتی، بیش از هر چیزی خود خامنه ای را در موقعیت بدی در مقابل پایه هایش قرار داده بود. به علاوه حاکمیت می دانست که به دنبال جو نارضایتی و بی اعتمادی عمومی جامعه پس از اعتراضات ۸۸، مشارکت در انتخابات پیش روی آن با چالش جدی رو به رو است.

جمهوری اسلامی که با درهم شکستن انقلاب ۵۷ به عنوان یک رژیم بورژوایی غیرمتعارف تثبیت شده بود، از همان ابتدا دو گرایش اقتدارگرا و اصلاح طلب را در خود جای می داد، به طوری که اولی در سطح سیاسی اختلافاتی با غرب داشته، در صورتی که دومی شدیداً خواستار آن بوده که جمهوری اسلامی خود را با معیارهای نظام های سرمایه داری غربی همسو کند و تا حد امکان این «منازعات» را کاهش دهد (برای نمونه از روزهای نخستین انقلاب، نمایندگی گرایش اول را خمینی - بهشتی بر عهده داشتند، و نمایندگی جناح «معتدل» و متعارف با عرف های بین المللی را بازرگان - یزدی). در وضعیت خاص انتخابات ۹۲، تنها همین گرایش دوم بود که می توانست موقتاً بر هر دو بحران غلبه کند. حاکمیت و در مرکز آن باند خامنه ای، مجبور بود برای مهندسی و مدیریت بحران خود (آن هم با بهره گیری از نبود یک خط رهبری انقلابی و رادیکال در جامعه)، مهره ای را به عنوان نماینده این گرایش رو کند

نوشته ای از ما ارجاع دهند تا مفهوم «گشایش» در بستر آن بتواند معنای خود را پیدا کند. به بهانه این انتقاد، که از نقطه نظر پیگیری مواضع پیشین ما و حساسیت نسبت به آن قابل قدردانی هم هست، من سعی می کنم به طور فشرده به تمام مسائل مطرح در آن مقطع از حیث تاکتیک ها، استراتژی و چشم اندازمان اشاره ای داشته باشم.

انتخابات ۹۲

انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ و موقعیت جمهوری اسلامی در آن از چندین وجه، متفاوت از انتخابات پیشین بود و اهمیت ویژه ای داشت؛ در این مقطع بحران داخلی و بین المللی رژیم شدت گرفته بود و انتخابات در واقع آخرین فرصت برای غلبه موقت و برون رفت از این بحران ها به شمار می رفت. از نقطه نظر بین المللی، دور جدید تحریم ها این بار با محوریت صنایع نفت و پتروشیمی (یعنی تکیه گاه اصلی و حیاتی درآمد جمهوری اسلامی) و همین طور بانک مرکزی، تأثیرات خود را بر رژیم گذاشته بود؛ درگذشت چاوز در ونزوئلا و ابهام در تداوم سیاست خارجی او نسبت به جمهوری اسلامی در حکومت بعدی، پایه جمهوری اسلامی را در امریکای لاتین تضعیف کرده بود (ضمن این که اتفاقاً ونزوئلا درحال بهره مندی از تأثیر تحریم های نفتی ایالات متحده و اروپا علیه ایران، برای به دست آوردن بخشی از بازاری بود که ایران در به ویژه چین و هند از دست می داد)؛ و مهم تر از همه وضعیت حاد و احتمال سقوط رژیم اسد به عنوان مهم ترین متحد استراتژیک ایران در منطقه، برای جمهوری اسلامی یک زنگ خطر بود؛ از

کند. این دقیقاً همان سناریویی است که نهایتاً رخ داد، و متأسفانه جمهوری اسلامی پیروز اصلی آن بود.



تاکتیک تحریم فعال انتخابات

طی این مقطع دو گرایش در طیف چپ به طور کلی در قبال مسأله انتخابات شکل گرفت. یک گرایش خواهان تحریم انتخابات بود. به این معنا که اصولاً انتخابات و فضای انتخاباتی امری است بی ارتباط با ما و نمی تواند موضوع دخالتگری ما باشد. در نتیجه این گرایش حداکثر بسنده کرد به طرح این شعار که: «سرنگون باد جمهوری اسلامی!» اتفاقاً در همان دوره در مقابل آن ها بحث شد که شما اساساً می توانستید این شعار را هرجا و هر زمان دیگری هم مطرح کنید (کما این که کردید)؛ اما در این مورد مشخص، یعنی انتخابات، چه موضع یا شعار خاصی دارید؟ نهایتاً از دل این بحث ها آن ها شعارشان را تقلیل دادند به این که: «صندوق های رأی را آتش بزنید!» منتها مسأله این بود اگر یک چنین پتانسیل یا نیرویی وجود داشت که قاعدتاً می توانستیم فراتر از آتش زدن صندوق رأی را، مثلاً فراخوان اعتصاب عمومی، مطرح کنیم.

در نقطه مقابل، گرایش دوم، کسانی بودند که خواهان شرکت در انتخاب بودند و این کار را هم انجام دادند؛

که اولاً مورد پذیرش غرب و طرف سازش و مماشات با آن ها باشد؛ و ثانیاً بتواند اعتراضات موجود در جامعه به دنبال انتخابات قبلی را به سوی صندوق های رأی کانالیزه کند؛ و ثالثاً مورد قبول و اجماع جناح های رقیب درون حکومت قرار بگیرد.

رفسنجانی با خط سیاسی همیشگی خود، به عنوان نماینده این گرایش، چنین گزینه ای محسوب می شد؛ ولی حضور و انتخاب رفسنجانی به دلیل کارنامه قبلی اش، خود منجر به ریزش پایه های تندرو و افراطی اطراف خامنه ای می شد. برخورد غرب بلافاصله پس از اعلام رد صلاحیت رفسنجانی، به وضوح اهمیت حضور این چهره (و در واقع باید گفت خط مشی محافظه کارانه او) را برای آن ها، نشان می داد. به عنوان نمونه جان کری، انتخابات را به دلیل عدم حضور رفسنجانی «غیردمکراتیک» خواند و از وی حمایت کرد.

در نتیجه به مهره هایی نیاز بود که بتوانند چنین شروطی را تأمین کنند. روحانی، محصول چنین نیازی بود. روحانی - کسی که هم نماینده خامنه ای در شورای عالی امنیت ملی بوده و هم مورد تأیید شخص رفسنجانی قرار داشته و در گذشته نیز رئیس تیم هسته ای مذاکره کننده با آلمان، فرانسه و بریتانیا بوده است - گزینه ای بود که هم می توانست به دلیل سوابق خود جناح های مختلف درون رژیم و طرف غربی را راضی کند و هم با محور قرار مطالبات دمکراتیک عمومی جامعه (از امنیت زنان در جامعه گرفته تا حل مسأله فرسایشی هسته ای و رفع خطر «حمله نظامی») چهره ای «معتدل» از خود نشان دهد که اعتراضات را به نفع شرکت در انتخابات خنثی

درون جامعه، می تواند عنوان «تاکتیک» به خود بگیرد. والا دفاع از یک جناح بورژوازی در مقابل سایر جناح ها و گرایش های موجود در طبقه حاکمه با اتکا به خوارها توجیه و «تحلیل»، اقدامی است که بخش اعظم جامعه هم به دلیل سطح فعلی آگاهی خود، به خصوص به دلیل آگاهی وارونه ای که هر روز به آن ها تزریق می شود، و نبود یک آلترناتیو نیرومند، انجام می دهد؛ و درست به همین دلیل، نه فقط «تاکتیک» محسوب نمی شود، بلکه دست آخر رؤیای خود بورژوازی را تحقق می بخشد. اما بلافاصله این را هم اضافه می کردیم که تحریم «غیر فعال»- یعنی گوشه گیری، خانه نشینی و بی اعتنایی به سیر رویدادها- درست نقطه مقابل مشارکت «فعال»، و به یک اندازه بی تأثیر است.

در نتیجه یادآوری می کردیم که ما به عنوان مارکسیست های انقلابی اصولاً در به در دنبال روزنه ای می گردیم تا بتوانیم مطالبات خودمان را از جمله خواست آزادی فعالین کارگری زندانی مطرح کنیم. چرا نباید از فضایی که هر چهار سال یک بار، و نه روزمره، رخ می دهد؛ جامعه طی آن سیاسی می شود و جمهوری اسلامی مجبور است که درها را کمی دست کم برای حفظ ژست دمکراتیک خود باز بگذارد، استفاده نکنیم؟ چرا نیاییم و همین مطالبه را منطبق نکنیم با این شرایط و به درون جامعه نبریم؟

در نتیجه «تاکتیک تحریم فعال» این گونه فرمول بندی می شد که: شرکت در انتخابات اصولاً منوط به این است که نمایندگان ما حضور داشته باشند. نماینده ما، به فرض، به شکل سمبلیک، «شاهرخ زمانی» است. ما می

برخی از آن ها حتی با صراحت پوستره های روحانی را همراه با باندهای بنفش به دست گرفتند و افتخار می کردند که پای پیاده پوستره های انتخاباتی را در بین مردم توزیع کرده اند. کل هست و نیست تئوریک این طیف هم در همین یک «استدلال» خلاصه می شد که: «اگر این کار را نکنیم، چه کنیم؟ برویم مبارزه مسلحانه انجام بدهیم؟»

یعنی آن ها قیاس می کردند با یک امر محال و نشدنی؛ و از ناممکن بودن دومی، ضرورت اولی (یعنی شرکت در انتخابات) را نتیجه می گرفتند. پاسخ ما به این تردستی ناشیانه این بود که: خیر، این کار را انجام ندهید! بروید حد فاصل بین شرکت در انتخابات و سنگربندی در خیابان، چیزی انتخاب کنید و آن را عملی کنید.

به هر حال در تقابل با این دو گرایش، ما بحث خودمان را به این شکل مطرح کردیم: تا جایی که موضوع به انتخابات بازمی گردد، «تحریم»؛ منتها به شکل «فعال». چرا که برای مارکسیست های انقلابی، «تحریم» انتخابات تحت حکومت جمهوری اسلامی موضوعی است مفروض؛ هرچند در شرایط دمکراتیک جامعه بورژوازی، مشروط بر این که جامعه در وضعیت اعتلای انقلابی قرار نداشته نباشد، می توان در انتخابات پارلمانی، با حضور نمایندگان کارگران و کمونیست ها، برای به دست گرفتن تریبون علیه خود نظام سرمایه داری شرکت کرد، اما تحریم انتخابات، به خصوص برای ساختن دولت سرمایه داری، در هر شرایطی، اعم از دمکراتیک یا استبدادی، یک اصل مفروض است. آن وقت است که هر عملی در ارتباط با این تحریم و اثرگذار کردن آن در

بدیهی بود که با توان و امکانات محدود، تاکتیک تحریم فعال نمی‌تواند اثری فوق‌العاده و محسوس داشته باشد. ولی مسأله این است که مارکسیست‌های انقلابی به جای توده‌های مردم کاری را انجام نمی‌دهند، آن‌ها خط سیاسی، سبک کار را با عملی کردن آن، ولو در سطح محدود، جا می‌اندازند تا نهایتاً با پیدا کردن پایه هایش، بتواند به خطی تأثیرگذار و ملموس تبدیل شود.

«گشایش» های آتی

برخلاف آن دسته از گرایش‌های درون جنبش کارگری که انتخابات پیشین و نتیجه آن را به کل بی‌ارتباط با وضعیت آتی جنبش کارگری ارزیابی می‌کردند، ما اعتقاد داشتیم که در دوره پیش رو اتفاقاً جنبش کارگری نسبت به دوره چندساله قبل از آن که با سرکوب سیستماتیک و کاهش اعتماد به نفس رو به رو بود، تحولاتی خواهد داشت و مجدداً بحث بر سر آمادگی مارکسیست‌های انقلابی برای استفاده از شرایط جدید در راستای سازماندهی انقلابی بود. در نتیجه در ارتباط با انتخابات ۹۲، تحولات دوره پیش رو و وظایف اصلی مارکسیست‌ها نوشتیم: «چنان چه این سناریو تحقق یابد، یعنی نماینده‌ای از جناح بورژوازی لیبرال تحت خط مشی سیاسی رفسنجانی بر سر کار آید، می‌باید منتظر ازسرگیری و بهبود روابط با غرب، حضور تدریجی سازمان جهانی کار (ILO) در ایران برای ایجاد اتحادیه‌های کارگری زرد به عنوان سوپاپ اطمینان در ایران و غیره باشیم. در این حالت، دوره جدید و روزنه‌هایی وجود خواهد داشت که هرچند وظیفه اصلی مارکسیست‌های انقلابی را- یعنی گسترش کمیته‌های مخفی، مرتبط

خواهیم به این فرد رأی بدهیم. منتها در داخل زندان است. پس انتخابات غیردمکراتیک است؛ در نتیجه در وهله اول باید نیرو و انرژی‌ای را گذاشت برای آزادی آن‌ها، تا بعد شرط شرکت در انتخابات آزاد تأمین بشود. از دل این بحث این شعار بیرون آمد که «پیش شرط انتخابات آزاد، آزادی زندانیان سیاسی است». این شعار دیگر قابل درک بود و مانند شعار «سرنگون باد جمهوری اسلامی» یا «صندوق‌های رأی را آتش بزیند» از بالای سر توده‌های مردم رد نمی‌شد؛ و نکته مهم هم همین جاست. یعنی در این گونه مسائل ما نمی‌توانیم از سطح ذهن خودمان شروع کنیم. بالعکس، نقطه عزیمت و شروع ما، سطح آگاهی طرف مقابل است (یعنی مردم و جامعه). ما مطالبه‌ای را باید مطرح کنیم که بشود حلقه واسطی بین آن چیزی که طرف مقابل هست و آن چیزی که ما می‌خواهیم باشد.

نهایتاً بحث بر سر انتخابات با دو گرایش مذکور به حالت فرسایشی رسید. به همین دلیل رفقای بر مبنای همین خط، از فضای انتخاباتی استفاده کردند و پوسترهایی را با شعار اشاره شده در اماکن عمومی و روی بیلبردهای انتخاباتی و هرجایی که امکان داشت، توزیع کردند. اما کل طیف چپ چنین تاکتیکی را به خرج نداد. مشخص هم نشد که این شکل‌ها و کمیته‌های موجود دقیقاً چه استفاده‌ای از فضای انتخابات کردند برای مطرح کردن مطالبه‌ای که این قدر هم بر آن پافشاری دارند (یعنی مسأله آزادی کارگران زندانی و اعضای خود). به هر حال انتخابات تمام شد و نهایتاً هم دیدیم که نه صندوق رأی آتش گرفت و نه جمهوری اسلامی ساقط گردید.

و متعاقباً بازگشت درجه ای اعتماد به نفس و روحیه طبقاتی به سایر اقشار مردم و به ویژه جنبش کارگری. و این مورد آخر، «گشایشی» بود که انتظارش می رفت.

فقط طی چند ماه گذشته ما شاهد افزایش چشم‌گیر شمار و فراوانی اعتراضات و اعتصابات کارگری بودیم؛ اعتراضات، اعتصابات و تحصن در معدن چادرملو، سنگ معدن بافق، پلی اکریل اصفهان، کاشی گیلانا، هفت تپه و واگن پارس و غیره از نمونه های آن هستند.

در ادامه تلاش های رژیم برای از سرگیری و بهبود روابط با غرب (به خصوص بر سر مسأله هسته ای) و تطابق خود با برخی از عرف ها و قوانین بین المللی سرمایه داری در حوزه کار، یعنی حضور تدریجی سازمان جهانی کار (ILO) و نهایتاً ایجاد اتحادیه های کارگری زرد تحرکاتی از سوی رژیم به چشم می خورد. مثلاً دیدار چندی پیش مدیر کل «سازمان جهانی کار» با وزیر کار، و بحث و بررسی بازگشایی دفتر این سازمان در تهران، از جمله این موارد بوده است.

به گزارش خبرگزاری «ایلنا» به تاریخ ۲۳ خرداد ۹۳، « وزیر کار با تأکید بر لزوم ارتقای همکاری میان ایران و ILO»، اعلام کرده بود که «بازگشایی دفتر تهران می تواند این روابط را گسترش دهد و ما آمادگی داریم با افتتاح این مرکز در تهران در حوزه آموزش در رابطه با کشورهای جنوب - جنوب نقش مؤثرتری را ایفا کنیم». به علاوه علی ربیعی، وزیر کار کنونی (و مسئول شاخه کارگری حزب جمهوری اسلامی در دهه شصت و عضو شورای مرکزی خانه کارگر از بدو تأسیس تا امروز) در ادامه از «گای رایدر»، مدیر کل «سازمان جهانی کار»

ساختن آن ها با یک دیگر از طریق یک نشریه سراسری، ایجاد نطفه های اولیه حزب پیشتاز و تدارک برای انقلاب - تغییر نمی دهد، ولی نوع سازماندهی را (مثلاً از نظر علنی یا مخفی بودن، حضور در درون تشکلات زرد برای تأثیر گذاری بر روی پایه های آن و استفاده از امکانات این نهادها برضد رژیم و غیره) متأثر می کند.»

بنابراین «گشایش»، از نقطه نظر افزایش اعتماد به نفس و روحیه مبارزاتی جنبش کارگری مطرح بود. چرا که اگر گشایش می توانست مفهوم تحقق مطالبات، حتی در سطح دموکراتیک را داشته باشد، آن گاه این پرسش می توانست پیش بیاید که پس چرا مارکسیست های انقلابی این انتخابات را به جای مشارکت، تحریم فعال کردند؟ به دلیل عدم اعتقاد به این برداشت از «گشایش» بود که در مقابل گرایش مدافع شرکت در انتخابات که پس از اعلام نتایج، انتخاب روحانی را یک «پیروزی» یا دستاورد معرفی می کرد، درخواست کردیم که مصادیق و مابه ازای این «پیروزی» را هم نشان دهند (مثلاً نشان دهند که در اثر این پیروزی، زندانیان سیاسی آزاده شده اند، اعدام ملغا گشته است و غیره). به علاوه اشاره کرده بودیم که سرمایه داری جمهوری اسلامی خود دچار یک تناقض یا مخمصه است، و آن اینست که در هر حال چه با افزایش فشارهای داخلی و چه باز کردن فضای سیاسی، نیروی پتانسیل بالقوه اعتراضی را آزاد می کند و در حقیقت سرنگونی خود را جلو می اندازد.

روی کار آمدن روحانی که یک عقب نشینی تاکتیکی بود از سوی رژیم تحت شرایط فشار بحران های داخلی و خارجی خود، دقیقاً همراه شد با پیشروی جنبش کارگری

جمهوری اسلامی تمام تلاش خود را می کند تا با سرکوب ها و ایجاد جوّ ارعاب (مانند بازداشت فعالین سندیکای شرکت واحد در مراسم اول ماه مه امسال در میدان آزادی؛ حکم شلاق به چهار تن از فعالین کارگری پتروشیمی رازی؛ دستگیری نمایندگان کارگران سنگ آهن بافق و پلی اکریل اصفهان و موج اعدام ها در دوره روحانی و نظایر آن)، کنترل وضعیت را دست کم تا فردای توافقات حاصل از معاملات پشت پرده خود با غرب از دست ندهد تا پس از آن، به دنبال مفرّ دیگری بگردد که چشم انداز اتحادیه های زرد یکی از گزینه های ممکن آن می تواند باشد.

استراتژی ما

مارکسیست های انقلابی قویاً بر این اعتقادند که می توان و باید با تحلیل مشخص از شرایط مشخص ابزارها و تاکتیک های مبارزاتی مشخصی را برای دست یافتن به هدف اصلی، یعنی خودسازماندهی طبقه کارگر به منظور تدارک انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی (یعنی همان استراتژی و حوزه ای که اساساً با دخالتگری در آن نیروهای چپ به «مارکسیست» تبدیل می شوند)، آن هم در وضعیتی که به لحاظ عینی هیچ زمانی تا به این حد آماده نبوده است، اتخاذ کرد. در نتیجه، وظایف اصلی با درنظر داشتن این چشم انداز اصلی معنا پیدا می کند و در هر حال ثابت است.

به همین دلیل است که به مناسبت اول ماه مه امسال و با نظر داشتن شرایط پیش رو بعد از انتخابات ۹۲، تأکید به مراتب بیش تری بر ایجاد و تعمیق هسته ها و کمیته های مخفی سوسیالیستی و ایجاد نطفه های اولیه حزب

برای سفر به ایران دعوت به عمل آورده بود. این موردی است که ممکن است در آینده اتفاق بیافتد، البته اگر تا آن زمان جمهوری اسلامی سرنگون نشده باشد!

در دوره کنونی شاهدیم که خشم مردم این بار نیز با ماجرای اسیدپاشی ها در اصفهان، مجراهایی برای بروز یافته است، و مجدداً اعتماد به نفس به معترضین بازگشته است.

طی این مدت برخی از فعالین کارگری که برای مدتی سکوت کرده بودند، مجدداً سکوت را شکسته و به تحلیل و نقد و ارزیابی فعالیت های گذشته برای درس گیری جهت فعالیت های آتی پرداخته اند. اخیراً تعدادی از فعالین کارگری نیز سومین نشست ایجاد تشکل سراسری کارگری را در شهر سقز برگزار کرده اند. مهم تر از این ها، برای اولین بار پروژه ای با نام «تدارک حزب انقلابی» با اتکا به برخی پیشروان کارگری آغاز گردیده است. یعنی عده ای از فعالین چپ و پیشروان کارگری که نهایتاً با به ضرورت تدارک حزب انقلابی متقاعد شده اند یا در گذشته به این نتیجه رسیده بودند، بحث بر سر این مورد را به طور جدی آغاز کرده اند که خود اقدامی بی سابقه است.

همه این ها شاخص بسیار خوبی است که افزایش اعتماد به نفس در جنبش کارگری و فعالین کارگری را نشان می دهد؛ منتها مسأله دقیقاً این جاست که این فرایند به هیچ وجه خطی و ممتد نیست، و تداوم آن در گرو پارامتر دخالتگری کمونیستی است.

آغاز کند و آن را به مطالبه انقلاب، تسخیر قدرت سیاسی و سرنگونی دولت سرمایه داری پیوند بزند. این چکیده و فشرده کارکرد «حزب پیشتاز انقلابی» است، و این دقیقاً همان چیزی است که وجود ندارد و باید ساخته شود. هرگونه تشکل مستقل کارگری یا هر نهاد ضد سرمایه داری در آتیه هم تنها با یک چنین ستون فقراتی است که می تواند در برابر انحرافات دوام بیاورد.

تدارک برای «حزب پیشتاز انقلابی»، وظیفه اصلی مارکسیست های انقلابی است و مدت هاست در دستور کار قرار دارد؛ و هر فعالیتی خارج از این حوزه، در تحلیل نهایی ائتلاف وقت و انرژی، و خرده کاری محسوب خواهد شد.

چنان چه چنین ظرفی شکل نگیرد، اعتماد به نفس کنونی جنبش مجدداً رو به تنزل خواهد گذشت و مبارزات به شکل خودانگیخته و پراکنده ادامه خواهد یافت؛ اما به عکس با ایجاد چنین ظرفی و با در نظر داشتن پتانسیل بالای اعتراضی، بعید نیست که رژیم این بار قبل از تجربه برگزاری انتخابات بعدی خود، سرنگون شود!

۵ آبان ۱۳۹۳

پیشتاز انقلابی داشتیم. اگر به رویدادهای دست کم یک دهه گذشته و به خصوصی حدفصل انتخابات ۸۸ تا انتخابات ۹۲ بازگردیم، باز هم صحت و اهمیت این وظیفه مشخص می شود. ما دیدیم همان توده معترضی که به دنبال انتخابات ۸۸ به مدت دو سال درگیر اعتراضات خیابانی بود، و به موازات تغییر شرایط عینی و افزایش سرکوب ها، به گسست تدریجی از رهبران اصلاح طلب و مطالبه سرنگونی هم رسیده بود، طی دو سال بعدی با مهندسی رژیم از بالا و به دلیل نبود هرگونه خط رهبری رادیکال، به پای صندوق های رأی کشیده شد. یعنی آن آگاهی اجتماعی که در نتیجه مبارزات، ولو در حوزه دمکراتیک، به دست آمده بود، طی دو سال بعدی به سادگی خنثی شد. به همین ترتیب تجربیات یک دهه گذشته جنبش کارگری -بروز انواع اعتصاب های روزمره، تشکیل سندکای شرکت واحد به عنوان یک نقطه عطف و نظایر آن -اثبات می کند که روحیه طبقاتی طبقه کارگر، و آگاهی ضد سرمایه داری هرچند در طی مبارزات و با تغییر و تحولات موجود به وجود می آید، ولی تضمینی برای حفظ و بقای خود ندارد. دلیل این امر را باید در این دید که به موازات بروز آگاهی مبارزاتی، طبقاتی و ضد سرمایه داری، ایدئولوژی یا همان آگاهی وارونه نیز از طرف دستگاه حاکم تزریق می شود و آن را خنثی می کند.

درست در همین جا به ظرفی نیاز پیدا می شود که بتواند این آگاهی حاصل از مبارزه را در مقابل ایدئولوژی طبقه حاکم، که ایدئولوژی غالب است، حفظ کند؛ چکیده مبارزات را تثویز کند و سپس مجدداً به عنوان خط مشی سیاسی به درون جامعه ببرد؛ از سطح آگاهی موجود

چشم انداز سازماندهی کارگری

در آستانه اول ماه مه

بحران رهبری

بحران درونی رژیم رو به فزونی است. کافی است نگاهی داشته باشیم به اختلافات میان جناح‌های مختلف رژیم سرمایه داری در دوره ریاست جمهوری حسن روحانی. می‌گویند زمانی که هیئت حاکم در بحران به سر می‌برد، و توده‌های وسیع مردم زحمتکش بر اساس فشارهای اقتصادی و سیاسی روزافزون زیر فشار مضاعف قرار بگیرند و روی به اعتراض بیاورند، شرایط برای تدارک تحولات نوین در جامعه آماده خواهد بود. محققاً این وضعیتی است که ما امروز در آستانه اول ماه مه سال ۹۳ با آن روبه‌رو هستیم. اما، باید توجه داشت که تحولات نوین برای تغییر وضعیت موجود و استقرار وضعیت نوین، نیاز به تدارکات سازمان یافته دارد. این سازمان دهی متمرکز، تنها می‌تواند به دست پر توان خود کارگران انجام پذیرد. ولی این سازماندهی به شکل خود انگیخته و خودبه‌خودی به فرجام نخواهد رسید. برای این سازماندهی نیاز به نهاد تشکیلاتی خاصی است.

ما در سال‌های پیش فعالیت‌های خودبه‌خودی و خود انگیخته کارگری را تجربه کردیم. فعالیت‌های سندیکالیستی و علنی صورت پذیرفتند. عده بیشماری از فعالان کارگری مجرب و با تجربه، بهای سنگینی برای اهداف خود پرداختند و هنوز هم در حال پرداختن هزینه‌های مبارزاتی خود هستند. تمامی مبارزات کارگری قابل

ارج و تقدیرند. ما بی تردید باید همواره از تمامی فعالان کارگری که برای خواست‌های صنفی-سیاسی خود مبارزه کرده‌اند، حمایت کنیم. اما دست آخر، هیچ‌یک از این فعالیت‌ها ما را گامی به جلو نبرده‌اند. متأسفانه فرصت‌های بسیاری از دست رفته است. رهبران عملی کارگران که در یک مقطع خاص با مطالبات رادیکال و ضد سرمایه داری پا به عرصه مبارزاتی می‌گذارند، نهایتاً به علت نبود یک نهاد سراسری و سیاسی، یا دلسرد می‌شوند و به کناری می‌روند، و یا در مقابل گرایش‌های بورژوازی تمکین می‌کنند (نمونه منصور اسانلو در دوره اخیر نشان دهنده این روند بوده است).

بنابراین می‌توان اذعان داشت که شرایط عینی تغییر نظام غیر عادلانه و ضد انسانی کنونی وجود دارد. شرایط برای سرنگونی این نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با یک حکومت کارگری به شکل عینی موجود است. آن چه غایب است، نهادی است که این تدارک را ببیند و طبقه کارگر و سایر قشرهای تحت ستم را سازمان دهد. این نهاد چیزی نیست جز **حزب پیشتاز کارگری**.

نیاز مبرم به تدارک برای ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری برای تدارک انقلاب آتی، همین امروز و در آستانه اول ماه مه ۱۳۹۳ بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود.

ایجاد تمامی نهادهای کارگری، مانند اتحادیه‌ها و سندیکای‌های کارگری، تشکل‌های مستقل کارگری، مجامع عمومی کارگری و اتحاد عمل‌های کارگری و غیره، امروز، در گرو ساختن حزب پیشتاز انقلابی قرار گرفته است.

اتحاد عمل ها

در سال های پیش ما شاهد اتحاد عمل هایی در درون نهادهای مختلف کارگری، کمیته ها و محافل کارگری موجود، بوده ایم. اما این اتحاد عمل ها به علت نبود تشکیلاتی که **تداوم و دمکراسی درونی** آن ها را تضمین کند، با تفرقه و پراکندگی مواجه شده اند. برای تدارکات و سازماندهی کارگران، نهادهای کارگری باید به شکل درازمدت میان کارگران بوده و در کنار آن ها به مبارزه پرداخته باشند. برای این اقدامات درازمدت، نهادهای کارگری موجود در وهله نخست باید نهاد **مستقل و دمکراتیک** داشته باشند. مستقل از دولت سرمایه داری، احزاب سیاسی قیم مآب غیر کارگری و همچنین مستقل از بوروکراسی کارگری. استقلال از دولت سرمایه داری و احزاب خرده بورژوازی موجود برای بسیاری از فعالین کارگری، امری است شفاف و روشن. اما استقلال از «بوروکراسی کارگری» در درون این نهادها امری است مخفی و ناروشن. نهادهای کارگری که «دموکراسی کارگری» در آن حاکم نباشد و تصمیمات سیاسی و عملی بر اساس توافقات غیر شفاف و زدویند، بده بستان، باند بازی و روابط خصوصی صورت گیرد، فاقد خصلت تشکل مستقل رزمنده کارگری است. نبود دموکراسی کارگری میان کارگران پیشرو نقش تعیین کننده آنان را برای دخالت، رهبری و بسیج کارگران برای تجمعاتی مانند مراسم اول ماه مه، مسدود می کند.

تنها راه توفیق در اتحاد عمل (به ویژه در مراسم اول ماه مه) درگیر کردن خود کارگران (به شکل توده ای) است.

بدیهی است که شرکت صد ها هزار تن از کارگران در چنین روزی تمام اقدامات مخرب رژیم را می تواند خنثی کند و روحیه جدیدی در میان مردم عادی به وجود آورد. درگیر کردن کارگران نیز شدنی نیست، مگر این که کمیته های موجود از ماه ها پیش میان کارگران تدارک این اقدام را برنامه ریزی کرده باشند. بدیهی است که کارگران را نمی توان صاعقه وار (آن هم در جامعه اختناق آمیز کنونی) آماده شرکت در مراسمی کرد (حتی اگر این مراسم خود کارگران، یعنی اول ماه مه، باشد). متأسفانه کمیته های موجود کارگری به جای کار پیگیر میان کارگران «از پایین» و «مخفی»، به کارهای «از بالا» و علنی روی آورده اند. این ندانم کاری ها عملاً تعداد بیشتری از فعالان را غیر فعال و دلسرد کرده است. این اقدامات در سال پیش بار دیگر **ضرورت** ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی را مورد تأیید قرار داده است. بدون وجود یک حزب پیشتاز کارگری، رهبران عملی بورورکرات موجود، فعالیت های کارگری را به کجراه می برند و مسیر تحولات نوین در جامعه کارگری را مسدود می کنند.

تنها چنین حزبی قادر است که نهادهای کارگری را واقعاً مرتبط و درگیر مسایل جنبش کارگری کند و رابطه تنگاتنگ با مسایل روزمره کارگری و رهبران عملی کارگری داشته باشد. نهادهای کارگری کنونی عقب تر از خود جنبش کارگری هستند، و به جای اتحاد، افتراق را تشدید می کنند.

کمیته های مخفی کارگری

شده اند تا هر گونه حرکت مستقل کارگری را در نطفه خفه کنند. در میان این لباس شخصی ها، همیشه افرادی مسلح به سلاح گرم و بی سیم حضور دارند که خود مستقیماً به «مرکز» عملیات وصل هستند و در واقع دیگر همکاران خود را هدایت می کنند؛ این ها همان چهره های نسبتاً شناخته شده ای هستند که در تمامی تظاهرات، از تجمع معلمان در مقابل مجلس و اعتصاب سندیکای شرکت واحد در سال ۸۴ گرفته تا مراسم اول ماه مه سال ۸۶ در ورزشگاه شیرودی و اعتراضات سال ۸۸، به طور سیستماتیک حضور دارند و بعضاً حتی برخی از آن ها از سوی فعالین سیاسی و کارگری فعال طی این دوره شناسایی شده اند.

واقعیت این است که هیچ فرد، دسته، حزب و دولتی حق جلوگیری از هیچ تجمعی به ویژه مراسم اول ماه مه را ندارد. اما این حق کارگران را مزدوران دولت سرمایه داری به کارگران اعطا نخواهند کرد. این حق، یعنی حق تجمع نیز همانند هر حق دیگری باید از آنان با سازمان دهی و قدرت کارگری گرفته شود.

کارگران پیشرو برای مقابله با «لباس شخصی ها» تنها یک روش در مقابلشان باقی مانده است: سازماندهی کمیته های مخفی دفاع از خود. آن ها بایستی کمیته های مخفی خود را ایجاد کنند. عناصر اطلاعاتی و نفوذی رژیم در درون تجمعات و اعتراضات کارگری بایستی از سوی کمیته های مخفی کارگری شناسایی شوند و به هر شکلی که خود کمیته ها صلاح می دانند، عملیات مخرب آن ها متوقف گردد.

تجربه اول ماه مه سال های پیش بار دیگر به ما می آموزد که برای کار سیاسی در درون طبقه کارگر، نیاز به ساختن کمیته های مخفی کارگری است. اشتباه خواهد بود که رهبران عملی کارگران شناسایی شوند و هر لحظه بنا بر تصمیم مزدوران دولت سرمایه داری دستگیر و مورد آزار قرار گیرند. زیرا شناخته شدن و دستگیری این فعالان به تداوم مبارزات لطمه می زند. این کمیته های مخفی می توانند با افرادی که از پیش با آن ها آشنا بوده اند و مورد اعتماد هستند، کمیته های دائمی ایجاد کنند، چه هنگامی که در سطح کارخانه ها فعالیت دارند و چه زمانی که اعتراض یا مراسمی را سازمان می دهند. دولت سرمایه داری کنونی با وجود قدرت نمایی هایش، با وجود لباس شخصی ها و وزارت اطلاعاتش، در قیاس با قدرت کارگران ایران، یک دولت توخالی و ضعیف است. اگر سازماندهی کارگری با برنامه و تدارکات و سازمان یافته صورت گیرد، نه تنها هزینه های کمتری پرداخت می شود که دولت در وضعیت ضعیف تری قرار خواهد گرفت. این سازماندهی نیز تنها از طریق این کمیته های عمل مخفی امکان پذیر هست.

کمیته های دفاع از خود

در مراسم اول ماه مه سال های پیش چند صد نفر «لباس شخصی» و نیروهای انتظامی دولت سرمایه داری شرکت کنندگان را متفرق و ارباب کردند. ماهیت «لباس شخصی ها» به ویژه بعد از سرکوب های پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸، بر کسی پوشیده نیست. این ها مزدورانی هستند که که از سوی هیئت حاکم استخدام

اکنون چه؟

در آستانهٔ اول ماه مه ۱۳۹۳ و با اتکا بر تجارب سال های پیش، یک وظیفهٔ اصلی در مقابل کارگران پیشرو ایران وجود دارد که متأسفانه بیش از حد به تعویق افتاده، و آن هم تدارک برای ساختن حزب پیشتاز کارگری است. حزبی که از دل کمیته های مخفی کارگری تکامل خواهد یافت. کمیته های مخفی هستند که می توانند امر سازماندهی اتحاد عمل ها و دفاع از خود و دخالتگری در حوزه های صنفی و سیاسی کارگران را به عهده بگیرند. کمیته هایی که دمکراسی درونی سایر نهادهای کارگری را تضمین کنند و از طریق تجارب عملی خود کارگران، نطفه های اولیهٔ یک برنامه انقلابی کارگری را برای ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری فراهم سازند.

پیش به سوی تدارک فوری کمیته های مخفی کارگری

پیش به سوی تشکیل حزب پیشتاز کارگری

پیش به سوی تدارک سرنگونی نظام سرمایه داری و

استقرار حکومت کارگری

اردیبهشت ۱۳۹۳

پیش به سوی اول ماه مه

متن زیر قطعنامه پیشنهادی «کمیتهٔ اقدام» می باشد که در تعداد سه هزار نسخه در تعدادی از محلات کارگری توزیع گردیده است و از سوی گرایش مارکسیست های انقلابی ایران مورد بازانتشار قرار گرفته است.



پیش به سوی اول ماه مه (یازدهم اردیبهشت
ماه)

با تعمیق بحران سرمایه داری و حمله به ابتدایی ترین حقوق طبقهٔ کارگر، کارگران نیاز پیدا می کنند تا خود را به برنامه ای مسلح کنند که پاسخگوی نیازها و خواسته های آن ها باشد، و در هر فرصتی مطالبات خود را به دولت سرمایه داری تحمیل کنند. احیای سنت مبارزاتی مراسم «اول ماه مه» هم چیزی سوای این روند نیست. روز «اول ماه مه»، خود از درون مبارزات طبقهٔ کارگر زاده شد. مبارزه برای هشت ساعت کار روزانه در ایالات متحده در دههٔ ۱۸۸۰ میلادی موضوعی بود که به تولد

برگزار شد. از آن زمان تاکنون کارگران بی شماری فقط به خاطر تظاهرات برای هشت ساعت کار روزانه و دستمزدها و شرایط کاری بهتر در سطح جهان جان باخته اند. همین نشان می دهد ابتدایی ترین حقوق فعلی ما، به بهای خون و چندین دهه مبارزه جهانی طبقه کارگر به دست آمده است! مبارزه طبقه کارگر و مقاومت سال هاست که ادامه دارد و به همین جهت ما این روز را به طور ویژه و با افتخار جشن می گیریم. اما این کافی نیست! وقتی تمامی مسائل و مشکلات پیش روی طبقه کارگر ایران را می توان عیناً در سایر کشورها (از پیشرفته گرفته تا عقب مانده) مشاهده کرد، بلافاصله به این نتیجه می رسیم که همه این ها یک علت یا ریشه مشترک دارد و آن خود نظام سرمایه داری است. بنابراین مسأله بر سر نابودی خود نظام سرمایه داری است.

نظام سرمایه داری حاکم بر ایران هم دچار بحران اقتصادی دائمی است. انتشار جزئیات وضعیت اشتغال ۳۹۷ شهر و شهرستان در دو دوره ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد از سوی مرکز آمار ایران، نشان می دهد که میزان بیکاری در نیمی از استان ها بالای ۱۳ درصد و در برخی شهرها بالاتر از ۴۰ درصد است. استان های خوزستان (به عنوان یک منطقه نفت خیر)، سیستان و بلوچستان، و کرمانشاه در صدر جدول بیکاری هستند. دیگر اشاره به وضعیت وخیم بیمه تأمین اجتماعی و هزینه های سرسام آور پزشکی، تورم بالا، افزایش اجاره مسکن، و غیره، که همگی بخشی از مشکلات روزمره زندگی ماست، ضروری نیست. در چنین شرایطی نخستین سؤالی که برای کارگران مطرح می شود، اینست که چه کسی مسئول و مسبب اصلی این

چنین روزی به عنوان «روز جهانی کارگر» انجامید. در سال ۱۸۸۴، «کنوانسیون فدراسیون اتحادیه های سازمان یافته» قطعنامه ای را تصویب کرد که اعلام می داشت: «از اول ماه مه ۱۸۸۶ به بعد، هشت ساعت کار، روز کار قانونی خواهد بود». جنبش کارگری این فراخوان را نقطه شروع خود در مسیر مبارزه برای هشت ساعت کار قرار داد. به دنبال شورش ۲۵ هزار نفره در اول ماه مه شیکاگو، کارفرمایان با پشتوانه ابزارهای سرکوب دولت تصمیم قاطع به درهم کوبیدن جنبش گرفتند. دو روز بعد پلیس اقدام به تیراندازی و کشتن چندین کارگر و مجروح نمودن صدها تن نمود. طی هفته بعد پلیس به طور متوالی به اعتصاب کنندگان و فعالین اتحادیه های کارگری یورش برد، و با خشونت تمام، جلسات آنان را برهم زد. رهبران کارگری دستگیر و حتی ابتدا به مرگ محکوم شدند، هرچند نهایتاً حکم آن ها به حبس ابد تقلیل پیدا کرد! وقوع همین حوادث شیکاگو در مه ۱۸۸۶ بود که این روز را از آن پس به عنوان «روز جهانی کارگران» مشهور کرد. پس از این نمایندگان کارگران، «بین الملل دوم» را در سال ۱۸۸۹ بنیان نهادند. یکی از قطعنامه های این کنگره اظهار می داشت که کارگران هر کشور در اول ماه مه دست به اعتصاب و تظاهرات برای هشت ساعت کار روزانه بزنند. در اول ماه مه ۱۸۹۰، کارگران در سرتاسر اروپا دست به اعتصاب زدند: ۱۰۰ هزار نفر در بارسلونا، ۱۲۰ هزار نفر در استکهلم، ۸ هزار نفر در ورشو؛ هزاران نفر نیز در اتریش و مجارستان به دلیل غیرقانونی بودن تظاهرات در خانه باقی ماندند. اعتصاب به سرتاسر ایتالیا و فرانسه گسترش یافت. ده کارگر در شمال فرانسه به ضرب گلوله از پای درآمدند. در بریتانیا و آلمان هم تظاهرات عظیمی روز یکشنبه بعد

قرار است که سرمایه داران و سهام داران که اقلیتی در جامعه هستند، اسرار معاملاتی جامعه را بدانند، چرا، اکثریت جامعه، یعنی ما کارگران، گردانندگان اصلی تولید، از آن اسرار آگاه نباشد؟ باید در سطح هر کارخانه، به وسیله نمایندگان منتخب کارگران، و نه نهادهای اسلامی وابسته به دولت، کمیته هایی برای بازرسی دفاتر، نظارت بر تولید، سرمایه گذاری های جدید، استخدام و یا اخراج کارگران و سازماندهی کار در کارخانه و کلیه امور مربوط به کارگران، تشکیل گردد.

۲- در جامعه سرمایه داری حق کار، ابتدایی ترین حق کارگران است. دولت سرمایه داری موظف است که برای کلیه کسانی که نیاز به اشتغال دارند، کار با شرایط زندگی متوسط ایجاد کند. بیکارسازی و یا اخراج بی رویه کارگران، حتی در چارچوب نظام سرمایه داری عملی است غیرقانونی. اما، در «قانون کار» رژیم، دست مدیران برای اخراج و بیکارسازی کارگران باز گذاشته شده است.

الف) اگر نظام سرمایه داری قادر به تأمین شغل برای کسانی که خواهان کار کردن هستند، نمی باشد، وظیفه دولت تأمین معاش و زندگی آنان است. به جای اعطای وام به سرمایه داران، دولت باید به کلیه بیکاران بیمه بیکاری پرداخت کند.

ب) حداکثر ۴۰ ساعت کار در هفته و دو روز تعطیل هفتگی و پنج هفته مرخصی در سال با حقوق، باید برای کلیه کارگران توسط دولت تضمین گردد، ۴۴ ساعت کار هفتگی مفید در «قانون کار» باید فوراً لغو گردد.

ج) تحت هیچ شرایطی کارگران نباید اخراج گردند. اگر رژیم سرمایه داری قادر به نگهداری کلیه نیروی کار

بحران هاست؟ پاسخ دولت روشن است: کارگران! اما، در مقابل، طبقه کارگر پاسخ خود را دارد و در جهت تحقق آن مبارزه می کند. بدیهی است که نظام پوسیده سرمایه داری مسئول اصلی چنین مصیبت هایی در جامعه است. بنابراین برخی رئوس خواسته های کارگران برای مقابله با چنین شرایطی، این گونه است:

۱- در مقابل خواست های به حق کارگران برای رفع مشکلات زندگی خود، وزیران و مدیران دولتی صرفاً وعده و وعید می دهند و می گویند که «در نتیجه تحریم های اقتصادی، اوضاع نابسامان است و درآمد دولت کفاف مطالبات کارگران را نمی دهد». می گویند که باید «صبر انقلابی» و «همت مضاعف» داشت و دست به «فداکاری» زد. می گویند که کارخانه ها باید «بازسازی» و «نوسازی» شوند و نیاز به میلیون ها دلار ارز دارند. می گویند «کارخانه ها سودآور نیست و در آن ها باید بسته شود و کارگران بازنشسته شوند». پاسخ کارگران و زحمتکشان به نمایندگان سرمایه داران بسیار ساده است: «اگر اوضاع وخیم است، بگذارید حساب دخل و خرج را ما نیز ببینیم! اگر می خواهید ما فداکاری کنیم، دفترها را باز کنید! چرا حساب و کتاب ها باید جزء اسرار باشند؟» تنها با باز شدن دفاتر حساب و کتاب است که حجم بالای رشوه، حیف و میل، امتیازات و پول شویی مشخص می شود. دولت می باید فوراً حساب دخل و خرج کلیه سرمایه داران بازاری و غیربازاری و ارتباط مالی با دیگر دولت های غربی را علناً در مطبوعات اعلام کند. باید کل جامعه بداند که مسأله بر سر چیست. اگر درست است که اوضاع اقتصادی نابسامان است، چه ترسی از علنی کردن اسرار معاملاتی وجود دارد؟ و اگر

عنوان یک جرم قابل تعقیب قضایی تلقی گردد و خسارت ناشی از آن به عنوان غرامت به کارگران پرداخت شود.

ز) کلیه کارگران باید از پرداخت مالیات معاف گردند. مالیات غیرمستقیم که از مواد اولیه غذایی اخذ می گردد، باید فوراً لغو گردد. باید نظام مالیاتی درجه بندی شده ای که با افزایش درآمد به صورت تصاعدی افزایش می یابد، اعمال گردد.

۳- الغای قراردادهای موقت و سفید امضا، اجرای فوری بیمه تمامی کارگران ساختمانی، برچیده شدن شرکت های پیمانکاری و انعقاد قرارداد مستقیم و دسته جمعی، تأمین امنیت و ثبات شغلی کارگران و رعایت بالاترین استاندارد های بهداشت و ایمنی در محیط های کار و زندگی باید در دستور کار دولت و کارفرمایان قرار بگیرد.

۴- اصلاحات صورت گرفته در قانون کار برای اعمال فشار بیشتر به کارگران است. هر گونه تغییر در قانون کار، بیمه کارگران و چگونگی محاسبه تعیین حداقل دستمزد و حقوق بازنشستگی باید با دخالت مستقیم نمایندگان منتخب کارگران صورت بگیرد. به علاوه «اعتصاب» و اعتراض و آزادی بیان حق مسلم کارگران است و باید به رسمیت شناخته شود. در برابر «خانه کارگر»، «شوراهای اسلامی کار» و سایر نهادهای دست ساخت رژیم و مدافع کارفرمایان و سرمایه داران، کارگران باید «تشکل مستقل» (مستقل از دولت و کارفرما) را برای تصمیم گیری در امور خود داشته باشند.

۵- کلیه قوانین تبعیض آمیز نسبت به زنان و تضمین برابری کامل و بی قید و شرط حقوق زنان و مردان در

نیست، باید به جای اخراج، کار موجود را بدون کسر حقوق، میان کارگران تقسیم کند.

کاهش متناسب ساعات کار، همراه با پرداخت حقوق کامل به کارگران، تنها راه اساسی مقابله با بیکاری اجباری است.

د) تبلیغات دولت مبنی بر کمبود کار نادرست است. کار به اندازه کافی در جامعه موجود است. اما کاری که جیب سرمایه داران را پرتر کند، کم است. زحمتکشان ایران نیاز مبرم به خدمات، مسکن، پارک برای تفریح، کتابخانه، بیمارستان، مدرسه، دانشگاه و مهدکودک و نظایر این ها دارند. دولت باید بلافاصله با اتخاذ مالیات های تصاعدی از شرکت های بزرگ و تجار پولدار و به کار انداختن معقول منابع عظیم نفت، دست به اجرای وسیع برنامه های عمرانی و خدمات اجتماعی بزند. از این طریق هم نیازهای جامعه بر آورده می شود و هم کار و شغل برای مدتی طولانی ایجاد می شود.

ه) باید برای کلیه کارگران حداقل دستمزد متناسب با مخارج تعیین گردد. حداقل دستمزد کارگران مشمول قانون کار از ابتدای سال ۹۳، رقم ۶۰۸ هزار و ۹۰۶ تومان تعیین شده است. این درحالی است که طبق آمار خود دولت، خط فقر سه برابر رقم مذکور است. افزایش دستمزد امسال تنها ۲۵ درصد بوده است، درحالی که نرخ تورم «رسمی» به ۳۶ درصد می رسد. حداقل دستمزد باید متناسب با نرخ تورم افزایش یابد.

و) دستمزدهای موقه کارگران باید فوراً و بی هیچ عذر و بهانه ای پرداخت شود و عدم پرداخت آن بایستی به

باید جبههٔ سوم و مستقل خود را علیه هر دو طرف به عنوان دشمنان خود تشکیل دهند.

۹- جنبش های اعتراضی اجتماعی موجود بخشی از مبارزات طبقاتی کارگران هستند. ما پشتیبانی خود را از تمامی جنبش های دانشجویی، معلمان و زنان اعلام و دستگیری و محاکمهٔ فعالین آن ها را به شدت محکوم می نماییم. ما خواهان آزادی فوری و بدون قید شرط تمامی فعالین کارگری زندانی (مانند رضا شهبانی از سندیکای شرکت واحد، شاهرخ زمانی از سندیکای نقاشان ساختمان و غیره) و سایر زندانیان سیاسی هستیم. به علاوه هر گونه اعدام و سنگسار به هر بهانه ای محکوم است، چون ریشهٔ تمام جرایم و ناهنجاری ها در مناسبات سرمایه داری نهفته است.

۱۰- در شرایط سرکوب گسترده و ضعف تشکل های کارگری موجود، فعالین کارگری با گرایش های مختلف می توانند حول موضوعات مشترک و مورد توافق خود (مانند برگزاری مراسم اول ماه مه) دست به «اتحاد عمل» گسترده بزنند و نیرو و امکانات خود را به طور جمعی و به شکل دمکراتیک به کار بندند.

۱۱- اول ماه مه باید تعطیل رسمی اعلام گردد و در تقویم رسمی کشور گنجانده شود و هر گونه ممنوعیت و محدودیت برگزاری مراسم این روز ملغی گردد.

اقدام کارگری، ۵ اردیبهشت ۱۳۹۳

تمامی شئونات زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و خانوادگی ضروری است.

۶- جمهوری اسلامی ایران، از زیر بار پذیرش مسئولیت شکست های خود طفره می رود و این گونه است که موج بیکاری را هم نتیجهٔ حضور کارگران مهاجر در ایران معرفی می کند. این یک دروغ بی شرمانه است. در تمامی سال های گذشته، دشوارترین و غیرانسانی ترین کارها به دست همین نیروی کار ارزان مهاجر صورت گرفته و اکنون که تمام استفاده ها از آن ها صورت گرفته، آن ها را مسبب «اشباع بازار کار بومی» معرفی می کنند. ما بخشی از طبقهٔ جهانی کارگر هستیم و اخراج کارگران مهاجر را به بهانهٔ نژاد، قومیت، مذهب، جنسیت و مرز جغرافیایی متفاوت محکوم می کنیم. دشمن مشترک ما، خود دولت های سرمایه داری هستند.

۸- کار کودکان پدیده ای غیر انسانی و از تبعات نظام سرمایه است و باید ممنوع اعلام شود. کودکان باید از محیطی امن و سرشار از نشاط و شادی و امنیت و امکانات آموزشی - رفاهی و بهداشتی برخوردار باشند.

۸- با وجود روابط پشت پردهٔ جمهوری اسلامی و سرمایه داری غرب، چه در حوزهٔ سیاسی و چه اقتصادی، هنوز رژیم برای منحرف کردن افکار عمومی، از مسألهٔ فرسایشی انرژی هسته ای و احتمال بروز جنگ صحبت می کند. هرچند مطرح شدن خطر جنگ چیزی جز تبلیغات طرفین نیست، اما چنان چه در مقطعی این واقعه رخ دهد، کارگران نباید در جبههٔ سرمایه داری جمهوری اسلامی یا کشور سرمایه داری متخاصم قرار بگیرند. بلکه



به بهانه انتشار ویدیویی با عنوان «گام به گام تا سندیکاهای آزاد» از سایت «شهروندیار»*

در ایران تعداد بی شماری سندیکا وجود ندارد، چه خوب بود معلوم می شد کدامیک از سندیکا های موجود مبتکر پروژه سندیکا سازی هستند. یعنی پروژه «گام به گام تا سندیکاهای آزاد کارگری در ایران» توسط کدام گرایش شناخته شده تبلیغ می شود. سندیکای شرکت واحد، سندیکای فلز کار مکانیک، سندیکای نیشکر هفت تپه، هیئت موسس سندیکا یا ...؟ در هر حال از جمله موضوعات اساسی در تفاهم کشورهای غربی با ایران از بعد از روی کار آمدن حسن روحانی، یکی، و یا یکی از مهمترین ها هم همین موضوع تشکلات کارگری است. بدون حل این موضوع «آی ال او» پروسه تفاهات را تأیید نخواهد کرد. شرکت های فراملیتی خواهان تضمین سرمایه گذاری هایشان هستند و در ایران بدون تشکلات کارگری، هر لحظه خطر شورش های کارگری و مصادره کارخانه وجود دارد. باید ظرفی برای مذاکره، و به قول خود سندیکالیست ها «چانه زنی» وجود داشته باشد، و این ظرف از نظر کشورهای غربی همان سندیکا است.

آن ها نه از سر دلسوزی برای کارگران و تشکل یابی کارگران بلکه از سر نگرانی پتانسیل انقلابی کارگری به دنبال ساختن رهبر برای جنبش کارگری هستند و نقداً هم رهبران شناخته شده خود را آماده قرار دادن در مرکز این رهبر سازی ها کرده اند (در قسمتی از این ویدئو به صراحت توضیح داده می شود که سندیکا جلوی شورش کارگران را می گیرد).

از نظر کمپانی های فراملیتی هیچ تشکیلاتی مطلوب تر از تشکل سندیکایی برای کارگرن نیست و جمهوری اسلامی نیز اگر نه به طور رسمی اما در عمل فعالیت این نوع تشکلات را به رسمیت شناخته است. پروژه بی خطر جمع آوری امضا و نظایر آن که تا مرز مذاکره با وزیر کار و نماینده مجلس هم می رود نمونه ای از این ابراز رضایت است. ظاهراً گرایشات رفرمیستی در توافق غیر رسمی با جمهوری اسلامی «گام به گام» به سوی شکل گیری رهبری نوپایی که کنترل آن در دست نهادهای امپریالیستی در بیرون و رفرمیست های مماشست جو در داخل است در حال پیشروی می باشند و پیشروان کارگری در اوج افتراق و سردرگمی، یا از سر ناآگاهی و ناشی گری، مکمل این پروژه هستند و یا با خرده کاری های همیشگی خود، راه را برای پیشروی این پروژه هموار می کنند. جنبش کارگری در ایران همچنان در بحران و غیبت رهبری انقلابی به سر می برد و رفرمیست ها «گام به گام» می روند تا رهبری جنبش کارگری برای دور آتی را به دست گیرند. نیروی عظیم بالقوه سرنگون کننده حکومت سرمایه داری ایران اکنون می رود تا تحت رهبری رفرمیسم مماشست کننده با سرمایه داری دچار ایست و توقف شود. سرگردانی فعالین

نکاتی در مورد مطالبات کارگری در دوره آتی

مازیار رازی

۴۰۱

در وضعیت کنونی، طرح مطالبات کارگری برای دوره آتی جنبش کارگری از دو زاویه حائز اهمیت است.

نخست؛ بررسی مطالبات کارگری از زاویه تحولات سیاسی که به ویژه طی یک سال اخیر در ایران به وقوع پیوسته، مهم است. تغییراتی که به برقراری پیوند نزدیک تر رژیم با دولت های غربی منجر شده است. سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند. تدارک برای این زمینه سازی ها و تسهیلات، از سال های پیش آغاز شد؛ اما تا سال پیش به فرجام نرسید.

اما، زمینه ریزی های اخیر دولت و جذب سرمایه های خارجی به ایران به نوبه خود تغییراتی در وضعیت کارگران ایجاد خواهد کرد. احیای یک نظام سرمایه داری «اصلاح طلب» این بار به رهبری خود خامنه ای و ریاست جمهوری حسن روحانی، مرتبط به سیاست های بانک های جهانی و نظام سرمایه داری جهانی، به مفهوم سرازیر شدن فراتر سرمایه های خارجی و همچنین دلارهای سرمایه داران ایرانی مقیم خارج، به ایران خواهد بود. سرمایه دارهای خارجی که سال ها در انتظار سرمایه گذاری های کلان در صنایع ایران بوده و به علت عدم تضمین سرمایه توسط رژیم، سرمایه های خود را در خارج از مرزهای ایران متمرکز کرده بودند، در دوره آتی

کارگری و ندانم کاری های آن ها این وضعیت را تشدید کرده است. گرایش کمونیستی کارگران فرصت چندانی ندارد، اگر باز هم تعلل کند و نتواند از طریق اتحاد عمل ویژه ای تدارک حزب پیشتاز انقلابی را ببیند، با عرض معذرت باید با چشمان خود نظاره گر ضربه اساسی به جنبش کارگری باشند و خود را در تعویق یک دوره تاریخی در خیزش انقلابی طبقه کارگر مقصر بدانند.

فرصت کم است، پیش به سوی تشکیل حزب پیشتاز انقلابی .

علیرضا بیانی

دوم فروردین ۱۳۹۲

*

<http://www.youtube.com/watch?v=3KZ6dJUCb4>

کار، هم سرمایه داران و هم کارگران نیز تغییر خواهد کرد. اگر در گذشته تحمیل یک «قانون کار» قرون وسطی ای همراه با سرکوب عریان کارگران بخشی از سیاست رژیم بود؛ در دوره آتی، «قانون کار» نوین ظاهراً منطبق با قوانین و عرف های بین المللی تدوین می گردد. به سخن دیگر، اگر در دوره پیش گردن کارگران را با شمشیر قلع و قمع می کردند، در دوره آتی «سر» کارگران با پنبه بریده خواهد شد. از این رو اختلافات درونی هیئت حاکم نیز در تدارک این زمینه ریزی همه کاهش یافته اند.

دوم؛ بررسی مطالبات کارگری از زاویه پراکندگی و انشقاق نیروهای «کمونیستی» و کارگری و عدم پیوند آن با جنبش کارگری نیز حائز اهمیت است. بدیهی است که با تحولات آتی سیاسی در درون جنبش کارگری، نقش نیروهای کمونیستی نیز در امر دخالت گری در درون جنبش کارگری اهمیت پیدا می کند. اگر تغییرات در درون جنبش کارگری از مبارزات تدافعی به مبارزات تعارضی منجر گردد؛ وضعیت کمونیست ها نیز از حالت «نظاره گری» به حالت «دخالت گری» می باید تغییر کند. بیش از نیم قرن «بحث» و «تبادل نظر» در راستای یافتن «اتحاد» در خارج از کشور بین نیروهای کمونیستی و «کمیته» های کارگری مدافع کارگران در داخل ایران، نشان داده است که روش ایجاد اتحاد اپوزیسیون «چپ کارگری»، بدون حضور سیاسی در درون جنبش کارگری و پیوند با پیشروی کارگری، به بن بست رسیده است. به علت این بی توجهی و ندانم کاری ها و اشتباهات سیاسی جریان های «چپ»، در دوره پیش، کارگران

با وارد کردن وسایل یدکی، تعلیم دادن تکنیسین ها و تکنوکرات ها، مدیران حرفه ای، وارد صحنه بکر اقتصادی ایران خواهند شد. نقداً بسیاری از خودروسازی های فرانسوی و آمریکایی به ایران رفته اند و بساط کار خود را پهن کرده اند.

به گردش افتادن چرخ های کارخانجات، همراه است با اشتغال کارگران در سطحی عالی تر و منظم تر از گذشته. با اشتغال کارگران، به تدریج نا اطمینانی و نا امنی شغلی (ترس از دست دادن شغل) در میان کارگران کاهش یافته، و این روند به نوبه خود تا حدودی اعتماد به نفس را در میان کارگران تقویت خواهد کرد. اما؛ این روند به این جا خاتمه نخواهد یافت. سرمایه داری نوپا و مدرن که سال های سال به علل و عوامل مختلف نظیر جنگ، سرکوب، سیاست های اشتباه اقتصادی و ندانم کاری های سران رژیم به ویژه در دوره احمدی نژاد از معرکه عقب افتاده بودند، برای جبران عقب افتادگی، مجبور به اعمال شدت «کار» خواهد شد. ماشین آلات نوین و پیشرفته، مدیران تحصیل کرده و وارد به امور مدیریت، برنامه ریزی های «عقلایی» اقتصادی، شدت کار را در میان کارگران افزایش داده و در نتیجه کارگران را محکوم به تحمل استثمار مضاعف خواهد کرد. استثمار مضاعف همراه با اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر نیز خود نشانگر مرحله نوینی از مبارزات کارگری است.

برای نخستین بار در بیش از سه دهه حاکمیت سرمایه داری، تضاد «کار» و «سرمایه» به شکل ملموس تر و مشخص تر از پیش ظاهر می گردد. همچنین ابزار

به این دو علت بازنگری مطالبات کارگری برای دوره آتی در وضعیت کنونی از اهمیت بسیاری برخوردار است.

اما؛ پیش از بررسی مطالبات محوری کارگران برای دوره آتی، باید دید که چه مطالباتی بسیج کننده و منطبق با وضعیت کنونی نیستند. در طیف «چپ کارگری»، در مورد مطالبات محوری کارگری، عموماً دو انحراف وجود دارد که این ها دو روی یک سکه هستند.

نخست، مطالباتی است که توسط سازمان های سنتی بر جنبش کارگری تحمیل می گردد. یکی از مطالبات «رادیکال» شعار «سرنگونی رژیم» و دیگری شعار «انقلاب» است. سازمان های سنتی این قبیل شعارها را از گنجینه های خود هر زمان که نیاز آن را احساس می کنند، بیرون آورده و برای رادیکال جلوه دادن خود از آن ها استفاده می کنند. حتی برای نشان دادن حقانیت مطالبات خود وضعیت عینی اجتماعی را به صورت غلوآمیز و بنا بر آرزوها و آمال خود و نه واقعیت ها، «سناریوسازی» می کنند. برخی استدلال می کنند که سرنگونی رژیم قریب الوقوع است و رهبری انقلاب (بخوانید حزب خود ساخته شان) آماده تسخیر قدرت است! برخی دیگر برای رهایی از دخالت گری در امور کارگری در مقابل هر یک از شعارهای روزمره کارگری شعار «انقلاب» را قرار می دهند. شعارهایی مانند «مجلس مؤسسان خیر، انقلاب آری»، «انجمن های صنفی خیر، انقلاب آری»! و غیره نمونه هایی از این گونه «دخالت گری»ها است. اطلاعاتیه صادر کردن مرتب در مورد «شعله ور شدن» انقلاب و انفجار «بمب شورش

پیشرو و جوان اعتماد خود نسبت به این سازمان ها و گروه ها را از دست داده اند. کسب اعتماد در درون کارگران تنها از طریق دخالت گری مؤثر کمونیست ها بر محور مسایل و مطالبات کنونی کارگران عملی است.

امروز تمام نیروهای راستگرا (سلطنت طلب و مشروطه خواه) و میانه گرا (جمهوری خواه، سوسیال دمکرات و غیره) در حال جبهه گیری و وحدت برای امر دخالتگری در راستای تقویت بورژوازی در ایران هستند. همچنین گرایش های سانتریست با به یدک کشاندن نام «کمونیسم» و «کارگری» مشغول خرده کاری همیشگی هستند و سر خود را با فعالیتها حاشیه‌ای برای تقویت حزبشان، پیش می برند.

در صورتی که نیروهای کمونیستی کماکان در انشقاق و پراکندگی به سر می برند. توافق بر دخالت گری بر محور مطالبات کارگری تنها راه همسویی نیروهای کمونیستی با یکدیگر هست. دوران «بحث» و «تبادل نظر» و «تدوین برنامه» و «اتحاد» های بی پایه و بدون ارتباط با کارگران پیشرو، به پایان رسیده است. زمان دخالت گری و تدوین برنامه و اتحاد و ساختن حزب پیشتاز کارگری، همراه با پیشروی کارگری، فرا رسیده است. نیروهای کمونیستی که در گفتار و کردار خواهان همسویی با طبقه کارگر هستند، می باید امر دخالت گری را جدی تلقی کنند، و در راستای تقویت جبهه ضد سرمایه داری در ایران کوشش کنند. و این امر بدون تدقیق و توافق بر مطالبات محوری دوره آتی طبقه کارگر امکان پذیر نیست.

گرسنگان» و حمایت لفظی از کارگران هنوز از رونق بسیاری برخوردار است. این برخوردها همه نمایانگر امتناع از امر دخالت‌گری و شانه خالی کردن در مورد مسایل روزمره کارگری است و نه رادیکالیزم انقلابی! این سازمان‌ها در سطح تشکیلاتی خود را قیم کارگران دانسته و در سطح طرح‌مطالبات، خواسته‌های خود را جایگزین درخواست‌های کارگری می‌کنند.

در این امر تردیدی نیست که در سرلوحه هر جریان کمونیستی شعار براندازی نظام سرمایه‌داری و انقلاب کارگری بایستی قرار گیرد. زیرا این شعارها از ذات خود نظام سرمایه‌داری ظاهر می‌گردند. دولت‌های سرمایه‌داری نیروی مسدودکننده و بازدارنده رشد نیروی مولده و شکوفایی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی‌اند. تنها با سرنگونی قهرآمیز آن‌ها، توسط یک انقلاب کارگری (توسط کارگران؛ دهقانان فقیر، ملیت‌های تحت ستم، بخش‌هایی از زنان و جوانان) رهایی کامل انسان‌ها از بندهای سرمایه‌داری، امکان‌پذیر است. اما از این استدلال‌های درست نمی‌توان به این نتیجه رسید که این شعارهای را می‌توان هر لحظه و در هر زمانی بر جنبش کارگری تحمیل کرد. برای براندازی رژیم بایستی تدارکات لازم، حداقل در درون کارگران پیشرو، را از پیش سازمان داد. بخش تعیین‌کننده از کارگران پیشرو بایستی به ضرورت براندازی و جایگزینی آن با حکومت کارگری رسیده باشند و قدرت کارگری خود را تجربه کرده باشند. سازماندهی اعتصابات کارگری، اشغال کارخانه‌ها، به دست گرفتن تولید و توزیع در صنایع

توسط کارگران از پیش شرط‌های لازم برای تدارک سرنگونی نظام حاکم است.

دوم، آن روی سکه انحراف دسته اول، توسط برخی از فعالان جنبش کارگری طرح می‌گردد. بر خلاف دسته اول آن‌ها برای مرتبط کردن ارگانیک خود به کارگران مبلغ عام‌ترین شعارهای طبقه کارگر می‌شوند. آن‌ها استدلال می‌کنند که از آن جایی که کارگران در مجموع به برخی از مطالبات نرسیده و یا شرایط آماده نشده است، طرح بسیاری از مطالبات غیر ضروری است. برای نمونه در دخالتگری خود، مطالبه مرکزی «حق اعتصاب» را از قلم می‌اندازند یا آن را منوط به «آسیب نرساندن به اقتصاد» می‌کنند! از این رو سازماندهی آن‌ها نیز متوجه عموم کارگران است. بدیهی است که عام‌ترین مطالبات کارگران، شامل عقب‌افتاده‌ترین آن‌هاست.

اگر دسته اول خود را جایگزین کارگران می‌کند؛ دسته دوم، از عموم کارگران دنباله روی می‌کند. اگر دسته اول دچار انحراف فرقه‌گرایی می‌شود؛ دسته دوم دچار انحراف فرصت‌طلبی می‌گردد. این‌ها دو روی یک سکه هستند؛ زیرا وجوه مشترک با هم دارند. هر دو این انحراف‌ها در نهایت صحنه مبارزاتی را خالی گذاشته و راه را برای نفوذ عقاید رفرمیستی باز می‌کنند.

ایراد اساسی هر دو دسته در این است که وجه تمایزی مابین کارگران به مفهوم اعم کلمه و کارگران به مفهوم اخص کلمه قایل نیستند. آن‌ها تمایزی بین مطالبات و سطح آگاهی عموم کارگران از یک سو و

اجتماعی، حق بیان، حق تشکل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس سندیکاهای کارگری؛ آموزش و پرورش مجانی و همگانی؛ لغو قوانین حقوقی و جزایی ارتجاعی موجود؛ برابری کامل زنان و مردان در کلیه سطوح؛ آزادی و احترام به حقوق و حیثیت بشری؛ حق شکایت و دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره، «مطالبات دمکراتیک» هستند.

گرچه مبارزه برای حقوق دمکراتیک همواره یکی از مبارزات عمده کمونیست ها بوده و هست، اما در کشورهای نظیر ایران تحقق چنین خواست هایی، مگر در وضعیت استثنایی، دشوار است. زیرا که اختناق حاکم حتی تحقق چنین خواست هایی را نمی تواند برای مخالفان خود در درون هیئت حاکم تحمل کند. با این وجود، چنین خواست هایی در برنامه و تبلیغات کارگری جای دارند؛ و تبلیغات حول آن ها باید صورت پذیرند. زیرا به علت وضعیت اختناق، گاهی نیز آن مطالبات به شعارهای محوری کارگران مبدل می گردند.

طرح شعارهای دمکراتیک از این زاویه حائز اهمیت هستند که در وهله نخست کارگران باید این امکان را بیابند که خود را سازمان دهند. بدون سازماندهی تشکیلاتی و سیاسی، کارگران قادر به ایفای نقش انقلابی خود نخواهند بود. و همچنین طی این مبارزات کارگران به ماهیت طبقاتی دولت (و نه صرفاً شکل حکومت استبدادی) پی خواهند برد. علاوه بر این ها، برای آن که، طبقه کارگر بتواند کلیه قشرهای تحت ستم را که خواست هایی عمدتاً دمکراتیک دارند، به جهت

مطالبات کارگران پیشرو از سوی دیگر قایل نمی شوند. در این مورد بیشتر توضیح داده می شود.

اما در میان کارگران، بخش دیگری از آگاه ترین و با تجربه ترین آن ها ظاهر شده اند. این ها کارگرانی هستند که به مطالباتی فراتر از کارگران عادی دسترسی پیدا کرده و در سازماندهی کارگران به عنوان رهبران عملی آن ها نقش مهمی در دوره پیش ایفا کرده اند. آن ها در واقع «کارگر روشنفکرانی» هستند که در صف مقدم جبهه ضد سرمایه داری به مبارزات مستمر و سازماندهی کارگران دامن زده اند. گرچه این قشر اجتماعی هنوز متشکل و سراسری عمل نمی کند، اما به مثابه رهبران عملی طبقه کارگر، همانند روشنفکران مجهز به مقالات و کتب و تحلیل وضعیت سیاسی هستند. این ها امر سازماندهی کارگران را در دو دهه پیش، عمدتاً در کارخانه های بحران زده برعهده داشته اند. همسویی کمونیست ها با این قشر، و تمرکز بر فعالیت ها و گسترش مطالبات این قشر اجتماعی برای پیشبرد مبارزات آتی کارگری مهم است.

برای بررسی شعارها محوری کنونی جنبش کارگری، در ابتدا باید مفهوم «مطالبات کارگری» روشن شود. مطالبات عموماً به سه دسته تقسیم می شوند: مطالبات دمکراتیک؛ مطالبات «حداقل» و مطالبات «انتقالی».

اول؛ مطالبات دمکراتیک آن دسته از شعارهایی هستند که الزاماً با سلطه سیاسی بورژوازی در تضاد نیستند، اما حقوق پایه ای کلیه قشرهای تحت ستم را گسترش می دهند. برای نمونه خواست هایی مانند آزادی های

کارخانه ها و بانک ها؛ نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود؛ کنترل بر تولید و توزیع و غیره می باشند.

از آن جایی که این مطالبات، در عصر اخیر، در پی هر حرکتی، به محور عملی مبارزات کارگری تبدیل شده است، یکی از پایه های اساسی مطالبات کارگران پیشرو را تشکیل می دهد؛ و برای دوره ای تاریخی در رأس برنامه حزب پیشتاز انقلابی آتی در ایران قرار می گیرد. مطالبات انتقالی از لحاظ کیفی با مطالبات دمکراتیک، جزئی و «حداقل» متفاوت اند، زیرا مطالبات دمکراتیک و حداقل هیچ یک نظام سرمایه داری را زیر سؤال نبرده و از مطالبات محوری درازمدت طبقه کارگر نمی توانند باشند.

در عصر انقلابات، دینامیزم مبارزات طبقاتی از مبارزه حول مطالبات دمکراتیک و حداقل، فراتر می رود.

برنامه طبقه کارگر ترکیبی از مطالبات «حداقل»، «حداکثر» سنتی، «دمکراتیک» و «انتقالی» است. در رأس این برنامه، مطالبات انتقالی قرار گرفته، زیرا که رودرویی روزمره «کار» و «سرمایه» را به طور پیگیر تشدید می کند و وضعیت را برای کسب اعتماد به نفس و نهایتاً تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر آماده می کند.

بدیهی است که تمام شعارهای دمکراتیک، «حداقل» و «انتقالی» به طور یکسان از اهمیت سیاسی برخوردارند؛ اما در عین حال تعیین شعارهایی محوری طبقه کارگر نیز از اهمیت زیادی برخوردار است. زیرا پیرامون این شعارها، کارگران می توانند به یک سلسله تجارب دست یافته و

مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی جلب کند، مطالبات دمکراتیک را باید از «آن» خود کند. کارگران در دوره پیش بر محور برخی از مطالبات مبارزه کرده اند. به بیان دیگر، گسترش مبارزات دمکراتیک در محور برنامه کمونیست ها هم قرار گرفته است.

دوم؛ مطالبات سنتاً «حداقل»، که آن ها نیز نظام سرمایه داری را نفی نمی کنند. مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، بازنشستگی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره از جمله این خواست ها هستند. اهمیت این مطالبات در اواخر قرن نوزدهم بسیار زیاد بود. زیرا که حزب های سوسیال دمکرات می توانستند به اصلاحاتی به نفع کارگران دست یابند. اما این خواست ها، امروزه، حتی در کشورهای غربی کمرنگ شده اند، زیرا بورژوازی در حال پس گرفتن بسیاری از «اصلاحات» گذشته است. تحقق این خواست ها در کشورهایی نظیر ایران نیز (مانند مطالبات دمکراتیک) یا دشوارند و یا چنان چه بخشاً تحقق یابند، عمدتاً «اصلاحاتی» به نفع رژیم هستند و نه طبقه کارگر. اما علی رغم این ها، مبارزه حول این شعارها نیز ضروری است. در دوره پیش این قبیل مطالبات توسط بسیاری از کارگران ایران طرح شده اند.

سوم؛ مطالبات «انتقالی» اند که تحقق نهایی آن ها مستلزم شکسته شدن چارچوب نظام سرمایه داری است. این مطالبات که شامل شعارهایی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم، کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری؛ باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت ها،

اجازه کسانی که در حال استثمر کارگران هستند صورت گیرد، دیگر نام آن «اعتصاب» نمی شود! اعتصابات کارگری به منظور کسب حقوقی است که سرمایه داران به آن تن نمی دهند.

در عین حال، کمیته های اعتصاب می توانند نطفه های اولیه قدرت کارگری در مقابل قدرت سرمایه داران را تشکیل دهد. توفیق و شکست یک اعتصاب نشانگر وجود یا عدم وجود قدرت کارگران در جامعه است. ادامه اعتصاب و سراسری شدن آن می تواند مسأله قدرت دوگانه (کارگری یا سرمایه داری) را طرح کند. اعتصاب می تواند تناسب قوای در سطح سراسری را به نفع کارگران تغییر دهد. اعتصاب می تواند مسأله قدرت کارگری و برکناری قدرت بورژوازی را در دستور روز قرار دهد.

گرچه در سال های گذشته رقم اعتصابات کارگری چشم گیر نبوده اند، اما اعتصابات در راستای تحقق خواست های کارگری اکثراً حول عدم پرداخت دستمزدها و علل مالی انجام گرفته است.^۲

در دوره بلاواسطه آتی با ایجاد شرایط مساعدتر مبارزاتی برای کارگران مبارزه در راستای کسب حق اعتصاب به یکی از مطالبات عمده طبقه کارگر تبدیل خواهد شد.

اعتماد به نفس در درون آن ها تقویت گردد و خود را برای حکومت و مدیریت کارگری آماده کنند. در ضمن مطالبات کارگری را نمی توان به صورت تصنعی و فرمول وار به طبقه کارگر تحمیل کرد. حداقل نطفه های آن مطالبات بایستی در درون خود جنبش کارگری به نقد شکل گرفته باشند. شعارهای محوری کارگری از یک سو از دل جنبش کارگری ظاهر می گردد و از سوی دیگر نقش تقویت کننده سازماندهی و برنامه ریزی درازمدت در جامعه سرمایه داری را ایفا می کند.

یکی از مطالبات «دمکراتیک» که در دوره آتی به یکی از مسایل محوری کارگران مبدل می گردد حق اعتصاب است. درک رژیم سرمایه داری و مماشات جویان در درون طبقه کارگر، این است که اعتصاب در «قانون کار» می تواند گنجانده شود به شرطی که «آخرین راه حل کارگران باشد و لطمه ای از جانب آن توجه نظام و اقتصاد کشور نشود» و یا «اعتصابات باید از گرایش های سیاسی به دور باشد».

به بیان دیگر، مدافعان بورژوازی در درون جنبش کارگری، مسأله اعتصاب کارگری را به شرطی می پذیرند که از محتوای واقعی خود خارج گردد. بدیهی است که کارگران نمی توانند دست از کار برداشته و اعتصاب کنند و در عین حال به اقتصاد لطمه زنند؟ بر خلاف نظریه پردازان رژیم، اعتصاب سلاحی اقتصادی و در عین حال سیاسی، در دست کارگران است، برای خارج شدن از مدار قوانین تحمیلی دولت سرمایه داری. اگر قرار باشد که اعتصابات در چارچوب قوانین سرمایه داری و با

^۲ مطالعه جامعه شناختی اعتصابات کارگری در واحدهای صنعتی تهران (۱۳۶۸-۱۳۷۲)

و پوشاک جامکو و واکنش نیروهای انتظامی که منجر به خونریزی شد، ماهیت چنین رژیم هایی را به نمایش می گذارد.

کارگران پیشرو در تقابل با این شیوه ها، محققاً خواهان نظارت و کنترل مستقیم بر کلیه امور تولیدی؛ در جریان قرار گرفتن اسرار معاملاتی سرمایه داران؛ کسب اطلاع درباره دخل و خرج کارخانه؛ اطلاعات در امور وام گیری کارخانه ها از بانک های داخلی و خارجی؛ میزان دستمزها و حقوق مدیران؛ سود و زیان کارخانه؛ علت اخراج یا ارتقای کارگران و غیره هستند. سرمایه داران، مدیران و کارفرمایان موظفند که تمام اطلاعات مربوط به کارخانه را در اختیار کارگران قرار دهند- اما چنین نمی کنند. از این رو مبارزه برای این مطالبات ابتدایی نیاز به سازماندهی مستقل دارد. ایجاد تشکلی که از طریق مبارزه در صدد کسب این حقوق پایه ای بر آید. و توسط شیوه هایی نظیر اشغال کارخانه ها و به دست گرفتن کنترل بر تولید و توزیع، تمام تزویرهای سرمایه داران مبنی ضرردهی کارخانه و توجیه اخراج ها و غیره را برملا کند. این تشکل چیزی به جز تشکل مستقل کارگری نمی تواند باشد و همچنین مبارزه حول هر یک از این مطالبات انتقالی مبارزه ای برای کسب تجربه کنترل کارگری می تواند باشد.

در دوره پیش شعار «کنترل کارگری» در بسیاری از موارد توسط کارگران پیشرو طرح شده است. برای نمونه در پیش کارگران کارخانه کشمیر مطالبه به دست گرفتن امور کارخانه خود را مطرح کردند. مطالباتی نظیر

مطالبه محوری دیگر (یکی از مطالبات «انتقالی»)، اعمال «کنترل کارگری» است. در جامعه سرمایه داری، از آن جایی که کنترل اکثر امور جامعه در دست طبقه حاکم و دولت و مدیران آن است، کسب تجربه کنترل کارگری تنها می تواند مستقل از تمامی نهادهای وابسته (و افراد و احزاب وابسته) به دولت صورت گیرد. هر دخالت و یا حضور سیاسی و تشکیلاتی عوامل، نهادها و احزاب، این روند رامسدود خواهد کرد. زمانی که تصمیم اینک ه چه کالاهایی بایستی تولید شوند؛ چه نوع کارخانه ای تأسیس گردد؛ چه تعداد کارگر استخدام گردد؛ بهای تولیدات چه قدر باشد؛ شرایط فروش چگونه باشد؛ دستمزدها و ساعات کار و حقوق مدیران و یا تصمیم پیرامون امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه و غیره چقدر باشد و غیره، بر عهده سرمایه داران و مدیران انتصابی آن ها باشد، هیچ گاه کارگران تجربه عملی برای اداره امور خود را نخواهند یافت. دخالت های برخی از کارگران در «مدیریت» طرح های «خودگردانی» و «مشارکت» نه تنها هیچ تغییری در موقعیت کارگران نمی دهد که امر تجربه کنترل کارگری را به تعویق انداخته و آن ها را به اسرای مدیران مبدل می کند.

البته سرمایه داران از این موقعیت ویژه و قدرت مطلق خود برای پیشبرد مقاصد خود، یعنی کسب سود بیشتر، استفاده می کنند. از این روست که کوچکترین اقدام کارگران مانند کم کاری، کند کاری و یا یک اعتصاب، کل منافع هیئت حاکم را به مخاطره می اندازد. تجربه اعتراض های کارگران کفش شادان پور

تحولات نوین، افق جنبش کارگری و وظایف ما

برای بررسی وضعیت سیاسی کنونی ایران، و ترسیم افق جنبش کارگری باید سه رکن به هم پیوسته را در نظر بگیریم. رکن اول، تحولات اخیر رژیم در سطح بین المللی. رکن دوم، وضعیت پیشروی کارگری. رکن سوم، وضعیت جنبش کارگری در کل.

رکن اول

ماهیت رژیم را از کل امپریالیسم نمی‌توان جدا کرد. این رژیم همواره در پیوند با نظام سرمایه داری بین‌المللی بوده است. حتی از همان اوائل انقلاب، بورژوازی ایران با وجود داشتن اختلافاتی با امپریالیسم به علت ماهیتش همواره در حال یافتن منطبق کردن خود با امپریالیسم بوده است. واقعیت این است که کماکان شکل رژیم (حکومت) با ماهیت دولت سرمایه داری خوانائی نداشته و این دو بخش از نظام سرمایه داری، یعنی حکومت و دولت در حال یافتن راه‌هایی برای هم خوانی با یکدیگر بوده‌اند. از این رو از ابتدا امپریالیسم این رژیم را از آن خود می‌دانسته و هیچ‌گاه قصد سرنگونی دولت سرمایه داری در ایران را نداشته است. حتی چنانچه حمله نظامی صورت می‌گرفت با هدف تغییر مهره‌های رژیم می‌بود و نه سرنگونی کل دولت سرمایه داری.

«واگذاری کارخانه‌ها به کارگران با وام بانکی» و یا «خود کارگران می‌توانند واحدهای تولیدی را اداره کنند» بارها در دوره اخیر در نیشکر هفت تپه، نساجی بهشهر شعار به دست گرفتن تولید و توزیع کارخانه به دست خود کارگران در مقابل طرح فروش کارخانه توسط «خانه کارگر» مطرح شد.

اشاعه و مبارزه حول این مطالبات راه را برای مقابله با نظام سرمایه داری، تشکیل حزب پیشتاز کارگری و ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری در دوره آتی هموار می‌کند.

زندانیان سیاسی آزاد باید گردند!

اعتصاب؛ اعتصاب حق مسلم ماست!

کنترل کارگری اعمال باید گردد!

اسفند ۱۳۹۲

بنابراین، با این چرخش آشکار به سوی امپریالیسم ما در دوره آتی شاهد تغییراتی نیز خواهیم بود که خود و جنبش کارگری برای آن باید آماده شوند. در دوره بلافاصله آتی این رژیم، تحت تأثیر خواسته و مطالبات امپریالیسم، مجبور می‌شود یک سلسله قواعد و قوانین بین‌المللی را رعایت کند. به کلام دیگر، بخشی از معاملاتی پشت پرده کنونی که به ظاهر بر محور مساله هسته ای آغاز شده به توافقات مشخص تری برای بازسازی یک دولت سرمایه داری وابسته به امپریالیسم صورت می‌گیرد. مسئله ی همواره یک موضوع ثانوی بوده و به مثابه حربه ای برای چانه زنی استفاده شده است.

برای امپریالیسم، مسئله ی اصلی فراهم آوردن وضعیت امنی برای سرازیر کردن سرمایه های غربی به ایران است. نقدا سر و کله شرکت های خودرو سازی آمریکائی و فرانسه در ایران پیدا شده است. نیاز امپریالیسم برای سرمایه‌گذاری های کلان در ایران (همانند دوره شاه) وجود یک محیط آرام و بدون جنبش ها و حرکت های کارگری است. زیرا که حرکت‌های کارگری منافع امپریالیسم را در ایران به مخاطره می‌اندازد.

بنابراین در معاملات پشت پرده فشارهای مضاعف دیگری به رژیم وارد خواهد آمد. مبنی بر این که معقول عمل کرده و تحت قوانین بین‌المللی و عمدتاً تحت

این مبحث ساده را بسیاری از سازمان های «چپ» درک نکرده و کماکان تا به امروز نیز برخی درک نکرده اند. در میان اپوزیسیون برخی هنوز بر این باورند که بخشی از این رژیم با امپریالیسم در تناقض است. از این رو همواره مشی سیاسی مداخله‌گرایانه اشتباهی اتخاذ کرده اند.

برخی از گرایش‌های چپ سنتی همواره چشم امیدشان به درون رژیم و اختلافات درون رژیم بوده، و در جستجو کشف گرایش «مترقی» در درون رژیم بوده اند. این سازمان ها اغلب براساس این تئوری های انقلاب دو مرحله‌ای (اول انقلاب دمکراتیک و سپس انقلاب سوسیالیستی)، دولت سرمایه داری ایران را با امپریالیسم جدا کرده و دچار توهم نسبت به بخشی از رژیم می‌شوند.

در صورتی که گرایش مارکسیست های انقلابی از ابتدا انقلاب تأکید کرده است (حتی در زمانی که امکان حمله ی نظامی بسیار حاد بود) که دولت سرمایه داری ایران با نظام امپریالیستی پیوند خورده است. واقعیت امروزی نیز تاییدی است بر صحت این مواضع. امروز دیگر برای همگان روشن شده است که این رژیم در حال تمکین به امپریالیسم است و هیچ بخش آن «مترقی» و «ضد امپریالیست» نیست.

شرایط نوین ساختارهای نهادهای کارگری در ایران. هدف اساسی این گرایش کار در چارچوب نظام سرمایه داری متکی به امپریالیسم است. این گرایش کارگری در واقع در مقابل انقلاب کارگری از طریق سرنگونی نظام سرمایه داری و تشکیل حکومت کارگری، قرار می گیرد. تأثیرات این گرایش کارگری فعلا در درون طبقه کارگر به مراتب بیشتر از دیگر گرایشات کارگری است.

دسته دوم، که خواهان تغییرات از پایین است. این بخش گرچه تعداد و نفوذشان در وضعیت کنونی از دسته اول کمتر است، اما به شکل هدفمند و پیگیرانه و با پرداختن هزینه‌ها سنگین به مبارزه و مقاومت علیه نظام سرمایه داری با مشی رادیکال و انقلابی در راستای تدارک انقلاب سوسیالیستی، تداوم بخشیده اند.

اما علت نفوذ پایین تر این دسته نسبت به دسته اول این است که در درون این دسته پیشروان کارگری سنتی نیز قرار دارند که خود دچار بحران عمیق سیاسی و تشکیلاتی اند. کمیته ها و نهادهایی که در پیش توسط بخشی از دسته دوم ساخته شده اند، اغلب در بهترین حالت مشغول جمع آوری امضاهای اعتراضی بوده و در بدترین حالت در حال رخوت و انجام خرده کاری های روزمره بوده اند. از اینرو بخش رادیکال این دسته، بخش ناچیزی را امروز شکل می دهد.

کنترل «آی ال او» (سازمان بین‌المللی کار) وضعیت جنبش کارگری را سازماندهی کند. سازمان بین‌المللی کار که در دوره خاتمی نیز به ایران رفت و آمد کرده بود اینبار نیز ارتباطات خود را با خانه کارگر و مراکز دیگر کارگری برقرار کرده و برای اعمال سیاست امپریالیستی و کنترل کردن جنبش کارگری اقدام‌های ضروری را خواهد داشت. این اقدام‌ها می‌تواند تا تشکیل اتحادیه کارگری زرد و حتی دادن حق اعتصاب کنترل شده به کارگران پیش رود.

رکن دوم

پیشروی کارگری امروز به وضوح به دو دسته تقسیم شده است.

دسته اول، که خواهان تغییرات از بالا است، و بخش دیگری که خواهان تغییرات از پایین است. بخشی از پیشروی کارگری که خواهان تغییرات از بالا است عموماً تحت مبارزه برای تاسیس «سندیکا» های برای چانه زنی با رژیم، تلاش می کند. این بخش که سخنگو ها و نمایندگی نیز دارد، در عمل به بخش «رادیکال» و «چپ» بورژوازی اصلاح طلب در ایران مبدل شده است. پیشروی کارگری که خواهان بدیل از بالا است، در دوره آتی، ابزاری خواهد شد، در دست «سازمان بین‌المللی کار» و نهادهای وابسته به امپریالیسم برای تدارک

در حاشیه تحولات اخیر و جهت گیری رژیم برای برقراری روابط مستقیم و نزدیک با امپریالیسم، می‌تواند با سرازیر شدن سرمایه های کشورهای غربی و نهایتاً بکار افتادن چرخ های کارخانه های تعطیل شده و غیر فعال، و اشتغال بیشتر و تعادل اقتصادی در زندگی کارگران، این اعتماد به نفس از دست یافته، می‌تواند به سرعت به درون کارگران بر گردد.

با کسب اعتماد به نفس در درون کارگران به سرعت یک سلسله مطالبات مرتبط و مشخص تری که در بستر آن شکل نوینی از مبارزات کارگری پی ریزی می شود، در دستور کار کارگران قرار می گیرد. بدیهی است در درون پیشروی کارگری از مدافعان پیشروی کارگری سیاست از بالا تلاش خواهد شد که از این اعتماد به نفس کارگران در دوره آتی برای محدود کردن فعالیت های سیاسی آنها، در راستای سیاست های مماشات با رژیم سرمایه داری، بهره برداری شود.

بنابراین، در دوره آتی، میان پیشروی کارگری انقلابی (آنان که خواهان تغییرات از پایین می باشند) و پیشروی کارگری سنتی و محافظه کار (آنان که خواهان تغییرات از بالا می باشند)، رقابت عمیقی برای تأثیر گذاری بر کارگران اعتماد به نفس یافته در خواهد گرفت.

هدف اساسی مارکسیست های انقلابی در درون جنبش کارگری، در دوره آتی، در وهله نخست، تغییر تناسب قوا به نفع دسته رادیکال پیشروی کارگری نسبت به سایر دسته ها است. تغییر تناسب قوا به نفع کارگران پیشروی کمونیست و فعال (افرادی که هم توهمی نسبت به نظام سرمایه داری نداشته و هم رادیکال و اعتقاد به دموکراسی کارگری دارند). این تغییر تناسب قوا هم در سطح عملی و هم در سطح نظری ضروری است. با تقویت پیشروان کارگری در درون جنبش کارگری وضعیت نوینی برای دخالتگری در سطح کلان در کل جنبش کارگری فراهم خواهد آمد.

رکن سوم

طبقه کارگر ایران به مفهوم اعم کلمه، برای آغاز به هر حرکتی سیاسی و موثر، در وهله نخست، کسب اعتماد به نفس است. چنانچه اعتماد به نفس در درون کارگران ظاهر گردد بدیهی است که تحولات نوینی در درون جنبش کارگری رقم خواهد خورد. مسئله ی اعتماد به نفس هم برمی گردد به بهبود وضعیت اقتصادی کارگران. به کلام دیگر، چنانچه وضعیت اقتصادی کارگران خوب نباشد، این امر تأثیر مستقیمی بر اعتماد به نفسشان می گذارد.

تحلیل ۳۴ ساله رژیم اسلامی

مصاحبه «نگاه سوم» با مازیار رازی

سؤال: نقاط مثبت و منفی رژیم جمهوری اسلامی را چگونه ارزیابی می کنید؟

مازیار رازی: برای پاسخ دادن به این سوال، باید در ابتدا روشن شود ماهیت طبقاتی این رژیم چیست؟ زیرا خصوصیات و عملکرد رژیم جمهوری اسلامی را باید از ماهیت آن استنتاج کرد.

رژیم حاکم بر ایران یک رژیم سرمایه داری-اسلامی است. این رژیم از ابتدا دارای تناقضی اساسی در درون خود بوده و تا امروز این تناقض حل نگشته است. تناقض اساسی این رژیم از ذات خود آن سرچشمه می گیرد. «جمهوری اسلامی» هرگز یک نظام سرمایه داری متعارف، مشابه با آن چه در کشورهای سرمایه داری غربی مشاهده می کنیم، نبوده است. به بیان دیگر شکل حکومتی آخوندی این رژیم، همواره در تناقض با ماهیت دولت سرمایه داری بوده که بر آن سوار است. جناح موسوم به «اصولگرا» (یا «اقتدارگرا») سنتاً در سطح سیاسی اختلافات و منازعاتی با غرب داشته است، در حالی که جناح «اصلاح طلب» خواستار آن بوده که

از اینرو، تدارک این مقابله باید از هم‌اکنون زمینه ریزی شود. طبقه کارگر در ایران از هم‌اکنون باید وارد این صف بندی های بین دو جبهه گردد. تدارک سمینارهای و مناظرات مرتب رو به جنبش از امروز باید در دستور روز دخالت های سیاسی برای افشا گرایش محافظه کار پیشروی کارگری صورت گیرد. اما، این دخالت گری سیاسی باید پیوند خورد به فعالیت مشترک بر اساس اتحاد عمل با تمامی گرایشات پیشروان کارگری و مدافعان کارگران برای حمایت از کلیه مطالبات کارگری. در محور این اتحاد عمل‌ها در وضعیت کنونی مبارزه مشترک در راستای آزاد سازی کلیه زندانیان سیاسی کارگری است.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۱۲ بهمن ۱۳۹۲

بر اساس چنین ماهیتی بدیهی است که رژیم همواره مواجه بوده است با یک بحران دو گانه. از یک سو، بحران ساختاری اقتصادی متکی بر یک دولت سرمایه داری حقه شده توسط امپریالیسم، که از رژیم شاهنشاهی به ارث برده بود، و از سوی دیگر بحران سیاسی درونی ناشی از تناقض بین شکل حکومتی اسلامی آن و دولت سرمایه داری.

بدیهی است که با چنین اوصافی این رژیم نقطه مثبت خاصی نمی تواند داشته باشد. به ویژه این که همواره برای حل بحران ساختاری و سیاسی خود، مجبور به سرکوب حتی کوچکترین اعتراضات از سوی توده های زحمتکش و کارگران و قشرهای تحت ستم جامعه مانند روشنفکران و معلمان و زنان و ملیت های ستم دیده و غیره، بوده است. چنین وضعیتی، نارضایتی سیاسی و اجتماعی توده ها را دو چندان کرده است. تنها نقطه مثبت رژیم در تجربه ۳۴ ساله، این بوده است که توده های وسیعی از جامعه را در عمل و بنا به تجربه تلخ به این نتیجه رسانده که راه کسب آزادی های مدنی، دموکراسی سیاسی و اقتصادی، تنها از طریق سرنگونی قهر آمیز این رژیم و تمامی جناح بندی های درونی آن، امکان پذیر است؛ و استحاله این رژیم امری است غیر قابل تحقق.

جمهوری اسلامی خود را با معیارهای نظام های سرمایه داری غربی همسو کند و تا حد امکان این «منازعات» را کاهش دهد.

این تناقض و دوگانگی بر اساس وضعیت عینی و ذات متناقض رژیم سرمایه داری- اسلامی همواره ظاهر گشته است. برای نمونه از روزهای نخستین انقلاب، نمایندگی گرایش اول را خمینی- بهشتی بر عهده گرفتند، و نمایندگی جناح «معتدل» و متعارف با عرف های بین المللی را بازرگان- یزدی. همواره بخشی از سرمایه داری برای حفظ منافع درازمدت نظام اسلامی راهی جز توسل به غرب و نظام امپریالیستی نمی یافت. منطق سرمایه داری جهانی همواره این تناقض را در ایران در طی بیش از سه دهه به شکل عربانی به نمایش گذاشته است. در پیش افرادی نظیر رفسنجانی، خاتمی، موسوی و غیره که خود زمانی از سران جناح اصول گرا (یا اقتدارگرا) بوده اند، برای حفظ بقای رژیم، به سیاست های «اصلاح طلبانه» روی آوردند. به بیان دیگر، تمامی اصلاح طلبان فعلی در ایران، زمانی خود از بدنه قدرت و اصولگرایان صاحب منصب بوده اند، که امروز راه ادامه حیات رژیم (و نتیجتاً بقای خود) را در ایجاد تغییرات در ساختار اقتصادی می بینند، و برای نیل به آن، مجبور به حمایت از برخی آزادی های نیم بند بورژوازی نیز هستند.

تغییر رژیم از بالا بوده و هستند. آنان با برجسته کردن جنبه استبدادی و دیکتاتوری رژیم، خواهان استحاله رژیم یا بخشی از رژیم (اصلاح طلبان) بوده و به زعم خود با زدودن سرکوب ها و خشونت های رژیم علیه توده های مردم، یک رژیم متعارف با غرب و «دمکراتیک» و «لائیک» و «سکولار» قادر به حل مسایل جامعه و شکوفا شدن ایرانی دمکراتیک، خواهد شد. از این رو کلیه این گرایش ها یا چشم امید خود را به امپریالیسم دوخته اند و یا به بخشی از جریان های اصلاح طلب رژیم، کلیه این سیاست ها در ۳۴ سال گذشته به شکست انجامیده و نشان داده شده است که راه حل غلبه به دیکتاتوری و استبداد و دستیابی به دمکراسی در ایران، اتکا به نظام های سرمایه داری بین المللی (که خود دست هایشان به خون میلیون ها نفر در سطح جهانی آغشته است) و جناح های درونی رژیم (که خود از مسببین مستقیم سرکوب های چند دهه پیش بوده اند)، نمی باشد. حتی بخش رادیکال و مقاوم این گرایشات اپوزیسیون نیز که به اقدامات قهر آمیز متوسل شده بودند، با شکست مواجه شدند. زیرا سیاست آنان کماکان متکی به روش تغییر از بالا و متکی به سرمایه داری بین المللی بوده و صرفاً در شیوه رسیدن به هدفشان با سایرین تفاوت داشته اند.

سؤال: نقاط مثبت و منفی اپوزیسیون را چگونه ارزیابی می کنید؟

مازیار رازی: نقطه مثبت اپوزیسیون برون مرزی (کلیه گرایش های آن) در ۳۴ سال گذشته، این بوده که توانسته به شکل ممتد و پیگیر به افشای ماهیت دیکتاتوری و غیر دمکراتیک رژیم، در سطح بین المللی، دامن زده و در حمایت از زندانیان سیاسی و حقوق پایه ای مردم ایران گام هایی مثبت بردارد. یکی از علل مهم انزوای بین المللی رژیم در سطح جهانی را می توان مدیون تلاش های گرایش های مختلف اپوزیسیون برون مرزی دانست. بدیهی است که اپوزیسیون درون مرزی رژیم نیز، به ویژه کارگران پیشرو، هزینه های سنگینی برای برافراشته نگه داشتن پرچم مقاومت علیه رژیم، پرداخت کرده اند. و همچنین مبارزات جوانان و زنان و ملیت های تحت ستم در این دوره به تداوم مبارزه کمک فراوانی رسانده است

اما، به طور اخص برای برجسته کردن نقاط منفی یا ایرادات اپوزیسیون باید در وهله نخست آن ها را به طور عمومی به سه دسته تقسیم کرد: راست، میانه و چپ. یکی از ایرادات گرایش های راست و میانه که از ماهیت آنان سرچشمه می گیرد، این است که خواهان

بدیل بورژوازی از بالا بوده است، آن‌ها را در عمل به نمایندگان و مبلغان جناح چپ رژیم مبدل کرده است. بدیهی است که سرنگونی رژیم با بخشی از همان رژیم، اقدامی است بی‌حاصل و از ابتدا محکوم به شکست. این استراتژی متکی بر تغییرات از بالا و متکی به امپریالیسم، کاملاً راه را برای سرنگونی این رژیم بسته است. زیرا این رژیم همواره در پهنای ۳۴ سال گذشته در حال چانه زنی با امپریالیسم بوده، و سران دول امپریالیستی هیچ‌گاه بدیل بهتری را برای تضمین سرمایه‌گذاری در ایران را پیدا نکرده‌اند. در واقع امپریالیسم در ۳۴ سال گذشته، هرگز خواهان تغییر رژیم نبوده است، چه رسد به تغییر دولت سرمایه‌داری در ایران. با این اوصاف بدیهی است که مبارزات سرنگونی طلبانه این احزاب و گرایش‌ها در اپوزیسیون بدون یک استراتژی ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری نمی‌توانست و نخواهد توانست به سرنگونی رژیم و دولت سرمایه‌داری منجر شود.

هم‌چنین، اپوزیسیون چپ، به علت نداشتن یک استراتژی انقلابی در راستای تدارک انقلاب سوسیالیستی، و تاکتیک‌های صحیح مبارزاتی، هرگز در مقام تدارک سرنگونی دولت سرمایه‌داری قرار نگرفت. درست بر عکس، طبقه کارگر ایران به علت کجروی‌ها و فرقه‌گرایی‌های اپوزیسیون چپ اعتماد خود را از احزاب

اپوزیسیون چپ نیز، پس از ۳۴ سال، هنوز درس‌های اولیه نظری و تئوریک از شکست انقلاب ۱۳۵۷ را نیاموخته و در بحران و تشتت هر چه بیشتر غوطه‌ور شده است. احزاب سنتی «چپ» با اتخاذ روش سازماندهی توده‌ها به شکل قیم‌مآبانه و دستور عمل صادر کردن‌ها برای طبقه کارگر، عدم داشتن ساختاری دمکراتیک و عدم رعایت دمکراسی کارگری در درون خود، و نداشتن استراتژی روشن انقلابی، موقعیت خود را در درون جنبش کارگری ایران بیش از پیش تضعیف کرده‌اند. گرایش‌های «چپ» مبدل به فرقه‌های در خود شده و پیوند خود را با جنبش‌های کارگری و اجتماعی، و در سطح بین‌المللی نیز به منظور حمایت از کارگران ایران، هیچ‌گاه مستحکم نکردند، البته اگر کاملاً از دست نداده باشند.

سؤال: چرا اتخاذ روش‌های گوناگون مبارزاتی در طی ۳۴ سال گذشته نتوانست رژیم را سرنگون کند؟

مازیار رازی: روش‌های گوناگون مبارزاتی از مبارزه قهر آمیز و مسلحانه گرفته تا مبارزه مسالمت آمیز در جهت تضعیف و نهایتاً سرنگونی رژیم باید متکی به استراتژی و تاکتیک‌های صحیح باشد. استراتژی نیروهای اپوزیسیون راست و میانه که خواهان ایجاد

سیر حرکت بورژوازی ایران می توان استنتاج کرد، مسأله نفت و درآمدهای نفتی همواره یکی از پایه های بقای این رژیم بوده که در بزنگاه های تاریخی به نجات آن و خروج موقتی از بحران اقتصادی یا تخفیف آن انجامیده است. دور جدید تحریم ها با محوریت بانک مرکزی و صنایع نفتی- پتروشیمی جمهوری اسلامی از سوی اتحادیه اروپا و متحدین آن، تا پیش از انتخابات صدمات زیادی به رژیم زده بود.

امپریالیسم و رژیم ایران تا چند ماه پیش بی وقفه درگیر یک جنگ سرد با یک دیگر بوده اند و رژیم نیز هربار واکنش هایی نشان داده است: برگزاری مانور ده روزه در تنگه هرمز (رزمایش مدافعان ولایت ۹۰)، حمله به سفارت بریتانیا (و متعاقباً عذرخواهی رسمی از آن)، اعلام تصرف هواپیمای جاسوسی آر کیو ۱۷۰ آمریکا در ایران و غیره. و از سوی اسرائیل و امپریالیسم متقابلاً، به قتل رساندن دانشمندان ایرانی و انفجارات در برخی نقاط ایران و ربودن دیپلمات ها و غیره (این ها علائم مشخص جنگ سرد بوده است).

تحریم ها و تهدیدهای اقتصادی و نظامی تاکنونی، به طور مشخص نتوانستند رژیم را وادار به یک معامله و اتخاذ سیاست نوین بکنند، اما این تهدیدها بیش از پیش

موجود از دست داده، و به بدیل های دیگری از جمله گرایش های رفرمیستی، سندیکالیستی، و شبه آنارشیستی روی آورده است. زیرا اپوزیسیون چپ هنوز بند نافش به نظریات استالینیستی به اشکال مختلف وصل است، و عدم گسست از این نظریات انحرافی که منجر به شکست انقلابات متعددی در عرصه بین المللی در چند دهه گذشته شده است، راه را به روی آن ها برای سرنگونی نظام سرمایه داری کاملاً بسته است. تنها با بازنگری پایه ای و بروز اعتقادات مارکسیستی، و پیوند از نزدیک با پیشروان کارگری در راستای ساختن حزب پیشتاز انقلابی است که اپوزیسیون چپ قادر به تدارک انقلاب سوسیالیستی در آینده خواهد شد.

سؤال: روابط سیاسی-اقتصادی فی مابین رژیم و جهانخوران را چگونه ارزیابی می کنید؟

مازیار رازی: بدیهی است که طبق شواهد عینی روابط سیاسی-اقتصادی میان رژیم و امپریالیسم رو به بهبود است. اما علل این حسنه شدن روابط باید مورد بررسی قرار گیرد.

رژیم از نقطه نظر بین المللی در تنگنای شدیدی قرار گرفته بود. همین موضوع ویژگی خاصی به انتخابات ریاست جمهوری حسن روحانی، بخشید. همان طور که از

کرده اند. سران ۱+۵ رضایت خود را از مذاکرات پشت درهای بسته اعلام کرده اند.

حتی موج شدید و بی پروای اعدام های اخیر به دست رژیم جمهوری اسلامی، نشانه چرخ سبز غرب و اطمینان رژیم از پیشرفت مذاکرات است. اما در این دوره ماه عسل دولت آمریکا و ایران، طبقه کارگر و به ویژه پیشروان کارگری همچنان خود را برای تحولات احتمالی آتی آماده می سازند. با روی کار آمدن حکومت جدید، می توان انتظار از سرگیری و بهبود روابط با غرب را داشت. در این حالت رژیم شاید به اجبار خود را با برخی از «استاندارد»های متعارف بورژوازی غرب، تطبیق دهد و به همین دلیل برای حفظ خود در مقابل اعتراضات رو به رشد کارگری، به حضور تدریجی «سازمان جهانی کار» و ایجاد اتحادیه های کارگری زرد به عنوان سوپاپ اطمینان (مشابه دوره خاتمی) تن در دهد، و به علاوه آزادی های نیم بندی را در فضای سیاسی ایجاد کند. هرچند این شرایط سبک فعالیت را (از نقطه نظر میزان علنی گرایی یا مخفی کاری، حضور تاکتیکی در اتحادیه های زرد برای تأثیرگذاری بر روی پایه های آن و غیره) تغییر می دهد، ولی همچنان وظیفه اصلی و حیاتی نیروهای مارکسیست را بی تغییر باقی می گذارد. تمامی اعتراضات- چه در سطح کارگری و چه دمکراتیک-

شدت یافت و رژیم را وادار به معامله با امپریالیسم کرد. باید توجه کرد که جمهوری اسلامی که همواره از روز نخست تثبیت خود دو گرایش متضاد را در قبال روابط بین المللی با سرمایه داری غرب در درون خود حمل می کرد، طی سال های گذشته مجبور بود تا به دلیل فشار روزافزون تحریم ها و شمارش معکوس سقوط رژیم اسد در سوریه به عنوان مهم ترین متحد استراتژیک خود، و همین طور به دلیل حجم بالای اعتراضات داخلی به خصوص پس از سال ۱۳۸۸ و نیاز به کشاندن مردم به پای صندوق های رأی از یک سو، و غلبه موقت بر شکاف های درونی حاکمیت از سوی دیگر، مهره ای به اصطلاح «معتدل» را رو کند. مهره ای که اولاً از نقطه نظر امپریالیسم جهانی برای آغاز مذاکرات قابل اتکا و معتبر باشد، و ثانیاً مورد پذیرش جناح های مختلف رژیم قرار بگیرد، و ثالثاً اعتراضات باقی مانده پس انتخابات ۱۳۸۸ در سطح جامعه را موقتاً خنثی کند و به سمت و سویی که رژیم می طلبد، سوق دهد، به بیان دیگر یک رژیم معتدل، اصلاح طلب و متمایل به غرب. بنابراین آن چه رخ داد یک مهندسی هوشمندانه و در تحلیل نهایی یک پیروزی موقت دیگر برای کلیت رژیم بود. از سوی دیگر مذاکره کنندگان غربی نیز از این چرخش استقبال

سرمایه در هیچ کشوری به ویژه خاور میانه نیست. تغییر رژیم و سر به نیست کردن یک متحد سرکش و جایگزین کردن یک مهتر ارتجاعی با یک فرد ارتجاعی دیگر به مفهوم سرنگونی نظام سرمایه داری در آن جامعه نیست.

اضافه بر این، امپریالیسم با استفاده از اعتراضات و خیزش هایی که در منطقه خاورمیانه رخ داد، آغاز به تغییر نقشه ژئوپلتیک منطقه به نفع خود نموده است. پس از دخالتگری در مصر، و سربه نیست کردن قذافی در لیبی، مدت هاست که پروژه حمایت از ارتش آزادی سوریه، و اخیراً «جبهه اسلامی» و تلاش برای روی کار آوردن یک رژیم وابسته به امپریالیسم به جای بشار اسد (مهم ترین متحد استراتژیک رژیم در منطقه) آغاز شده است.

بالا گرفتن جنگ و در کنار آن کوشش های ادامه دار ایالات متحده و قدرت های بزرگ اروپا در مسلح کردن شورشیان سوریه، ریسک گسترش جنگ به سراسر منطقه را افزایش داده است. لبنان که دالان انتقال سلاح به نیروهای اپوزیسیون سنی مورد حمایت ایالات متحده در داخل سوریه بوده، امروز خود گاه و بی گاه صحنه نمایش جنگ است.

محکوم به شکست خواهد بود، و وضعیت تشکل های کارگری ایران از دهه ۱۳۸۰ به این سو و انتخابات ریاست جمهوری امسال با وجود تجربه اعتراضات سال ۱۳۸۸، به خوبی این گفته را اثبات می کند. تجلی تدارک انقلاب آتی تنها همراه با رهبری انقلابی یعنی یک «حزب پیشتاز کارگری» است. تنها چنین ارگان سازماندهی است که می تواند به نیروی اعتراضی جامعه سمت و سوی انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی را بدهد. چنان چه با روی کار آمدن دولت جدید، فاز جدیدی با خصوصیات بالا آغاز شود، بدیهی است که مارکسیست های انقلابی باید نهایت بهره برداری را برای انجام این وظیفه اصلی بردارند.

سؤال: آیا نقش آفرینی رژیم اسلامی در خاورمیانه به تثبیت یا فروپاشی رژیم می انجامد؟

مازیار رازی: بدیهی است که نقش آفرینی رژیم اسلامی در خاور میانه با همکاری امپریالیسم به فروپاشی آن منجر نخواهد شد. دولت های سرمایه داری را امپریالیسم از میان بر نمی دارد. تنها برای تحت کنترل قرار دادن رژیم های منطقه آن ها را زیر فشار قرار می دهند، تأدیب می کنند و یا تغییر می دهند. اما در هیچ موردی نظام امپریالیستی خواهان فروپاشیدن نظام

جمهوری اسلامی تا مادمی که به امپریالیسم تمکین کند (که کرده)، به بقای خود ادامه خواهد داد.

در عین حال، شرایط کنونی جنبش کارگری در ایران بیش از هر زمان دیگری ناموزون است. کارگران از یک سو متحمل سخت ترین فشارهای اقتصادی شده اند و دیگر توان تحمل این فشار را ندارند، و از سوی دیگر مبارزات و اعتراضات آن ها پراکنده و بدون انسجام با سایر مبارزات است. کارگران در ایران همزمان با انقلاب سال ۱۳۵۷ شوراهای کارگری کارخانجات و محلات را تجربه کردند و بلافاصله مورد سرکوب شدید قرار گرفتند و تاکنون هرگز نتوانسته اند به طور گسترده خود را در تشکلات کارگری دلخواهشان متشکل کنند. بلافاصله پس از انقلاب، اختناق و سرکوب سیستماتیک باعث شد که کارگران همه اعتماد به نفسی که در دوران انقلابی به دست آورده بودند، اعتماد به نفسی که طبقه کارگر را دارای هژمونی کامل در جامعه کرده بود، از دست بدهند. همین موضوع پراکندگی کارگران را افزایش داده، مبارزات آن ها را به انسجام و وحدت نمی رساند. در عین حال اعتراضات کارگری در ایران هر بار بیشتر از قبل خصلت ضد سرمایه داری به خود می گیرد.

در حالی که بحث در زمینه صلح به پیشنهاد آمریکا و روسیه در «کنفرانس ژنو ۲» ادامه دارد، آمریکا و متحدانش در حال استفاده از این موقعیت برای آماده کردن خود هستند. آمریکا در حال استفاده از این فرصت برای مذاکره جهت مستحکم کردن همکاری کشورهای «ائتلاف اراده»، از جمله بریتانیا، ترکیه، مصر، عربستان سعودی، قطر و امارات متحده عربی با خود است.

بنابراین محاسبات رژیم در مورد اتحاد با سوریه و حزب الله و همین طور گرایش هایی از حماس در شرف به هم خوردن است. با رفتن اسد، رژیم در منطقه تنها خواهد ماند و از این نظر نگرانی جمهوری اسلامی شدت یافته است. ضمناً پس از درگذشت یکی از متحدین بین المللی ایران، یعنی هوگو چاوز، وضعیت سیاسی بین المللی رژیم نا مساعدتر شده است.

همچنان باید توجه داشت که تنها طبقه کارگر متکی به متحدانش (قشرهای تحتانی خرده بورژوازی، زنان و جوانان مبارز، دهقانان و ملیت های ستم دیده ایران) همراه با حمایت متحدان بین المللی اش (سازمان ها و احزاب مترقی انقلابی و کارگری در سراسر جهان)، قادر به سرنگون کردن دولت سرمایه داری ایران است. رژیم

قانونی مبارزه، به جای آن که خود را از گزند سرکوب مصون نگاه دارند، در واقع در معرض آسان تر سرکوب کنندگان قرار داده اند. در نتیجه فعالیت آن ها به جای این که قادر باشد اعتماد به نفس را به کلّ طبقه کارگر منتقل کند، در عمل به کاهش اعتماد به نفس کارگران منجر شده است. در این شرایط شاهدیم که بعضی از این پیشروان سنتی کارگری، روی جناحی از حاکمیت مانور می دهند، چرا که به زعم آن ها فعالیت های یک دهه گذشته اثبات کرده است که مبارزه بدون وجود آزادی های نیم بند و گشایش های دمکراتیک ممکن نیست، و این امر تنها با حاکمیت جناح و گرایش های بورژوا-لیبرال ممکن است.

لندن، ژانویه ۲۰۱۴

کارگران ایران هرچند به طور پراکنده و بدون ارتباط با یکدیگر، اما به هر رو وارد مبارزه علیه سرمایه داری می شوند (به عنوان مثال شاهد بودیم که درست چند روز پیش از اعلام نتایج از سوی شورای نگهبان، کارگران کارخانه کاشی گیلانا، در اعتراض به عدم پرداخت حقوق معوقه ۹ ماهه خود با آتش زدن لاستیک و تجمع، جاده رشت- قزوین را بستند؛ این قبیل اعتراضات هر روز و هر روز در سرتاسر کشور بروز پیدا می کنند). فشار مبارزات کارگران بر دولت سرمایه داری باعث می شود اختناق و فشار و سرکوب بیشتر شود، و هرچه سرکوب و اختناق بیشتر می شود، نیاز به سازماندهی انقلابی برای تقابل با آن بیشتر می گردد. مهمترین وسیله غلبه بر سرکوب، سازماندهی انقلابی است. متأسفانه همین فشار و سرکوب باعث شده است که ورود انحرافات به درون جنبش کارگری افزایش پیدا کند.

گرایش های رفرمیستی و اکونومیستی، خود را با شرایط موجود وفق داده اند. آن ها به زعم خود در حال مبارزه اند، اما مبارزه آن ها حتی قادر نیست که خود آن ها را در مقابل سرکوب مصون بدارد، چه رسد به کلّ طبقه کارگر. متأسفانه بخش مهمی از پیشروان سنتی کارگری هرچه بیشتر سرکوب می شوند، بیشتر به علنی گرایی و قانون گرایی روی می آورند. آن ها با قرار دادن خود در حلقه

در حاشیه نشست داووس: سابقه جهت گیری

جمهوری اسلامی نسبت به امپریالیسم

رئیس‌جمهوری ایران در سخنرانی افتتاح نشست داووس ۲۳ ژانویه ۲۰۱۴، بر آمادگی کشورش برای همکاری در زمینه انرژی، تأکید و از مشارکت اقتصادی در حوزه انرژی استقبال کرد. او از سیاستمداران و سرمایه‌گذاران جهانی دعوت کرد به ایران بروند و مهمان دوستی ایرانیان را تجربه کنند. او در حاشیه اجلاس داووس با بعضی از مدیران حوزه انرژی دیدار کرده است. او پیش‌تر گفته بود در ملاقات‌های خود بر فرصت‌های از دست رفته اقتصادی و سرمایه‌گذاری در ایران تأکید خواهد کرد. روابط دولت سرمایه‌داری ایران با دولت‌های امپریالیستی رو به بهبود است. برای آشنایی خوانندگان با سوابق این روابط و موضع مارکسیست‌های انقلابی طی یک دهه گذشته، زمانی که اکثر گرایش‌های اپوزیسیون چپ، حمله نظامی امپریالیسم به ایران را قریب الوقوع می‌دانستند، مصاحبه میلیتانت با رفیق «مازیار رازی» را بار دیگر انتشار می‌دهیم. **میلیتانت**

مصاحبه نشریه میلیتانت با رفیق مازیار رازی

میلیتانت: با درود رفیق مازیار؛ همان طور که مطلع هستید، ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۳ ما شاهد سخنرانی حسن روحانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد بودیم. گفته می‌شود این نخستین بار است که رژیم چنین جهت‌گیری‌ای به سمت غرب داشته است. آیا این درست است؟ ممکن است توضیح دهید که سابقه روابط متقابل رژیم و غرب در پیش به چه صورت بوده است؟

مازیار رازی: گرچه جهت‌گیری کنونی به ویژه پس از انتخاب حسن روحانی یک مهندسی از بالا برای تبانی با امپریالیسم بوده است، اما این موضع از سال‌ها پیش در سیاست‌های رژیم مشهود بوده است و به خودی خود تازگی ندارد. برای نمونه بیش از ۸ سال پیش در زمان ریاست جمهوری جرج بوش، در ۱۷ بهمن ۱۳۸۴، زمانی که اکثر سازمان‌های اپوزیسیون از «حمله نظامی قریب الوقوع» آمریکا صحبت به میان آورده و مسأله «جنگ» را عملاً به بهانه‌ای برای سازش طبقاتی مبدل کرده بودند (موضعی که کماکان تا همین اواخر نیز در میان این طیف وجود داشته است)، ما در مقاله‌ای درباره تهدیدهای آقای بوش و جنگ «قریب الوقوع» نظامی آمریکا چنین نوشتیم:

۲۰۱۱ در حدود ۳ تریلیون دلار از ارزش خود را از دست داد. امروز این رقم به ۴ تریلیون دلار رسیده است. بسیاری از سهام داران، سرمایه های کلان خود را از دست دادند. تولید صنایع بزرگ سیر نزولی را آغاز کرده و بیکاری بی سابقه ای گریبان کارگران و کارکنان کارخانه ها و شرکت ها را گرفته است. میزان بیکاری، چند ماه پیش از سپتامبر ۲۰۰۱، از ۳ به ۵ درصد افزایش یافت. تنها در مدت دو سال ریاست جمهوری بوش ۲ میلیون نفر بیکار شدند. این ارقام حداقل در دو دهه گذشته بی سابقه بوده اند.

دوره اخیر، پایان دوره "طلایی" سیاست های "نئو لیبرال" جناح محافظه کار را نشان می دهد، که توسط ریگان آغاز شده و در دوره بوش پدر ادامه یافته و پس از فروپاشی شوروی تحکیم یافته بود. اما با آغاز دوره بحران اقتصادی، تمام نقشه های درازمدت دولت آمریکا به بن بست رسید. در نتیجه، در دوره پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر، نظریه پردازان هیئت حاکم آمریکا دست به کار شده تا سیاست های "نئوینی" را برای حل این بحران عمیق اقتصادی ارائه دهند. اما سیاست های طرح شده، چندان نوین نیز نبودند. این ها سیاست هایی بودند که از دو دهه پیش و به ویژه پس از فروپاشی شوروی از سال ۱۹۹۰ در میان هیئت حاکم آمریکا در جریان بوده است.

«بر خلاف گفتار بوش انگیزه اصلی برای تهاجمات نظامی به عراق (و احتمالاً ایران) به ارمغان آوردن "دموکراسی" و آزادی نیست! "دموکراسی" تحمیلی بر عراق را مشاهده کردیم! یکی از انگیزه های مهم حمله نظامی آمریکا به خاک عراق (و حمله احتمالی به ایران) دسترسی به منابع نفتی این کشور ها است. شرکتهای نظیر اسو، تکزاکو، هالی برتون (که «دیک چینی» معاون رئیس جمهور آمریکا حدود ۶۰۰ هزار دلار در سال از آن شرکت حقوق می گیرد)؛ و سایر شرکت های نفتی از توفیق این تهاجم نظامی ذینفع بوده و درآمد نفتی خود را برای سال های سال افزایش خواهند داد. اما علت اصلی حمله نظامی، صرفاً «نفت» نیز نیست. انگیزه اصلی را بایستی در بحران اقتصادی عمیق نظام امپریالیستی آمریکا جستجو کرد.

اقتصاد آمریکا از بهار سال ۲۰۰۰ (۱۸ ماه پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر)، پس از یک دهه رونق اقتصادی، دچار بحران عمیقی شد. نشانه این بحران اقتصادی در سقوط تدریجی شاخص بازار بورس «نسدک» (Nasdaq) که شامل سهام بسیاری از شرکت های تولیدی به ویژه کامپوتری می شود، نمایان شد؛ همچنان «داو جونز اینداستریال (Dow Jones Industrial) زیر ضرب بحران اقتصادی رفت. شاخص بورس نسدک تا سال

که ما احتمالاً در عصر جدید با آن سروکار خواهیم داشت... غیر از آسیای جنوب غربی، ما در اروپا، آسیا، اقیانوس آرام و آمریکای لاتین و مرکزی نیز منافع عمده ای داریم. ما باید سیاست ها و نیروهای خود را به شکلی سازمان دهیم که قادر باشند در آینده از بروز چنین خطرات منطقه ای جلوگیری کرده و یا سریعاً آنان را سرکوب کنند.

گرچه این نظریات در آستانه جنگ فوریه ۱۹۹۱ و دوره شکوفایی اقتصادی آمریکا تعیین کننده نبود؛ اما در اواخر دهه ۱۹۹۰ با آغاز بحران اقتصادی، این نظریات تقویت گشته و در سال ۲۰۰۰ جورج بوش با تقلب انتخاباتی آشکار برای اجرای سیاست های این جناح انتخاب شد. اتفاق ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در واقع مانند هدیه ای بود که به منظور به اجرا گذاشتن سیاست هایی که طی بیش از یک دهه تدارک دیده شده بود، از آسمان نازل شد. چنان چه بن لادن ۱۱ سپتامبر را سازمان داده باشد؛ بیشترین خدمت را برای اجرای برنامه های این باند، انجام داد.

پس از ۱۱ سپتامبر همان مواضع، اکنون به عنوان نظریات رسمی دولت آمریکا در سندی تحت عنوان "استراتژی امنیت ملی ایالات متحد آمریکا" به این صورت فرموله شد:

آن چه امروز "دکترین بوش" نام گرفته است؛ ریشه در این نظریات دارد.

جناح "محافظه کاران نوین" یا جناح "شاهین" که امروز کل مقام های اجرایی هیئت حاکم را در کابینه بوش در دست گرفته، از دهه پیش بر این باور بود که برای جلوگیری از بحران های اقتصادی نظیر ۱۹۳۰ در آمریکا، می بایستی پس از دوره جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق، به شکل یک سویه (unilateral) به مسایل جهان برخورد کرد. مهره های اصلی این نظریه افرادی مانند پال والفوویچ (نظریه پرداز اصلی) - معاون دونالد رامسفیلد؛ ریچارد چینی - معاون رئیس جمهور؛ دونالد رامسفیلد - وزیر دفاع؛ ریچارد پرل - مشاور رئیس جمهور؛ کاندولیزا رایس - وزیر امور خارجه؛ هستند. این باند سیاسی در مقابل جناح "کیوتر" که مدافع برخوردی متعادل و چندین سویه (multilateral) به مسایل جهانی بودند، قرار گرفت.

این نظریات توسط این باند از سال ۱۹۹۱ به شکل علنی ارائه شد. برای نمونه ریچارد چینی، وزیر دفاع وقت در کابینه بوش پدر، خطاب به کمیسیون دفاع سنا در ۲۱ فوریه ۱۹۹۱ در آستانه حمله نظامی به عراق چنین اظهار داشت: "این جنگ پیش درآمده بر نوع منازعاتی است

نظیر نورت روپ، لاکهید، جنرال دینامیک و بوئینگ، تولیدات نظامی خود را افزایش داده اند.

آیا حمله نظامی به ایران قریب الوقوع است؟ گرچه تمایل ذاتی دولت بوش بر اساس جنگ افروزی و تهاجمات نظامی بنا شده است؛ اما بر خلاف گرایش های بورژوا و خرده بورژوایی اپوزیسیون که از ابتدای قیام بهمن ۱۳۵۷ برای ارسال قشون از سوی آمریکا و جایگزین کردن آخوند ها با یک رژیم طرفدار غرب روزشماری کرده اند، دولت آمریکا همواره ترجیح داده است که با رژیم سرمایه داری (آخوندی) ایران به توافق برسد. زیرا بدیل بورژوایی بهتری وجود نداشته است. سلطنت طلبان و وابستگان به رضا پهلوی که از اعتبار سیاسی کافی در ایران برخوردار نبوده (هرچند هم فریاد سوسیال دموکرات شدن و وحدت با سایرین را بکشند)، مهر و نشان رژیم شاهنشاهی و ساواک و شعبان بی مخ ها بر پیشانی آن ها برای همیشه حک شده است. مجاهدین که هیچ گاه به یک بدیل بورژوایی مبدل نشدند و قمار سیاسی آن ها در مورد وابسته کردن خود به رژیم صدام مفتضحانه با شکست روبه رو شد. اصلاح طلبان نیز بی رمق و بی عرضه از آب در آمدند. گرچه دولت آمریکا همه این بدیل ها را برای روز مبادا نگاه داشته، اما چشم انداز اصلی آن معامله با خود رژیم جمهوری اسلامی است.

۱- حفظ و تأمین هژمونی بلامنازع نظامی آمریکا در جهان به عنوان تنها ابر قدرت نظامی.

۲- آمادگی مطلق دولت آمریکا برای حمله نظامی "پیشگیرانه" علیه هر کشور و نیرویی در جهان که امنیت و منافع ملی آمریکا را به مخاطره می اندازد.

۳- معافیت آمریکایی ها در خارج از آمریکا از هرگونه محکومیت جنایی بین المللی.

تهاجم به خاک افغانستان و پس از آن عراق، آغاز اجرایی این برنامه را در سطح جهانی به نمایش می گذارد. تهدیدات به حمله نظامی احتمالی به ایران نیز بر مبنای این سیاست است.

بودجه نظامی دولت آمریکا در راستای تحکیم این سیاست طرح ریزی شده است. بودجه نظامی آمریکا از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا به امروز نزدیک به ۱۶۰ میلیارد دلار افزایش یافته است. با درخواست یک بودجه ۷۵ میلیارد دلاری از کنگره آمریکا در ۲۵ مارس ۲۰۰۳، این رقم به ۳۵۹ میلیارد دلار رسیده است، و به احتمال قوی در ماه های آینده با انتخاب مجدد بوش، به چند برابر آن خواهد رسید. در عین حال مجتمع های نظامی و شرکت های صنعتی - نظامی نقداً دست به کار شده اند. شرکت هایی

اقدامات ضد امپریالیستی دولت چاوز در ونزوئلا و انتخاب اخیر اوو مورالس در بولیوی همه نشانگر به بن بست رسیدن سیاست های دولت بوش برای "حل مشکلات جهان" و استقرار "دموکراسی" (!) است.

اکنون مسأله روشن است که سناریوی محتمل و در دستور روز دول غربی نه می تواند حمله نظامی باشد (این موضوع را رژیم ایران به درستی تشخیص داده است) و نه تحریم اقتصادی مؤثر. تحریم اقتصادی تصمیم دشواری به نظر می رسد، زیرا کشورهای همچون روسیه، چین، هند و ژاپن چندان تمایلی به این که قراردادهای کلان نفت و گاز خود را با ایران بر هم بزنند نشان نمی دهند، به خصوص روسیه که اخیراً نیز قرارداد تسلیحاتی یک میلیارد دلاری با ایران بسته است.

بر خلاف برخی از نیروهای اپوزیسیون که حمله نظامی آمریکا را واقعی دانسته و برخی دیگری فرجی در راستای رهایی از شر دولت کنونی می دانند، این اقدام بنا بر وضعیت کنونی کاملاً غیر محتمل است. اما حتی در صورت بروز چنین اتفاقی، کارگران و زحمتکشان ایران به هیچ وجه از حمله نظامی غرب به ایران نفعی نخواهند برد. امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا هیچ گاه برای به ارمغان آوردن "آزادی و دموکراسی" به

واضح است که برای متعادل کردن وضعیت به نفع خود، امپریالیسم باید با دو روش و یا دو زبان با رژیم برخورد کند. زبان ملایم، که تاکنون توسط دول اروپایی به ویژه سه دولت بریتانیا، فرانسه و آلمان، اتخاذ شده و ادامه دارد. و زبان قلدر منشی و زور که توسط بوش ابراز می گردد. در واقع اختلاف اساسی بین دولت آمریکا و دول اروپایی بر سر وضعیت ایران وجود ندارد (اختلافات تاکتیکی و جرئی هستند). این دو روش هر دو برای هدایت کردن رژیم ایران به صراط مستقیم طرحی شده اند. («آیا تهدید بوش علیه ایران واقعی است؟»، مازیار رازی، ۱۷ بهمن ۱۳۸۴ - رجوع شود به نشر کارگری سوسیالیستی)»

همچنین در مقاله ای به تاریخ ۲۲ تیر ۱۳۸۵ چنین نوشتیم:

«... پس از تجربه فاجعه آمیز در عراق، تناسب قوا به ضرر غرب تغییر کرده است و یک حمله نظامی توسط آمریکا و متحدانش نمی تواند در دستور کار قرار گیرد. دولت آمریکا برای مدت طولانی مجبور است در عراق باقی بماند و به اندازه کافی توان یک حمله نظامی به ایران را ندارد. در واقع می توان اذعان داشت که در سطح جهانی تناسب قوا به ضرر امپریالیسم آمریکا است.

خود پس از اشغال عراق، طی مصاحبه ای ۲۴ صفحه ای با اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس این مجمع، به نقش مجمع در حل مشکلات میان ایران و آمریکا پرداخته بود. او در این مصاحبه ذکر می کرد که «ما به عنوان مسلمان هیچ مشکلی نداریم که هریک از مسائل خارجی را که گریبانگیر ماست حل کنیم ... ما اصلی در اسلام داریم و آن تقدم مصلحت اقوا بر مصلحت ضعیف است ... اصلاً مجمع تشخیص مصلحت از این خاستگاه به وجود آمده است.» وی ضمن اشاره به نظریه خمینی مبنی بر این که نماز و روزه را هم می توان به خاطر مصلحت نظام تعطیل کرد، ادامه می داد: «این که بیایم کشورمان را به خطر بیندازیم و خیال کنیم داریم اسلامی عمل می کنیم، اسلامی نیست.» وی در این مصاحبه اذعان کرد که دستگاه سیاست خارجی ایران به دلیل کم تجربگی دست اندرکارانش در موارد زیادی فرصت هایی را از دست داده اما اکنون به شرایطی رسیده است که مسائل سیاسی دنیا را می فهمد و می تواند تجزیه و تحلیل کند!

میلیتانت: پس در دوره احمدی نژاد سیاست تندروانه او بر سر چه بوده است؟

مازیار رازی: بدیهی است که سخنان «تند» احمدی نژاد، در دوره پیش، عمدتاً به منظور عوامفریبی و کسب

کشورهای جهان حمله نکرده است. اشغال عراق تجربه بسیار خوبی از سیاست های «انسان دوستانه» دولت بوش در منطقه است. وضعیت مردم زحمتکش عراق روز به روز رو به وخامت گرویده است. زحمتکشان ایران در صورت بروز چنین اتفاقی باید به ساختن یک جبهه سوم در مقابل دولت سرمایه داری ایران از یک سو و امپریالیسم از سوی دیگر مبادرت کنند. برای کارگران ایران مبارزات ضد سرمایه داری از مبارزات ضد امپریالیستی جدا نیست. دولت سرمایه داری ایران بخشی از نظام سرمایه داری جهانی است که با وجود جنگ های زرگری و بی ارتباط با منافع کارگران میان آنان، نهایتاً با یک دیگر سازش خواهند کرد...» («بحران سیاسی ایران و راه حل ها»، مازیار رازی، ۲۲ تیر ۱۳۸۵، سایت دیدگاه).

در واقع چرخش اساسی دولت ایران نسبت به دولت آمریکا به سال های پیش از دوره احمدی نژاد بر می گردد. بلافاصله پس از اشغال خاک عراق توسط دولت آمریکا، اقتدار گرایان چرخشی در سیاست خود نسبت به دولت آمریکا نشان دادند. در رأس این چرخش سیاست رفسنجانی قرار گرفته بود. فصلنامه «راهبرد» که از سوی مرکز تحقیقات استراتژیک وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام ایران منتشر می شود، در نخستین شماره

بهمین ۱۳۵۷، در تدارک بازگشت اقتصاد ایران به نظامی مترادف با قوانین سرمایه داری جهانی بوده است. تحریم های اقتصادی، جنگ افروزی از طریق تحریک صدام حسین و در اختیار قرار دادن سلاح های سبک، سنگین و شیمیایی در اختیار دولت وی برای مقابله با ایران، تقویت جناح های «معتدل»، «اصلاح طلب» در درون هیئت حاکم و غیره، همه دال بر سیاست فوق بوده است. آن چه سرعت بازسازی یک سرمایه داری مدرن را همواره به تعویق می انداخت، ناهماهنگی جناح «اقتدارگرا» با جناح دیگر بود. به عبارت دیگر آنچه از انقلاب توده ای ۱۳۵۷ به دست آمد حفظ همان دولت سرمایه داری شاهنشاهی بود همراه با تغییر یک حکومت پادشاهی دیکتاتوری به یک حکومت آخوندی دیکتاتوری. بدیهی است که شکل حکومتی آخوندی با دولت سرمایه داری خوانایی نداشته و همواره از درون رژیم یک گرایش «اصلاح طلب» برای منطبق کردن شکل حکومتی با دولت سرمایه داری بروز کرده است. و ریشه تمامی تناقضات درونی هیئت حاکم نیز تا به امروز در این امر نهفته است.

امروز با روی کار آمد جناح به اصطلاح «میان رو» و «معتدل» که در واقع برای پُر کردن شکاف میان سایر جناح های رقیب بورژوازی در شرایط حاد داخلی و

رضایت پایه های حزب الله رژیم در ایران و منطقه طراحی شده بود. دولت احمدی نژاد از یک سو برای جلب پایه های حزب الله در منطقه با بن لادن (القاعده) در رقابت قرار داشته و از سوی دیگر طریق این عوامفریبی ها می توانست دولت خود را در عراق، فلسطین، افغانستان و سوریه، به عنوان «رهبر» حزب الله و جهان «اسلام» علیه دول غربی نشان دهد. از سوی دیگر در ایران فشارهای گرایش های حزب الله و بسیجی (الله کرم ها و مصباح یزدی ها) احمدی نژاد را برای حفظ پایه های خود وادار به این نوع عوامفریبی ها می کرد.

اما، علت اصلی جدال هسته ای بین دولت احمدی نژاد، در دوره پیش، و دول غربی ریشه در جایی دیگری داشت. مسأله اصلی ریشه در بحران اقتصادی ایران در سه دهه پیش از آن بود. جنگ ۸ ساله با عراق و محاصره اقتصادی بیش از دو دهه اقتصاد ایران را چنان دگرگون کرد که رژیم خطر از دست دادن قدرت خود را چند سال پیش درک کرد و جهت گیری به سوی غرب را آغاز کرد. مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۸۱ چراغ سبز را به دول غربی برای سرمایه گذاری در ایران (بدون محدودیت) نشان داد. البته سرمایه داری جهانی از روز نخست سقوط حکومت «شاهنشاهی» در ایران و انقلاب

در دور نخست ریاست جمهوری احمدی نژاد نیز این جهت گیری آشکارتر و محکم تر به پیش رفت. احمدی نژاد و خامنه ای با وجود زبان تهدید آمیزشان علیه اسرائیل و آمریکا، گام هایی عملی برای نزدیکی به دولت آمریکا برداشتند. در این جا تنها به چند نمونه در سال ۱۳۸۶ اکتفا می شود:

*اردیبهشت ۱۳۸۶: خامنه ای، روز چهارشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۶، اعلام کرد که ایران با آمریکا درباره عراق مذاکره خواهد کرد. خامنه ای گفت: «وزارت خارجه ایران به درخواست دولت عراق تصمیم گرفت در یک گفت و گوی رو در رو با آمریکایی ها، مسئولیت و وظایف آنان را در قبال امنیت عراق یادآوری و با آن ها اتمام حجت کند.» او ادامه داد که آمریکایی ها برای گفت و گو با ایران درخواست کتبی داده اند. خامنه ای تغییر در سیاست های ایران در قبال آمریکا را رد کرد و گفت: «کسانی که تصور می کنند جمهوری اسلامی، سیاست منطقی و صد در صد قابل دفاع خود را در نفی مذاکره و ارتباط با آمریکا تغییر می دهد، سخت در اشتباه است.»

در همان مقطع احمدی نژاد در جریان سفر به امارات در پاسخ به سؤال یک خبرنگار مصری در خصوص روابط ایران و مصر گفت: در مورد رابطه با مصر به طور قاطع

خارجی نظام در کلیت خود به میدان آورده شده، این سد اساسی از سر راه کنار رفته است. سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند. تدارک برای این زمینه سازی ها و تسهیلات، از سال های پیش آغاز شده، و در اجلاس ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ (۲۷ خرداد ۱۳۸۱) سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ، رسمیت یافت و دوره اول مذاکرات رسمی از دسامبر ۲۰۰۲ آغاز شد. تا به امروز بسیاری از شرکت های اروپایی در ایران سرمایه گذاری کرده اند. وقفه های کوتاه تنها برای اعمال فشار بر رژیم بوده که این نیز با توافقات جدید به زودی به پایان می رسد.

از سوی دیگر، پس از تجربه فاجعه آمیز در عراق تناسب قوا به ضرر غرب تغییر کرد و یک حمله نظامی توسط آمریکا و متحدانش نمی توانست در دستور کار قرار گیرد. دولت آمریکا برای مدت طولانی مجبور بود در عراق باقی بماند و به اندازه کافی توان یک حمله نظامی به ایران را نداشت. در واقع می توان اذعان داشت که در سطح جهانی تناسب قوا به ضرر امپریالیسم آمریکا بود.

و باز در همان تاریخ کمیسیون دفاعی مجلس عوام انگلیس در گزارشی دربارهٔ عملیات نظامیان این کشور در افغانستان خواستار «گفتمان سازنده» و «اعتمادسازی» غرب با ایران برای کمک به حل مشکل جاری افغانستان شد. در این گزارش علاوه بر استقبال از نقش ایران در مبارزه با قاچاق مواد مخدر از مرز مشترک با افغانستان و مشارکت ایران در طرح‌های توسعهٔ غرب این کشور آمده بود: «این موارد بر نیاز عاجل غرب به ویژه ایالات متحده و بریتانیا به انجام گفتمان سازنده و اعتمادسازی در روابط، با بخش‌های دولت ایران و شاخه‌های آن تأکید دارد» (ایرنا، ۲۷ تیر ۱۳۸۶).

به همین ترتیب در تیرماه سال ۱۳۸۶، سازمان دیده بان حقوق بشر از وزارت دفاع آمریکا خواسته بود که پنج تن از وابستگان به رژیم را که از حدود هفت ماه پیش از این تاریخ در عراق بازداشت کرده بود، تحویل مقام‌های قضایی عراق دهد یا در غیر این صورت آن‌ها را آزاد کند. پنج مقام ایرانی که آمریکا آن‌ها را متهم به خرابکاری می‌کرد، روز ۱۱ ژانویهٔ ۲۰۰۷ در پی یورش نیروهای آمریکایی به دفتر نمایندگی ایران در شهر اربیل در ناحیهٔ کردنشین شمال عراق دستگیر شده بودند. ایران آن‌ها را «دیپلمات» معرفی می‌کرد، اما ارتش آمریکا می‌گفت که آن‌ها عوامل مرتبط با سپاه پاسداران

به دنبال تجدید روابط هستیم و اگر دولت مصر اعلام آمادگی کند، در اولین فرصت سفارت ایران را در این کشور دایر خواهیم کرد. احمدی نژاد برقراری رابطهٔ رسمی ایران و مصر را به نفع دنیای اسلام دانست و گفت: دو ملت شدیداً به هم علاقه مند هستند و مصر سرمایهٔ بزرگی برای دنیای اسلام است (ایرنا چهارشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۶). لازم به ذکر است که دولت مصر بدون توافق با آمریکا چنین ارتباطی را ایجاد نمی‌کرد.

* تیر ۱۳۸۶: آقای هشیار زیبیری، وزیر خارجهٔ عراق در گفتگو با خبرگزاری‌ها گفت که به زودی سفیران ایران و آمریکا در عراق بار دیگر در بغداد به گفتگو می‌نشینند و مقامات عراقی نیز در این نشست آنان را همراهی خواهند کرد. آمریکا نیز آمادگی خود را برای آغاز دور تازه‌ای از مذاکره اعلام کرده و در ایران، منوچهر متکی وزیر امور خارجه این کشور گفته بود که در صورتی که آمریکایی‌ها رسماً از طریق سفارت سوئیس در تهران درخواست مذاکره با ایران بدهند، دولت ایران به درخواست آنان پاسخ مثبت خواهد داد و احتمال گفتگو با آمریکا در آینده نزدیک وجود دارد. (بی بی سی ۲۷ تیر ۱۳۸۶).

جمهوری اسلامی، انفجار تأسیسات نظامی سپاه در بیدگنه و وقوع انفجاری مشابه در اصفهان، حمله به سفارت بریتانیا، اعلام تصرف هواپیمای جاسوسی آر کیو ۱۷۰ آمریکا در ایران، ترور دانشمندان صنایع هسته ای و غیره، مجدداً بحث «حمله نظامی» را در صدر اخبار آورد. منتها باز در همان مقطع هم تأکید داشتیم که این ها صرفاً نشانه های «جنگ سرد» است.

اما افزایش تحریم ها و به ویژه تدارک برای تغییر رژیم اسد به مثابه تنها متحد رژیم جمهوری اسلامی در منطقه، موقعیت رژیم را در چانه زنی پایین آورد، و آن را وادار به برقراری مناسبات مسالمت جویانه تر با امپریالیسم نمود. برآیند این تغییرات، روی کار آوردن حسن روحانی به عنوان نماینده گرایش محافظه کار و مورد توافق سایر جناح های رژیم بوده است.

میلیتانت: در وضعیت کنونی چه تغییری در وضعیت جنبش کارگری حاصل می گردد؟

مازیار رازی: همان طور که پیش از انتخابات ریاست جمهوری امسال عنوان کردیم، در چنین وضعیتی (حسنه شدن روابط غرب با دولت سرمایه داری ایران در آینده نه چندان دور)، جنبش کارگری ایران وارد مرحله نوینی از حیات سیاسی خود می گردد. احیای یک نظام سرمایه

هستند که به شورشیان عراقی کمک می کرده اند (بی بی سی ۲۶ تیرماه ۱۳۸۶)

* مرداد ۱۳۸۶: احمدی نژاد با نماینده مستقیم «سیا» آقای کرزای وارد مذاکره نزدیک شد. لازم به ذکر است که آقای کرزای دو هفته پیش از دیدار با احمدی نژاد، با آقای بوش در آمریکا ملاقات داشته است و محققاً چراغ سبز را از وی برای ملاقات با احمدی نژاد دریافت کرده بود.

مواضع رسمی دولت احمدی نژاد، در پیش، با تأیید خامنه ای مشخصاً در سال های پیش به طور پیگیر و سیستماتیک در راستای تدارک برقراری رابطه نزدیک با ایالات متحده، منتها از موضع بالا برای کسب امتیاز در مذاکرات بوده است. تنها این وقایع آشکار و روشن برای کسانی پنهان و تاریک باقی مانده است که یا از تحلیل وقایع سیاسی و جهانی عاجزند و یا تمایلات ذهنی و باطنی خود را بر واقعیت های عینی الویت می دهند.

حتی اقدامات رژیم ایران در اواخر دور دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد، مانند برگزاری مانور ده روزه در تنگه هرمز (رزمایش مدافعان ولایت ۹۰)، به دنبال رویدادهای مهم دیگری نظیر آغاز دور جدید تحریم ها با محوریت بانک مرکزی و صنایع نفتی-پتروشیمی

های سران رژیم از معرکه عقب افتاده است، برای جبران عقب افتادگی، مجبور به اعمال شدت «کار» خواهد شد. ماشین آلات نوین و پیشرفته، مدیران تحصیلکرده و وارد به امور مدیریت، برنامه ریزی های «عقلایی» اقتصادی، شدت کار را در میان کارگران افزایش داده و در نتیجه کارگران را محکوم به تحمل استثمار مضاعف خواهد کرد. استثمار مضاعف، همراه با اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر، خود نشانگر مرحله نوینی از مبارزات کارگری است.

برای نخستین بار در بیش از دو دهه حاکمیت سرمایه داری، تضاد «کار» و «سرمایه» به شکلی ملموس تر و مشخص تر از پیش ظاهر می گردد. همچنین ابزار کار سرمایه داران و کارگران نیز تغییر خواهد کرد. اگر در گذشته تحمیل یک «قانون کار» قرون وسطی ای همراه با سرکوب عریان کارگران بخشی از سیاست رژیم بود؛ در دوره آتی، «قانون کار» نوین ظاهراً منطبق با قوانین و عرف های بین المللی تدوین می گردد. ابزار کار سرمایه داران برای اعمال استثمار مضاعف، ایجاد نهادها (تشکلات کارگری زرد) و قوانینی است که مورد پذیرش بانک های بین المللی و دول سرمایه داری جهانی قرار گیرد.

داری «مدرن» و منطبق به سیاست های بانک های جهانی و نظام سرمایه داری جهانی در دستور روز سرمایه داری ایران قرار گرفته است. این روند به مفهوم تداوم سرمایه گذاری های خارجی به ایران خواهد بود. سرمایه داری بین المللی در دوره آتی با وارد کردن وسایل یدکی، تعلیم دادن تکنیسین ها و تکنوکرات ها، مدیران حرفه ای، وارد صحنه بکر اقتصادی ایران خواهد شد. البته این روند ساده و خطی و بدون دردسر نخواهد بود. همانند دوره پیش ناهنجاری هایی به دنبال خواهد داشت (ما در این جا در مورد زمان تحقق فوری این تحول صحبت نمی کنیم، بلکه تحلیلی در مورد روند - ناهنجار و درازمدت - رابطه دولت ایران با دول غربی سخن به میان می آوریم).

به گردش افتادن چرخ های کارخانجات، همراه است با اشتغال کارگران در سطحی عالی تر و منظم تر از گذشته. در ابتدا با اشتغال کارگران، به تدریج نا اطمینانی و نا امنی شغلی (ترس از دست دادن شغل) در میان کارگران کاهش یافته، و این روند به نوبه خود اعتماد به نفس در میان کارگران را تقویت خواهد کرد. اما این روند به این جا خاتمه نخواهد یافت. سرمایه داری نوپا و مدرن که سال های سال به علل مختلفی نظیر جنگ، سرکوب، سیاست های اشتباه اقتصادی و ندانم کاری

زحمتکشان ایران هم تجربه تاریخی (انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷) و هم تجربه تشکیلاتی را دارند. هیچ یک از قشرهای تحت ستم جامعه و حزب های مختلف سیاسی اپوزیسیون در چنین موقعیتی نیستند.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران بیش از هر چیز، بیانگر آغاز یک دوره مداخله توده های میلیونی در تعیین سرنوشت نظام اجتماعی بود. طبقه کارگر بدون هیچ تجربه قبلی و از درون سال ها اختناق دیکتاتوری نظامی «شاهنشاهی»، دخالتی انجام داد که از نظر وسعت و عمق، در نوع خود بی نظیر بود. انقلاب ۱۳۵۷ نمونه بارزی بود از اینکه چگونه یک جنبش توده ای در جریان تکاملش می تواند قدرت سیاسی و نظامی یک دیکتاتوری وحشی بورژوایی متکی بر امپریالیزم را درهم کوبد. چه کسی یک سال پیش از سرنگونی نظام شاه، که از حمایت کامل نظام امپریالیستی به ویژه دولت آمریکا برخوردار بود، تصور می کرد که انقلاب بهمن ۱۳۵۷ صورت گیرد و شاه سرنگون گردد؟

برای نخستین بار در تاریخ ایران، در مدت زمان کوتاهی، عالی ترین اشکال خودسازماندهی توده ها، یعنی شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان و کمیته های اعتصاب و محله ها و غیره شکل گرفتند. جنبش زنان که

بدیهی است که کارگران ایران برای سازماندهی مبارزات ضد سرمایه داری خود وارد مرحله نوینی خواهند شد. ایجاد تشکل های مستقل کارگری در محور مطالبات کارگری است. اما تشکل های مستقل کارگری به شکل خودجوش و یا توسط «سازمان بین المللی کار» ایجاد نمی گردد؛ و چنان چه ایجاد گردد در تقابل با مطالبات محوری کارگران (حق اعتصاب؛ کنترل کارگری؛ افزایش دستمزدها متناسب با نرخ تورم و غیره) قرار خواهد گرفت. تشکل های مستقل کارگری تنها می تواند توسط خود کارگران ایجاد گردد. برای تدارک چنین تشکلی، کسب اعتماد به نفس و یافتن اشکال خودسازماندهی مسئله اساسی است. این امر شدنی نیست مگر با حضور فعال کارگران در صحنه سیاسی و رعایت دموکراسی کارگری توسط تمامی فعالان کارگری. برای مداخله مؤثر در جنبش کارگری؛ تدوین یک برنامه عمل کارگری متکی بر مطالبات دمکراتیک و صنفی و انتقالی کارگران در دستور روز قرار می گیرد.

برخلاف نظرگاه سردمداران دولت سرمایه داری، کارگران ایران به زانو در نیامده اند. پراکندگی و بحران سیاسی (نبود رهبری در درون جامعه و انحرافات سیاسی و تشکیلاتی) وجود دارد؛ اما کماکان مبارزات کارگری و ضد استبدادی ادامه یافته است.

شرکت واحد و غیره، و همین طور اعتراضات پس از انتخابات ۱۳۸۸، همگی این را اثبات می کنند)

کارگران ایران برای تحقق خواست های نهایی خود در راستای تشکیل حکومت کارگری و برکناری کامل نظام سرمایه داری، نیاز حیاتی به تشکیل حزب پیشتاز کارگری خواهند داشت. بدون سازماندهی حزب پیشتاز کارگری، نه فقط دستاوردهای مبارزات جنبش کارگری و کمونیستی باقی نخواهد ماند، بلکه وظایف نهایی کارگران در راستای استقرار حکومت کارگری هرگز به فرجام نخواهد رسید.

میلیتانت: به نظر شما شعارهای محوری جنبش کارگری در وضعیت کنونی چه باید باشد؟

مازیار رازی: به نظر من شعارهای محوری سیاسی جنبش کارگری و مارکسیست های انقلابی امروز از قرار زیرند:

*** پیش به سوی تدارک تشکیل حزب پیشتاز کارگری**

*** پیش به سوی تدارک سرنگونی نظام سرمایه داری و کوتاه کردن دست های**

امپریالیسم

سال ها در حالت سکون به سر می برد، در دفاع از حقوق مساوی وارد صحنه مبارزاتی شد. جنبش ملیت های تحت ستم (کردها، عرب ها، بلوچ ها و مردم ترکمن صحرا) برای کسب حق تعیین سرنوشت با روحیه قاطع وارد کارزار مبارزه شد. مبارزات بیکاران برای شغل و بیمه های اجتماعی، جنبش دانشجویی برای نظارت بر نظام آموزشی و استقلال آن از دولت و غیره در انقلاب مشاهده شدند. کلیه این تجارب در پوست و استخوان کارگران و زحمتکشان باقی مانده و در وضعیت بازگشت نظام سرمایه داری متعارف و کاهش سرکوب ها، در سطح عالی تری مجدداً تکرار خواهند شد. طی ۲۹ سال اختناق و سرکوب، طبقه کارگر ایران نشان داد که یک لحظه دست از مبارزه برنداشته است.

در طول سال های گذشته، مبارزات کارگران، هر چند به طور پراکنده همواره بدون وقفه همراه با اعتراضات دمکراتیک در کشور وجود داشته است. پس از انتخابات ۱۳۸۸ نیز شاهد دو سال اعتراضات سیستماتیک، عموماً در سطح دمکراتیک، بودیم. منتها این مبارزه بدون ستون فقرات و نیروی هدایت کننده خود فقط برای مدت کوتاهی دوام می آورد و می توانند خود را حفظ کنند (نگاه به تجربیات گران بهایی مانند ایجاد تشکل های مختلف کارگری از اواسط دهه ۱۳۸۰، اعتصاب سندیکای

چشم انداز جنبش کارگری و وظایف مارکسیست ها

همان طور که به کرات تا پیش از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ گفته شد، جمهوری اسلامی به دلیل نارضایتی عمومی داخلی به دنبال نتایج انتخابات ۸۸، همین طور پیامدهای منفی و فشارهای ناشی از تحریم های گسترده بین المللی بر وضعیت اسف بار معیشت جامعه، و بروز شکاف های عمیق در درون حاکمیت از یک سو، و شمارش معکوس سقوط رژیم اسد به عنوان مهم ترین متحد استراتژیک آن در منطقه، مرگ چاوز و ناروشن باقی ماندن سیاست آتی حکومت جدید ونزوئلا در قبال رژیم و تشدید تحریم های اتحادیه اروپا و امریکا به عنوان اهرم فشار از سوی دیگر، ناگزیر باید گرایش به اصطلاح «میانه رو»ی خود را به نمایندگی مهره ای مانند «روحانی» رو می کرد و «جام زهر» را به طور پنهانی سر می کشید. مهره ای که اولاً قادر به کانالیزه کردن مجدد خشم و اعتراض موجود در جامعه به سوی صندوق رأی باشد، ثانیاً مورد پذیرش عمومی گرایش ها و جناح های مختلف خود رژیم قرار گیرد و به این اعتبار موقتاً شکاف ها را بدون ایجاد نارضایتی در درون باند نزدیکان و پایه های افراطی خامنه ای کاهش دهد، ثالثاً از لحاظ نقش پیشین خود، مورد اعتماد امپریالیزم غرب قرار گیرد.

در غیاب یک خط رادیکال و رهبری کننده در جامعه، روحانی با پشتیبانی خامنه ای - تقریباً به سادگی - توانست با اتکا به مطالبات عمومی دمکراتیک جامعه (از امنیت زنان در جامعه گرفته تا حل مسأله فرسایشی

* پیش به سوی تدارک انقلاب کارگری - سوسیالیستی

در عین حال شعارهای دمکراتیک نیز مطرح هستند که در راس آن

* مبارزه برای آزادی تمام زندانیان سیاسی به ویژه کارگران زندانی

است.

۴ مهر ۱۳۹۲

سنگین اعدام‌ها، دستگیری و پرونده سازی علیه فعالین، با هدف حمله به کلّ طبقه کارگر، کاهش و خنثی نمودن اعتماد به نفس کسب شده، و به عنوان حربه ای به منظور ارباب و خط و نشان کشیدن برای اعتراضات و اعتصابات کارگری در زمان به سرانجام رسیدن معاملات پشت پرده خود با غرب، واکنش نشان داده است.



با این تحولات اخیر، بخشی از نیروهایی که خود را مرتبط و متعلق به جنبش چپ و کارگری می دانند، تنها برای بقا و حفظ موجودیت خود، به جای تغییر وضعیت، خود را به وضعیت موجود تطبیق می دهد و عملاً به شکل فرصت طلبانه ای به سیر رویدادها می سپارد. بنابراین تمام تلاش های از فرط استیصال به علنی گرای و فعالیت در چارچوب قانونی، به خصوص بعد از روی کار آمدن روحانی و «گشایش» های مقطعی، شدت گرفته است و این چیزی جز تکرار اشتباه های گذشته و تزریق توهم به درون جنبش نیست.

تا زمانی که پیش شرایط عینی فوق مهیا باشد، جمهوری اسلامی به احتمال زیاد در بلندمدت به موازات بازکردن درهای اقتصادی به سوی شرکت های سرمایه داری غرب، به ایجاد تشکلات کارگری زرد به عنوان سوپاپ اطمینان نیز دست خواهد زد. این آن «گشایشی» است

هسته ای و رفع خطر حمله نظامی)، موقتاً به تنگناهای داخلی و خارجی رژیم غلبه کند، و از این نقطه نظر، این یک پیروزی آشکار برای کلیت بورژوازی حاکم و در رأس آن باند خامنه ای بود. به این ترتیب مذاکرات هسته ای با مقامات و دیپلمات های امریکایی که چندین ماه پیش از آغاز به کار حکومت جدید و روی کار آمدن شخص روحانی در «عمان» صورت گرفته بود، از این نظر به نتیجه رسید. به علاوه پس از این، روحانی در سازمان ملل نیز به روشنی اشاره کرد که جمهوری اسلامی و غرب می توانند بر سر منافع خود در منطقه به همکاری و تعامل بپردازند.

روی کار آمدن روحانی، یک عقب نشینی تاکتیکی از سوی رژیم تحت شرایط فشار بود که موقتاً پیروز نیز شد؛ منتها از سوی دیگر، این عقب نشینی همراه بود با پیشروی جنبش کارگری و متعاقباً بازگشت درجه ای اعتماد به نفس و روحیه طبقاتی به سایر اقشار مردم و به ویژه جنبش کارگری.

مبارزات و اعتصابات کارگری تا پیش از روی کار آمدن روحانی نیز وجود داشتند (که تنها یکی از نمونه های چشمگیر آن، اعتراضات کیان تایلر-لاستیک البرز- تا سرحدّ بستن جاده و ممانعت از ورود کارفرما بود). ولی طی چند ماه گذشته از زمان روی کار آمدن روحانی، شاهد افزایش شمار و فراوانی اعتراضات و اعتصابات کارگری بوده ایم (از مورد پلی اکریل اصفهان گرفته تا هفت تپه خوزستان). با این وجود رژیم نیز که از حساسیت این موضوع آگاه بوده و می داند که هر اعتصاب و اعتراض کارگری، عناصر فشرده ای از یک طغیان اجتماعی را در دل خود دارد، در نتیجه با موج

ایجاد این کمیته ها در سطح محلات کارگری، کارخانجات و محیط های کار است که می توان چشم انداز تدارک «حزب پیشتاز انقلابی» را برای انجام وظایف و تکالیف فوق پیش روی خود داشت.



از سوی دیگر در شرایط افتراق و ضعف های درونی جنبش، ضرورت «اتحاد عمل» بیش از پیش برجسته می شود. «اتحاد عمل» (نه وحدت یا اتحاد نظر)، به عنوان یک تاکتیک عموماً موقتی، حول «موضوعات مشترک» و مورد توافق جنبش صورت می گیرد، و آن هم دقیقاً در شرایطی که کل تشکل ها و جریان های چپ و کارگری در داخل و خارج در نهایت ضعف و افتراق به سر می برند و بنابراین به تنهایی قادر به انجام این وظیفه نیستند. در شرایط اوج پراکندگی و افتراق نیروهای مختلف طیف چپ، و زمانی که در کل این طیف به سختی می توان جریانی را یافت که مخالفتی جدی با اعتراض علیه اعدام ها، برگزاری اول ماه مه، آکسیون حمایت از کارگران زندانی و خانواده هایشان داشته باشد، باید «اتحاد عمل» ویژه را به عنوان یک سنت و سبک کار جا انداخت و به کار برد. در طی این اتحاد عمل ویژه، نیروهای مختلف طیف چپ، با حفظ استقلال و مرزبندی های خود، مشترکاً امکانات و توانایی های شان را روی موضوع مشترک متمرکز می کنند. به این ترتیب فعالیت های

که باید مورد استفاده و بهره برداری قرار داد، منتها نه برای درجا زدن و بازگشت به عقب، که برای پیشروی به جلو. در این حالت مارکسیست های انقلابی باید آماده باشند که به شکل تاکتیکی با دخالت در این تشکلات، بر روی پایه های رادیکال آن ها تأثیرات لازم را بگذارند.

تجربیات دست کم یک دهه گذشته اثبات می کند که روحیه طبقاتی طبقه کارگر، اعتراضات و اعتصابات، آگاهی ضد سرمایه داری هرچند در طی مبارزات و با تغییر و تحولات موجود به وجود می آید، ولی تضمینی برای حفظ خود ندارد. این جاست که مارکسیست ها باید چشم اندازی بلندمدت، و نه محدود به حال و کوتاه مدت، داشته باشند. تنها ظرفی که می توان این آگاهی ضد سرمایه داری را حفظ کند و ترفیع دهد، چکیده مبارزات را تثویز کند و سپس مجدداً به عنوان خط مشی سیاسی به درون جامعه ببرد، «حزب پیشتاز انقلابی» است. تمامی اعتراضات خودانگیخته تاکنونی کارگران، به حق موتور محرکه جنبش بوده اند. وجود این اعتراضات و اعتصابات نشان می دهد که شماری از کارگران در تقابل به حملات سرمایه داری (از قبیل کاهش دستمزد، عدم پرداخت دستمزدهای معوقه، سیاست خصوصی سازی و کوچک سازی، طرح استاد-شاگردی و غیره)، به «اعتصاب فکر» می کنند و آن را بدون مشخص بودن رهبران عملی اعتصاب، سازمان می دهند. یعنی در یک کلام «کمیته های عمل مخفی» خود را دارند. اما بخش پیروی طبقه کارگر، یعنی کسانی که نقداً به آگاهی ضد سرمایه داری و حتی سوسیالیستی رسیده اند نیز باید کمیته های اخص خود، یعنی «کمیته های عمل مخفی سوسیالیستی» را داشته باشند. تنها با

اوضاع سیاسی، تحركات رفرمیستی و جستجوی پاسخ به سوال «چه باید کرد؟»

علیرضا بیانی

رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی توانست با روی کار آوردن حسن روحانی برای مدتی دیگر زمان خریداری کند. فشار از پایین توسط توده های تحت ستم، می رفت که به کلی ابتکار عمل را از دست رژیم خارج کند. فشارهای رقبای سرمایه داری جهانی برای کسب امتیاز از جمهوری اسلامی، این رژیم را بیش از هر زمان دیگر در نقطه ضعف قرار داده بود. خطر از دست دادن متحدین جمهوری اسلامی، مانند رژیم بشار اسد در سوریه، حلقه محاصره به دور آن را تنگ تر کرده بود. حسن روحانی عنصری بود که توانست به طور موقت از شدت فشار از هر دو سو - چه از پایین توسط توده ها، و چه از بیرون برای کسب امتیازات سرمایه داری جهانی - بکاهد تا زمان لازم برای دوره تازه ای از حیات ننگین رژیم دست و پا کند. آن چه که مسلم است، رژیم جمهوری اسلامی مطلقاً قادر نیست با اتکا به سیاست خارجی گذشته در کشمکش با سرمایه داری جهانی قرار گیرد. این موضوع نه به دلیل فشارهای سرمایه داری جهانی از طریق تحریم های اقتصادی، بلکه به دلیل پر شدن کاسه صبر و تحمل توده ها از پایین، و بحران درونی خود رژیم است که هر روز ابعاد تازه تری پیدا می کند؛ این ها عوامل به مراتب مهم تری در چرخش رژیم به سوی سیاست های جدید تر هستند. این سیاست ها در دو وجه قابل مشاهده است: وجه رو به بیرون، یعنی سازش و مماشات، و دادن هر امتیازی که لازم باشد به غرب،

حمایتی (در قالب آکسیون ها و غیره) برای اعمال فشار و عقب راندن رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و خنثی کردن ضربات آن، می تواند به طور مداوم، در سطح وسیع تر، با هماهنگی و کاربرد ابتکار عمل های بیشتری صورت بگیرد، و متعاقباً تأثیر ملموس تری داشته باشد.

این ها مهم ترین وظایف مارکسیست های انقلابی در شرایط فعلی است.

پیش به سوی ایجاد و گسترش کمیته های عمل مخفی!

پیش به سوی تدارک حزب پیشتاز انقلابی!

پیش به سوی اتحاد عمل ویژه!

۱۰ دی ماه ۱۳۹۲



به عبارت بهتر، گرفتن هر مقدار امتیاز که می خواهد، است.

برای این منظور طرح هایی برای جنبش کارگری طراحی می کنند که منطبق با آن بتوانند به جای تقابل سنگر به سنگر و رو در رو با جنبش کارگری، سوار بر این جنبش شوند و آن را از بالا مهار کنند و به جایی که می خواهند، هدایت نمایند. از این جهت آن ها نیازمند جلب اعتماد وسیع ترین اقشار کارگری هستند. کارگرانی که از هر حق ابتدایی، از جمله و شاید مهمترین آن، حق «تشکل یابی» محروم بوده اند، اساساً در وضعیت متعارفی قرار ندارند که حتی اگر امکانش به وجود آمد، تشکل های صنفی و سیاسی خود را بسازند. شرایط فشار سیستماتیک اقتصادی و سیاسی و سرکوب بی وقفه، اصولاً فضای آماده تشکل یابی های سراسری و علنی را از بین می برد. در این شرایط تنها تشکل هایی که امکان شکل گیری دارند، تشکل های مخفی و غیر قانونی و هسته های کارگری کارخانجات و محلات خواهد بود.

شرایط موجود که رژیم به عمد آن را به وجود آورد تا شانس حیات روزمره خود را افزایش دهد، اساساً شرایطی نیست که بتواند حداقل های فضای تشکل یابی در بین کارگران را فراهم کند و در واقع این شرایطی است که جنبش کارگری را هل می دهد به سوی سازماندهی مخفی. در چنین شرایطی، یا کارگران باید متحمل فشارهای بیش از این باشند و یا دست به شورش بزنند، هیچ راه سومی نظیر مذاکره و مصالحه وجود ندارد، چرا که اولاً کارگران نمایندگان بیرون آمده از تشکلات خود را برای مذاکره ندارند و ثانیاً خود حکومت سرمایه داری تاکنون نتوانسته به وضعیتی با فرماندهی مرکزی و قابل

برای دریافت حمایت از رژیم در مقابل عصیان های عظیمی توده ای که خود به بهترین شکل آن را احساس می کند؛ و وجه رو به درون که افزایش رعب و وحشت بلانقطاع است، که اتفاقاً بیش از هر زمان، ترس، ضعف و ناتوانی خود رژیم را نمایان می کند.

به هر رو جمهوری اسلامی ناچار است استراژی بلندمدت تری طرح ریزی کند که همزمان و در ضمن سرکوب بی وقفه، آن را تدریجاً جایگزین کند. جمهوری اسلامی ناچار است برای از دست ندادن ابتکار عمل، برای همه جنبش های اعتراضی موجود راه چاره ای بیاندیشد. ما در این فرصت تنها می پردازیم به چاره جویی های رژیم سرمایه داری حاکم برای واکنش به جنبش رو به گسترش کارگری که اتفاقاً از زمان انتخاب حسن روحانی به این سو در حد کم سابقه ای در حال پیشروی است.

رژیم برای مهار اوضاع، به خوبی می داند که نمی تواند تنها با تکیه بر سرکوب دائمی جنبش کارگری، موفقیتی کسب کند. به خصوص که خوب می داند وضعیت معیشت کارگران دائماً از وضع کنونی بدتر و هر روز دامنه اعتراضات وسیع تر خواهد شد. در یک کلام رژیم اکنون به خوبی می داند که دور آتی تحولات در ایران، دوره ای است که جنبش کارگری بر خلاف گذشته در مرکز آن قرار خواهد گرفت. چنین خطری را سرمایه داری جهانی نیز به خوبی احساس کرده است و می داند که با وقوع شورش های عمومی کارگری، هیچ آلترناتیو مورد تأییدی ندارد که بتواند مانند آن چه در مصر و لیبی و سوریه و ... به خیزش های از پایین تحمیل کرد، در ایران هم به کار گیرد. تنها راه حل سرمایه داری جهانی، حفظ بقای خود رژیم جمهوری اسلامی و گرفتن بیشترین امتیازات و یا

نمی چسبانند. این همان نیرو و پایه لازم و اولیه مورد نیاز برای مهار جنبش کارگری از بالا است. برای این منظور تدارکاتی در داخل و خارج به طور همزمان، و کم و بیش سازمان یافته، صورت می گیرد. رادیوهای امپریالیستی، بخش کارگری می سازند و برای جلب اعتماد، تریبون آن را در دست رفرمیست های مماشست جو قرار می دهند تا آن ها به زعم خود از سختی ها و مصائب کارگران صحبت کنند و به خیال خود اقدام مؤثری کرده باشند. رهبران شناخته شده رفرمیستی مانند «منصور اسالو» در تحرکات اخیر خود، موضوعات طبقاتی کارگران را رها کرده و رفته اند به سراغ موضوعات عوام فریبانه آزادی خواهی و حقوق بشری، در کنار دشمن طبقاتی کارگران نشسته و به فکر جستجو برای کاری مشترک و دفاع از حقوق شهروندی و نظایر این هستند. موج تازه «حقوق بشری» که تا قبل از این راهی برای نفوذ در جنبش کارگری نداشت، آغاز شده است و مصاحبه هایی از سوی رفرمیست ها تدارک دیده می شود برای جایگزین کردن موضوعاتی نظیر «حقوق بشر» به جای موضوعات طبقاتی مربوط به جنبش کارگری. سندیکالیست های اولترا راست که تا قبل از این «اعتصاب را به شرط صدمه نزدن به اقتصاد» مورد پذیرش قرار می دادند، اکنون در مقام همکاری مستقیم با نهادهای کارگری دولتی قرار گرفته اند. از این سلسله تحرکات در کنار تحرکات پیشین در بخش علنی کاری و قانون گرای، این استنباط می شود که حکومت سرمایه داری مشغول کنترل جنبش کارگری از بالا است. دیر یا زود رفرمیست های شناخته شده با کمک «آی ال او» و بخش هایی از «خانه کارگر» تشکیلات قانونی خواهند ساخت که در نبود تشکلات مستقل کارگری و حزب

اجرا دسترسی پیدا کند. اکنون جناح های مختلف درون حکومت ناچارند برای بقای خود به حول دستورات نهادهای بین المللی سرمایه داری، مانند «صندوق بین المللی پول»، «بانک جهانی»، «سازمان تجارت جهانی» و تا جایی که به جنبش کارگری مربوط می شود، «سازمان جهانی کار»، دارای یک مرکز فرماندهی قابل قبول شوند که نقداً حسن روحانی به عنوان چهره عامه پسند جناح های حکومتی، نقش رهبری این اوضاع را به دست گرفته است. گام بعدی رژیم ایجاد یک سلسله تغییرات از بالا است و برای این منظور به سراغ گرایش های کارگری که نگاه هایشان به تغییرات از بالا معطوف است، خواهد رفت تا با کمک این گرایش ها، جنبش رو به عصیان کارگری در آتیه را مهار کند.

مقدمات این فرایند با تلاش گرایش های رفرمیستی و همچنین سردرگمی های پیشروان سنتی کارگری در جهت قانون گرایی و کسب مجوز های قانونی به منظور فعالیت کارگری، چیده می شود. فعالین و محافل کارگری که تبلیغ فعالیت علنی می کنند، فعالیتی که لزوماً قانونی خواهد بود، خود قادر نیستند در صورت دستگیری فعالین کارگری به صورت علنی در دفاع از آن ها اقداماتی صورت دهند. تعداد قابل توجهی از رهبران عملی جنبش کارگری، اکنون در زندان هستند، بدون آن که نهادهای قانون گرا و علنی بخواهند یا بتوانند تلاشی متحدانه در جهت آزادی آن ها سازمان دهند. رفرمیست هایی که خود را در مقام نماینده کارگر تا سطح مذاکره با نماینده مجلس می رسانند، اما در اوج شرایط و فضای نسبتاً باز ایام انتخابات اخیر ریاست جمهوری، حتی یک پوستر با شعار «کارگر زندانی آزاد باید گردد» بر دیوارهای شهر

عمل، منطبق و از آن حمایت کند. هرچند وضعیت پراکندگی و شدت فرقه‌گرایی گرایش‌های مدعی دفاع از جنبش کارگری از یک سو و ندانم‌کاری‌های پیاپی فعالین کارگری در داخل از سوی دیگر، امکان همین اتحاد عمل را نیز محدود و ضعیف می‌کند، اما حقیقتاً به جز این آلترناتیو چه چیز دیگری می‌تواند به عنوان بدیلی در مقابل ساخت و پاخت رفرمیست‌های دنباله‌رو از تحولات در بالا باشد. هر لحظه است که خیزش‌های وسیع کارگری آغاز شود و رژیم کلّ ابتکار عمل را از دست بدهد و اگر نتوان تا آن موقع از طریق اتحاد عمل کارگری به طور اعم و اتحاد عمل ویژه‌ای که قطب سوسیالیستی را در مقابل قطب رفرمیستی در درون جنبش کارگری شکل می‌دهد به طور اخص، دست کم نطفه‌های اولیه رهبری انقلابی را پی‌ریزی کرد، تنها معنی رک و پوست‌کنده آن می‌تواند تسلیم آگاهانه در برابر بورژوازی باشد.

گرایش مارکسیستی در درون جنبش کارگری می‌تواند از حداقل امکاناتی که دارد آغاز کند؛ از دفاع از کارگران زندانی در عمل و در داخل ایران در هر سطح ممکن که می‌تواند. حتی نوشتن یک شعار «کارگر زندانی آزاد باید گردد!» در پشت صندلی یک اتوبوس یا یک باجهٔ تلفن؛ این چیزی است که هرکسی قادر به انجام آن هست و اگر انجام ندهد در واقع به معنی بی‌عملی مطلق خواهد بود. گام بعدی هماهنگ کردن این سطح از فعالیت‌ها به طور منسجم و در سطح سراسری است.

فعالین سوسیالیست جنبش دانشجویی و جوانانی که تا قبل از این پتانسیل مبارزاتی خود را وقف تمایلات روشنفکری کردند و تحت تأثیر هر جریان نوظهور، اعم از

پیش‌تاز انقلابی بتواند به سادگی رهبری جنبش کارگری را در دست خود گیرد تا برای دورهٔ طولانی دیگری جنبش کارگری را به عقب زند.

چه باید کرد:

در چنین وضعیتی تعداد زیادی آلترناتیو بر روی میز نیست که بخواهیم بهترین آن‌ها را برگزینیم. قبل از هرچیز و به موازات سایر کارهای لازم، باید رفرمیست‌ها را مورد نقد و افشا قرار داد. به کارگران یادآوری کنیم حقوق بشر همان حقوق کارگر نیست، مبارزهٔ طبقاتی کارگران تنها و تنها زمانی به نتیجه دلخواهش خواهد رسید که از کسب حقوق بشر فراتر برود و تدارک سرنگونی دولت سرمایه‌داری را ببیند. وضعیت اسفناک فقر و گرسنگی کنونی توده‌های وسیع کارگری موضوعاتی برای توجه به حقوق بشر نیست؛ این وضعیت از ملزومات تعیین‌کننده و اساسی سرنگونی سیادت دولت سرمایه‌داری است. باید به نیروی از پایین اتکا کنیم و هر راهکاری که داریم بدون توجه به بالایی‌ها در درون جنبش کارگری پیش ببریم.

برای این منظور، حال که هیچ تشکل کارگری شکل نگرفته است، تمامی سازمان‌ها و احزاب به اصطلاح سوسیالیستی و کمونیستی و کارگری و امثالهم بلااستثنا در بحران عمیق و شدید خود فرو رفته‌اند و قادر به حفظ نیرو و تشکیلات خود نیستند، چه رسد به رهبری طبقهٔ کارگر؛ تنها گزینهٔ موجود، «اتحاد عمل کارگری» در درون خود جنبش کارگری در بین پیشروان و رهبران این جنبش است. هر جریان مدعی دفاع از جنبش کارگری نیز ناچار است خود، جریان و امکاناتش را با این اتحاد

توقف مائشین کشتار دولتی، در گرو اقدام جمعی است!

موج اعدام های اخیر، به خصوص پس از روی کار آمدن حکومت روحانی و آغاز تلاش ها برای از سرگیری روابط و معاملات پشت پرده با غرب، در واقع هیچ هدفی جز ارباب جامعه و نشان دادن ضربه شست به جنبش و جلوگیری از پیشروی آن ندارد. برخلاف قتل عام دهه ۶۰ که تسویه حساب قاطع سرمایه داری جمهوری اسلامی با تمامی جریان های چپ و رادیکال بود، این بار وضعیت داخلی و خارجی رژیم چنان وخیم و حاد است که دیگر حتی جرأت نمی کند برای این اعدام های سیستماتیک خود توجیه «سیاسی» بیاورد، به همین دلیل آن را با اسم رمز «قاچاقچی» و «محارب» انجام می دهد. بنابراین این اعدام های به ظاهر «غیر سیاسی»، یک پیام «سیاسی» اخص دارد و آن اعلام آمادگی برای سرکوب اعتراضات و اعتصابات کارگری و توده ای در فردای توافقات حاصل از معاملات پشت پرده رژیم با غرب است.

وقتی تمامی این اعدام ها با هدف مشخص ارباب جامعه، حمله به کل طبقه کارگر و اقشار محروم جامعه و کاهش اعتماد به نفس صورت می گیرد، کاملاً واضح است که مارکسیست ها باید در مقابل آن بایستند. منتها در غیاب یک نیروی رادیکال و انقلابی، در غیب یک خط رهبری کننده، میدان مبارزه به نفع ابتکار عمل و رهبری بورژوازی و جریان هایی همچون «کارزار لغو گام به گام اعدام» با حضور مهره سوخته ای مانند محمد نوری زاد، می افتد. مارکسیست ها مخالف فرم نیستند،

راست و چپ قرار گرفتند و هرگز نتوانستند در ارتباط با مبارزه طبقاتی باری اساسی از گرده جنبش کارگری بردارند، اکنون وقت آن رسیده به جای هر روز نشریه ای تازه بیرون دادن و فردا بدون هیچ توضیحی متوقف کردن آن و هر پروژه انتزاعی دیگر، چه به صورت منفرد و چه هسته های دو-سه نفره، از فعالیت بسیار مشخص دفاع از زندانی کارگر آغاز کنند. همین که در هر گوشه شهر شعار و اعلامیه ای بر در و دیوار در جهت آزادی کارگران زندانی دیده شود، اولاً اعتماد به نفس به کل جنبش تزیق خواهد شد، ثانیاً رژیم قادر نخواهد بود هر بلایی که خواست بر سر فعالین کارگری بیاورد و آب هم از آب تکان نخورد، و ثالثاً این قدمی عملی خواهد بود برای اقدامات بعدی که هماهنگ کردن همین فعالیت ها در هسته های متشکل مرتبط به یکدیگر است. جنبش کارگری همچنان دارای بحران رهبری است و تا همین الان هم به قدر کافی زمان را از دست داده است، زمان چندانی در اختیار نیست برای تدارک دست کم نطفه های اولیه رهبری جنبش انقلابی که بتواند در تحولات پیش رو مانع از شکست دوباره این جنبش شود.

۱۰ دی ماه ۱۳۹۲

داشته و امروز نیز باید مجدداً احیا شود، پخش بیانیه، دیوارنویسی و نظایر آن است، آن هم با هدف ایجاد اعتماد به نفس در میان زندانیان سیاسی، فعالین کارگری زندانی و خانواده های آن ها به طور اخص و ایجاد آگاهی عمومی از وضعیت آنان در سطح جامعه به طور اعم. این سنت مبارزاتی نه فقط با سطح آگاهی موجود در جامعه متناسب است و برخلاف انواع و اقسام فراخوان ها و بیانیه های آن چنانی احزاب و سازمان ها از بالای سر مردم جامعه عبور نمی کند، بلکه نشان می دهد که باید اعتراض علیه اعدام را از مرحله «حرف» به مرحله «عمل» محسوس و مادی تبدیل کرد. چنان چه این سنت احیا شود و بتواند پایه های مادی خود را در جامعه پیدا کند، بلافاصله به یک موج نیرومند در متن جامعه تبدیل می شود.

در مقابل موج اعدام ها، باید اقدامی عملی کرد، حتا اگر ریسک اعدام شدن داشته باشد. چنین اقداماتی امکان بسیج توده ای برای متوقف کردن ماشین کشتار دولتی را فراهم می کند.

پیش به سوی اتحاد عمل ویژه، در داخل و خارج

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۱۳ آذر ۱۳۹۲

ولی از آن نوع رفرمی دفاع می کنند که حاصل فشار از «پایین» و مبارزات جامعه باشد، نه از «بالا» به شکل نمادین و برای ایجاد توهم.

وقتی ماهیت این اعدام ها و در نتیجه ضرورت مبارزه علیه آن مشخص است، ضرورت «اتحاد عمل ویژه» برجسته می شود. «اتحاد عمل» (نه وحدت یا اتحاد نظر)، به عنوان یک تاکتیک عموماً موقتی، حول «موضوعات مشترک» و مورد توافق جنبش صورت می گیرد، و آن هم دقیقاً در شرایطی که کل تشکل ها و جریان های چپ و کارگری در داخل و خارج در نهایت ضعف و افتراق به سر می برند و بنابراین به تنهایی قادر به انجام این وظیفه نیستند. در شرایط اوج پراکندگی و افتراق نیروهای مختلف طیف چپ، و زمانی که در کل این طیف به سختی می توان جریانی را یافت که مخالفتی جدی با اعتراض علیه اعدام ها داشته باشد، باید «اتحاد عمل» ویژه را به عنوان یک سنت و سبک کار جا انداخت و به کار برد. در طی این اتحاد عمل ویژه، نیروهای مختلف طیف چپ، با حفظ استقلال و مرزبندی های خود، مشترکاً امکانات و توانایی های شان را روی موضوع مشترک «توقف اعدام ها و کشتارها» متمرکز می کنند. به این ترتیب فعالیت های حمایتی (در قالب آکسیون ها و غیره) برای اعمال فشار و عقب راندن رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، می تواند به طور مداوم، در سطح وسیع تر، با هماهنگی و کاربرد ابتکار عمل های بیشتری صورت بگیرد، و متعاقباً تأثیر ملموس تری داشته باشد.

به علاوه یکی از سنت های مبارزاتی نیرومندی که در گذشته مبارزاتی ما (به خصوص در مقطع انقلاب) وجود

نزدیکی رژیم به امپریالیزم و تدارک جنبش کارگری برای مقابله با سرمایه داری



همان طور که به کرات تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲ گفته شد و رویدادهای پس از انتخاب نیز بر آن صحنه گذاشت، رژیم جمهوری اسلامی که همواره از روز نخست تثبیت خود دو گرایش متضاد را در قبال روابط بین المللی با سرمایه داری غرب در درون خود حمل می کرد، طی سال های گذشته مجبور بود تا به دلیل فشار روزافزون تحریم ها و شمارش معکوس سقوط رژیم اسد در سوریه به عنوان مهم ترین متحد استراتژیک خود، و همین طور به دلیل حجم بالای اعتراضات داخلی به خصوص پس از سال ۱۳۸۸ و نیاز به کشاندن مردم به پای صندوق های رأی از یک سو و غلبه موقت بر شکاف های درونی حاکمیت از سوی دیگر، مهره ای به اصطلاح «معتدل» را رو کند. مهره ای که اولاً از نقطه نظر امپریالیزم جهانی برای آغاز مذاکرات قابل اتکا و معتبر باشد، و ثانیاً مورد پذیرش جناح های مختلف رژیم قرار بگیرد، و ثالثاً اعتراضات باقی مانده پس از انتخابات ۱۳۸۸ در سطح جامعه را موقتاً خنثی کند و به سمت و سویی که رژیم می طلبد، سوق دهد. بنابراین آن چه رخ داد یک مهندسی هوشمندانه و در تحلیل نهایی یک پیروزی موقت دیگر برای کلیت رژیم بود.

با این حال علی خامنه ای که در مرکز مهندسی انتخابات ریاست جمهوری و پیروزی حسن روحانی قرار داشته، خود تحت فشار از سوی پایه ها و حامیان سفت و سخت اطراف خود قرار دارد، و بنابراین هرگونه گردش به سوی سازش با غرب، با اعتراضاتی از سوی این پایه ها همراه بوده است.

در نتیجه، این چرخش، بدون ایجاد آمادگی ذهنی لازم در این پایه ها ممکن نبوده و نیست، و خامنه ای گاهی به اجبار برای حفظ آرامش پایه های حزب الله رژیم و مشخصاً نیروهای انتظامی و فرماندهان ارشد سپاه پاسداران، نقدهایی را به شکل دوپهلوی به دولت اوپاما داشته است؛ اما در مواقعی نیز که حملات علیه حسن روحانی و تیم مذاکره کننده وی بالا می گیرد، برای حفظ تعادل و تسهیلات چرخش به غرب، قویاً از حسن روحانی حمایت و گرایش راست رژیم را نصیحت می کند. برای نمونه اخیراً او با حمایت از نمایندگان ایران در مذاکرات اتمی، مأموریت آن ها را «سخت» خواند و هشدار داد که کسی نباید آن ها را «سازشکار» بنامد. علی خامنه ای که روز یکشنبه پیش در آستانه سالروز اشغال سفارت آمریکا در تهران سخنرانی می کرد با اشاره به مذاکرات اتمی ایران با قدرت های جهانی از جمله ایالات متحده، مذاکره کنندگان ایرانی را «بچه های انقلاب» نامید. رهبر جمهوری اسلامی در عین حال بار دیگر تکرار کرد که به مذاکره با آمریکا خوشبین نیست، اما گفت: باذن الله از این مذاکرات ضرری هم نمی کنیم و این تجربه، ظرفیت فکری ملت ما را بالا خواهد برد. خامنه ای این سخنان را بعد از چندین هفته غیبت از محافل عمومی بیان کرد. در روزهای اخیر بعضی از رسانه های خارجی شیاعاتی را

حال حاضر زیر نظر آژانس است، همچنان در مسیر استفاده صلح آمیز قرار دارد.»



حتی موج شدید و بی پروای اعدام های اخیر به دست رژیم جمهوری اسلامی، نشانه چرخش سبز غرب و اطمینان رژیم از پیشرفت مذاکرات است.

سخنان اخیر خامنه ای بار دیگر چرخش نوین رژیم را به سوی سرمایه داری غرب نشان می دهد. اما در این دوره ماه عسل دولت آمریکا و ایران، طبقه کارگر و به ویژه پیشروان کارگری باید خود را برای تحولات احتمالی آتی آماده سازند.

با از سرگیری و بهبود روابط با غرب، رژیم شاید به اجبار خود را با برخی از «استاندارد» های متعارف بورژوازی غرب، تطبیق دهد و به همین دلیل برای حفظ خود در مقابل اعتراضات رو به رشد کارگری و جلوگیری از انفجارهای اجتماعی، به حضور تدریجی «سازمان جهانی کار» و ایجاد اتحادیه های کارگری زرد به عنوان سوپاپ اطمینان (مشابه دوره خاتمی) تن دهد، و به علاوه آزادی های نیم بندی را در فضای سیاسی ایجاد کند. هرچند این شرایط جدید، در صورت تحقق، سبک فعالیت را (از

درباره بیماری او نیز منتشر کرده بودند. درغیبت چند هفته ای خامنه ای، موج انتقادات از دولت روحانی برای مذاکره با آمریکا بالا گرفته است. رسانه های تندروی ایران دولت روحانی را متهم به نرمش بیش از حد در مقابل قدرت های غربی می کنند. در حالی که دولت روحانی با حرکت دیپلماتیک در پی آن است که به بحران اتمی ایران پایان دهد و راه را برای جلب سرمایه گذاری های بین المللی باز کند، مخالفان دولت معتقدند مذاکره با غرب به نتیجه نمی رسد و باید کشور را با «اقتصاد مقاومتی» اداره کرد. در همین ارتباط علی خامنه ای گفت: اگر مذاکرات به نتیجه برسد که چه بهتر، ولی اگر نتیجه نگرفتند، معنایش این باشد که کشور باید روی پای خود بایستد. مخالفان دولت درباره اقتصاد مقاومتی توضیح زیادی نمی دهند، و در همین ارتباط خامنه ای هم گفت: «حرف ما با مسئولین این است که برای گشایش مسائل کشور باید نگاهشان به درون باشد، در عرصه دیپلماسی هم آن کشوری موفق است که متکی به نیروی درون زا و اقتدار و توانایی های درونی باشد.»

از سوی دیگر مذاکره کنندگان غربی نیز از این چرخش استقبال کرده اند. سران ۱+۵ رضایت خود را از مذاکرات پشت درهای بسته اعلام کرده اند. هفته پیش آقای آمانو، مدیر کل آژانس بین المللی انرژی اتمی، در یک سخنرانی در آمریکا گفت که از زمان به قدرت رسیدن حسن روحانی، رئیس جمهور «میانه روی» ایران، رویکرد این کشور مثبت شده است و به گفته او «تغییرات جدید، قابل ملاحظه» است. مدیرکل آژانس بین المللی انرژی اتمی گفته است که «مواد و تجهیزات اتمی ایران که در

سوسیالیستی نیز دست یافته اند. این فعالین و رهبران عملی سوسیالیست هم برای جلوگیری از پراکندگی، برای جمع بندی تجارب، تبدیل چکیده آن به تئوری انقلابی و ایجاد خط رهبری، نیازمند کمیته های مخفی خود هستند و همین کمیته ها هستند که می توانند از طریق یک ارگان سازمانده، مثلاً مانند یک نشریه سراسری، ضمن حفظ استقلال و مخفی بودن، به دیگر مرتبط شوند. از درون چنین پروسه ای است که می توان نطفه های اولیه حزب پیشتاز را ایجاد کرد و این همان وظیفه ای است که از هم اکنون، با در نظر داشتن چشم انداز احتمالی آتی، و با نهایت بهره برداری از امکانات و فرصت های موجود باید انجام داد.

شورای دبیری

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

چهارده آبان ۱۳۹۲

نقطه نظر میزان علنی گرایی یا مخفی کاری، حضور تاکتیکی در اتحادیه های زرد برای تأثیرگذاری بر روی پایه های آن و غیره) تغییر می دهد، ولی همچنان وظیفه اصلی و حیاتی نیروهای مارکسیست را بی تغییر باقی می گذارد. بدون مولفه رهبری انقلابی، تمامی اعتراضات - چه در سطح کارگری و چه دمکراتیک - محکوم به شکست خواهد بود، و وضعیت تشکل های کارگری ایران از دهه ۱۳۸۰ به این سو و انتخابات ریاست جمهوری امسال با وجود تجربه اعتراضات سال ۱۳۸۸، به خوبی این گفته را اثبات می کند. تجلی این رهبری انقلابی، تنها در یک «حزب پیشتاز کارگری» است. حزبی که متأسفانه غایب است و غیبت آن، بخش اعظم شکست های جنبش چپ و کارگری را رقم می زند. تنها چنین ارگان سازماندهی است که می تواند به نیروی اعتراضی جامعه سمت و سوی انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی به رهبری طبقه کارگر را بدهد. چنان چه با روی کار آمدن دولت جدید، فاز جدیدی با خصوصیات بالا آغاز شود، بدیهی است که مارکسیست های انقلابی باید نهایت بهره برداری را برای انجام این وظیفه اصلی - و با کمال تأسف به تعویق افتاده - بردارند. چه پیش و چه پس از انتخابات، این کمیته های مخفی کارگری - و نه انواع فرقه ها، احزاب و سازمان ها پرمدعا، ولی بی ربط به جنبش کارگری - بوده اند که در گوشه و کنار کشور اعتصاب، اشغال کارخانه، بستن جاده، اعمال فشار برای کسب حقوق معوقه، اخراج کارفرما و مدیر و ... را سازمان داده اند. طی سال های گذشته از دل همین مبارزات روزمره، رهبران عملی کارگری بی شماری بیرون آمده است و معدودی از آنان به تئوری

ماشین کشتار دولتی را متوقف کنید!

موج اخیر اعدام ها، و اینک اعدام فعال سیاسی «شیرکو معارفی»، پیش از هر چیز این معنی را می دهد که رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، امتیازات دلخواهش را از مذاکرات پشت پرده با غرب دریافت کرده است. بار اول که رهبر جمهوری اسلامی «جام زهر» را سرکشید، علائم آن را با کشتار وسیع زندانیان سیاسی نشان داد. این بار نیز سناریوی مشابهی در شرف وقوع است. همان طور که پیش بینی می شد، انتخاب مهره حسن روحانی برای حل اختلافات رژیم با امپریالیزم آمریکا و غرب - آن هم به طور کلی به دلیل وضعیت نابسامان اقتصادی - اجتماعی جامعه و شکاف های درونی رژیم از یک سو، و موقعیت نامناسب رژیم در سطح بین المللی از سوی دیگر - به معنی تثبیت وضعیت متزلزل رژیم بود و هر گام نزدیکی این رژیم به کشورهای امپریالیستی با چراغ سبزیهای بیشتری جهت شدت بخشیدن به سرکوب های داخلی همراه است ^(۱). این روند تازه، با دریافت اولین چراغ سبزیهای غرب، با حمله به مقر اسرای سازمان مجاهدین توسط حسن روحانی کلید خورد، و شدت هرچه بیشتر هر روزه این کشتار به همان نسبت بیانگر توافقات هرچه بیشتر رژیم با غرب است.

بار دیگر اصلاح طلبان نشان دادند که هدفشان از اصلاح جمهوری اسلامی، انطباق آن با ساختار سرمایه داری جهانی است و متقابلاً کسب اجازه برای تثبیت قدرت متزلزل خود از طریق افزایش رعب و وحشت و کشتارهای عمومی و در ملاء عام. بنابراین برای چندین بار اثبات شد که «اصلاح طلبی» در ایران، به معنی «اصلاح» آن دسته از ضعف هایی است که تثبیت قدرت

رژیم را به مخاطره می اندازد و تضعیف می کند؛ در نتیجه اگر کشتار و اعدام هنوز نتواند به قدر کافی ارباب و وحشت عمومی در جامعه ایجاد کند، اصلاح طلبی گرایشی خواهد بود که آن را به نفع افزایش دادن کشتار، اصلاح کند. حسن روحانی نیز محصول این مفهوم از اصلاح طلبی در ایران بوده است. اصلاحات روحانی به عنوان نماینده چنین جریانی، به معنی پیشروی در درون نظام سرمایه داری جهانی است، و هر یک فرد آویخته به دار، علامت او برای موفقیت نسبی در این پیشروی است.

کشتارهای اخیر جمهوری اسلامی به وضوح نشان می دهد که انتخاب حسن روحانی، هیچ گونه ارتباطی به تغییر روش جمهوری اسلامی در سطح سیاست های داخلی اش ندارد، حتا برعکس، به معنی تشدید روش های سرکوبگرانه همیشگی آن است. این تغییر، تنها مربوط به چهره رو به بیرون جمهوری اسلامی بود که با «کلید تدبیر و امید» حسن روحانی دریچه انطباق با غرب گشوده شود. اما چهره رو به درون جمهوری اسلامی، از شدت نگرانی از پیش روی جنبش های انقلابی به تصور این که گشایش هایی صورت گرفته است، به مراتب وحشیانه تر شده. اکنون تاوان اصلاح طلبی را بیش از هر کس زندانیان بی پناهی می پردازند که به صورت گروهی به بالای چوبه های دار برده می شوند.

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران ضمن محکوم کردن این کشتار معتقد است که این کشتار سیستماتیک متوقف نخواهد شد مگر با اعمال فشار به جمهوری اسلامی از طریق اتحاد عمل وسیع همه نیروهای طیف مترقی اپوزسیون (اعم از داخل و یا خارج) و جلب حمایت های وسیع بین المللی. اعتراضات پیاپی با برخورداری از

چرخش خامنه‌ای - حسن روحانی به سمت غرب و سابقه تاریخی آن

۸۷۱



خامنه‌ای روز ۲۶ شهریور ۱۳۹۲ طی ملاقاتی با فرماندهان سپاه پاسداران گفت: «من مخالف حرکت‌های صحیح دیپلماسی نیستم، بنده معتقدم به همان چیزی که سال‌ها پیش نام‌گذاری شد به نرمش قهرمانانه». در این سخنان اخیر خامنه‌ای، علاوه بر اشاره‌ی تلویحی به ضرورت عینی و راه‌چاره‌گریزناپذیر حضور جمهوری اسلامی بر سر میز مذاکره و امتیازدهی به طرف مقابل برای بقای خود در مقطع کنونی و شرایط منطقه و جهان، به روال همیشه‌عنصری محافظه‌کارانه نیز وجود داشت تا به این ترتیب نه فقط بدنه اصلی حامی او، یعنی نیروهای نظامی و شبه‌نظامی فعال در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی کلان کشور، از «وحشت» ارتباط با

پشتیبانی و کمک متحدین بین‌المللی و افشای نزدیکی رژیم به کشورهای غرب که با سکوت در مقابل این جنایت چراغ سبز نشان می‌دهند، شانس متوقف کردن ماشین کشتارهای روزانه را افزایش می‌دهد. به علاوه باید یادآوری کرد که این حملات، با هدف حمله به کل طبقه کارگر، کاهش اعتماد به نفس و به منظور ارعاب و خط و نشان کشیدن برای اعتراضات و اعتصابات کارگری در زمانی است که معاملات پشت پرده رژیم با غرب به نتیجه برسد. از این رو ضروری است که کل کارگران ایران به طور اعم و کارگران پیشرو به طور اخص اقداماتی را به هر شکل مناسب در اعتراض و واکنش به این اعدام‌ها از خود نشان دهند. چنانچه در مورد این اعدام‌ها اقدام مشترک و به ویژه اقداماتی کارگری انجام نگیرد، دست‌های رژیم برای سرکوب‌های گسترده بعدی باز خواهد ماند.

۱۵ آبان ۱۳۹۲

(۱) نگاه کنید به سرمقاله‌های «نشریه میلیتانت»، شماره ۶۲ و ۶۴؛ و همچنین «ویژه‌نامه انتخابات ۱۳۹۲»، نشر میلیتانت، شماره ۸:

<http://militaant.com/?p=2508>

(۲) <http://militaant.com/?p=2889>

غرب دچار تشتت، اختلافات و موضع گیری علیه او نشوند، بلکه خط اصلی هم در این مورد به آن ها داده شود.

به دنبال این سخنان، حسن روحانی نیز بلافاصله روز چهارشنبه ۲۷ شهریور (۱۸ سپتامبر)، طی سخنانی که در هماهنگی کامل با خط رهبری قرار داشت، در مصاحبه با شبکه تلویزیونی «ان بی سی» آمریکا لحن نامه اخیر باراک اوباما به خود را «مثبت و سازنده» توصیف کرد.

این اظهارات اخیر سران رژیم جمهوری اسلامی از یک حقیقت پرده برمی دارد و آن هم این است که رهبران جمهوری اسلامی به دنبال فراهم آوردن ملزومات و مقدمات «نوشیدن جام زهر» هستند. پیش از برگزاری انتخابات سال جاری مفصلاً اشاره شد که نارضایتی شدید عمومی در جامعه (به ویژه پس از انتخابات ۸۸)، اختلافات و صف بندی های درونی نظام (در قالب «جریان انحرافی»، «جریان فتنه» و غیره) و همین طور فشارهای فزاینده امپریالیزم در قالب تحریم ها و اثرات آن بر طبقه کارگر و همین طور کلیت دولت سرمایه داری حاکم بر ایران، مؤلفه هایی بودند که حضور گرایش به اصطلاح «معتدل» را در قدرت ضروری می کرد تا از یک سو سردرد ناشی از رویدادهای هشت ساله ریاست جمهوری احمدی نژاد در جامعه موقتاً تسکین پیدا کند و با کشاندن مردم به پای صندوق های رأی، «مشارکت» آن ها به جهان نمایش داده شود، و از سوی دیگر جناح های متخاصم نیز فرصت تنفسی برای کاهش اختلافات و آشتی با یکدیگر پیدا کنند، و مهم تر از آن رژیم خود را از مخمصه شرایط بین المللی اش تاحدودی نجات دهد.

این ها نکاتی است که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، طی مصاحبه ای تلویزیونی در اواخر اردیبهشت ۱۳۹۲ برجسته کردیم:

«اسد امروز زیر فشار است و امکان این هست که تغییری در نظام سوریه به وجود بیاید و این حکومت تغییر کند، یا خود اسد کنار گذاشته شود و یا اصولاً سرنگون گردد. و واضح است که با رفتن اسد هیئت حاکم در داخل ایران بسیار نگران شده است. نگران از این که پس از رفتن اسد نوبت خود رژیم جمهوری اسلامی فرا خواهد رسید. یعنی امکان این که تغییر حکومت از طریق دخالت اسرائیل و یا حملات نظامی و یا فشارهای امریکا باشد، بسیار زیاد خواهد شد. از سوی دیگر، یکی دیگر از دولت های متحد رژیم، دولت چاوز در ونزوئلا بود که چاوز هم فوت کرد و معلوم نیست که اصولاً جایگزین چاوز همان سیاست ها را دنبال کند؛ به هرحال دولت چاوز بسیار خوشحال هم هست از این که فروش نفت ایران کم شده و او جایگزین ایران گردیده است.

در نتیجه ایران در یک سال گذشته در انزوای بسیار شدیدی قرار گرفت و این انزوا منجر به این شد که تمام سران مملکت نگران گردند (چه اصلاح طلبان و چه اقتدارگرایان). به نظر من اصولاً باند خامنه ای در واقع نگران از دست دادن قدرت شد. از این زاویه است که این ها با محاسباتی که کردند و با توجه به ماهیتی که سلسله مراتب روحانیت در سیصد سال گذشته داشته- یعنی همیشه دلالی و چانه زنی بین شاهان و دربار و تجار و مردم- تصمیم به عقب نشینی گرفتند و این عقب نشینی به این مفهوم است که امتیازاتی به غرب دهند و به این

ترتیب این مسأله را فیصله دهند. یعنی جلوی حمله نظامی و فشارهای مضاعفی را که بر ایران وارد می آید و کل نظام را در مخاطره سرنگونی قرار می دهد، بگیرند.



در نتیجه به نظر من رژیم از یک سال پیش تصمیم گرفت که چرخش در جهت سازش با غرب انجام دهد. واضح است که برای این چرخش، باید مهره ای پیدا می کردند که در این انتخابات بتواند این چرخش را با سهولت انجام دهد، همچنین وحدتی در هیئت حاکم ایجاد کند. بنابراین این مهره نمی توانست از خود اقتدارگرایان باشد، چون تمام پروژه های احمدی نژاد به عنوان نماینده اقتدارگرایان در دو دوره پیش شکست خورد. این مهره برای چرخش، از اصلاح طلبان، یعنی کربوبی و موسوی هم نمی توانست باشد. چون نقداً تبلیغات سوء بسیاری از سوی رژیم علیه شان در سطح جامعه صورت گرفته، مبنی بر این که «فتنه گر» بوده اند و غیره. بنابراین، تنها مهره ای که می توانست این چرخش را صورت بدهد کسی بود که مابین این دو گرایش باشد، و این مهره یکی رفسنجانی بود که کنار گذاشتند و (به دلایلی) رد صلاحیت شد؛ و دیگری مهره

ای بود نزدیک به و مشابه با رفسنجانی، یعنی حسن روحانی. این شخص اکنون در مقامی قرار گرفته که بهترین شخص برای سازماندهی این چرخش است.

می توان گفت که به شکل خیلی دقیقی مهندسی برای تغییر سیاست رژیم به سمت و سوی امریکا و غرب و معامله برای برون رفت از بن بست، و جلوگیری از خطر سرنگونی توسط غرب، صورت گرفته است.»

با این حال هنوز خُماری «پیروزی»، از سر بخشی از «چپ» مدافع دفاع «تاکتیکی» از یک جناح بورژوازی در مقطع انتخابات نپزیده، و بروز علائم چرخش رژیم به سوی غرب (از جمله آزادی نمادین شماری از زندانیان سیاسی طی روزهای اخیر) هم به عاملی برای تداوم این خُماری مبدل شده. فارغ از این که برای مارکسیست های انقلابی، تحریم انتخابات - به خصوص انتخابات برای ساختن دولت سرمایه داری - در هر شرایطی، اعم از دموکراتیک یا استبدادی، یک اصل مفروض است، و هر عملی که در ارتباط با عملی کردن و فراگیر نمودن این تحریم صورت گیرد، یک «تاکتیک» به شمار می رود، «پیروزی» هم امری محسوب می شود که باید مابه ازای مشخص خود را در جنبش داشته باشد (در واقع چرخش توازن قوا به سمت طبقه کارگر و دیگر اقشار تحت ستم در مبارزات خود و کسب امتیاز در نتیجه اعمال فشار از پایین مصادیق پیروزی محسوب می شود، و نه مانورهای رژیم برای کسب اعتبار در سطح بین المللی).

نتیجه انتخابات ۹۲ و جهت گیری های اخیر سردمداران رژیم در برابر غرب، بیش از آن که حاصل «تاکتیک» ها و «تحلیل های مشخص» این طیف «چپ» و یا اراده

سابقه جهت گیری اخیر حسن روحانی به غرب

مصاحبه نشریه میلیتانت با رفیق مازیار رازی

میلیتانت: با درود رفیق مازیار؛ همان طور که مطلع هستید، ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۳ ما شاهد سخنرانی حسن روحانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد بودیم. گفته می شود این نخستین بار است که رژیم چین جهت گیری ای به سمت غرب داشته است. آیا این درست است؟ ممکن است توضیح دهید که سابقه روابط متقابل رژیم و غرب در پیش به چه صورت بوده است؟

مازیار رازی: گرچه جهت گیری کنونی به ویژه پس از انتخاب حسن روحانی یک مهندسی از بالا برای تبانی با امپریالیزم بوده است، اما این موضع از سال ها پیش در سیاست های رژیم مشهود بوده است و به خودی خود تازگی ندارد. برای نمونه بیش از ۸ سال پیش در زمان ریاست جمهوری جرج بوش، در ۱۷ بهمن ۱۳۸۴، زمانی که اکثر سازمان های اپوزیسیون از «حمله نظامی قریب الوقوع» آمریکا صحبت به میان آورده و مسأله «جنگ» را عملاً به بهانه ای برای سازش طبقاتی مبدل کرده بودند (موضعی که کماکان تا همین اواخر نیز در میان این طیف وجود داشته است)، ما در مقاله ای درباره تهدیدهای آقای بوش و جنگ «قریب الوقوع» نظامی آمریکا چنین نوشتیم:

«بر خلاف گفتار بوش انگیزه اصلی برای تهاجمات نظامی به عراق (و احتمالاً ایران) به ارمنان آوردن «دموکراسی» و آزادی نیست! «دموکراسی» تحمیلی بر عراق را مشاهده کردیم! یکی از انگیزه های مهم

مردم باشد، نتیجه منطق هیئت حاکم جمهوری اسلامی در واکنش به مشکلات داخلی و خارجی اشاره شده در بالا بوده است. چه در غیر این صورت نیز مانند سال ۸۸ فارغ از تحلیل ها و تاکتیک های آن ها یا رأی جامعه، برای حفظ مهره خود، دست به سرکوب و تقلبات گسترده می زد.

این مسیری است که جمهوری اسلامی، در کلیت خود، باید می پیمود و در گذشته نیز بارها از سوی ما مورد تأکید قرار گرفته بود. به همین جهت، با توجه به رویدادهای اخیر جمهوری اسلامی در صحنه بین المللی، خوانندگان نشریه میلیتانت را به مقاله زیر که در تیرماه ۱۳۸۷ نگارش یافته است، رجوع می دهیم:

در حاشیه ایجاد دفتر دیپلماتیک آمریکا در ایران

<http://militaant.com/?p=1117>

حمله نظامی آمریکا به خاک عراق (و حمله احتمالی به ایران) دسترسی به منابع نفتی این کشورها است. شرکتهای نظیر اسو، تکزاکو، هالی برتون (که «دیک چینی» معاون رئیس جمهور آمریکا حدود ۶۰۰ هزار دلار در سال از آن شرکت حقوق می گیرد) و سایر شرکت های نفتی از توفیق این تهاجم نظامی ذینفع بوده و درآمد نفتی خود را برای سال های سال افزایش خواهند داد. اما علت اصلی حمله نظامی، صرفاً «نفت» نیز نیست. انگیزه اصلی را بایستی در بحران اقتصادی عمیق نظام امپریالیستی آمریکا جستجو کرد.

اقتصاد آمریکا از بهار سال ۲۰۰۰ (۱۸ ماه پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر)، پس از یک دهه رونق اقتصادی، دچار بحران عمیقی شد. نشانه این بحران اقتصادی در سقوط تدریجی شاخص بازار بورس «نسدک» (Nasdaq) که شامل سهام بسیاری از شرکت های تولیدی به ویژه کامپوتری می شود، نمایان شد؛ همچنان «داو جونز اینداستریال (Dow Jones Industrial) زیر ضرب بحران اقتصادی رفت. شاخص بورس نسدک تا سال ۲۰۱۱ در حدود ۳ تریلیون دلار از ارزش خود را از دست داد. امروز این رقم به ۴ تریلیون دلار رسیده است. بسیاری از سهام داران، سرمایه های کلان خود را از دست دادند. تولید صنایع بزرگ سیر نزولی را آغاز کرده و بیکاری بی سابقه ای گریبان کارگران و کارکنان کارخانه ها و شرکت ها را گرفته است. میزان بیکاری، چند ماه پیش از سپتامبر ۲۰۰۱، از ۳ به ۵ درصد افزایش

یافت. تنها در مدت دو سال ریاست جمهوری بوش ۲ میلیون نفر بیکار شدند. این ارقام حداقل در دو دهه گذشته بی سابقه بوده اند.

دوره اخیر، پایان دوره «طلایی» سیاست های «نئو لیبرال» جناح محافظه کار را نشان می دهد، که توسط ریگان آغاز شده و در دوره بوش پدر ادامه یافته و پس از فروپاشی شوروی تحکیم یافته بود. اما با آغاز دوره بحران اقتصادی، تمام نقشه های درازمدت دولت آمریکا به بن بست رسید. در نتیجه، در دوره پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر، نظریه پردازان هیئت حاکم آمریکا دست به کار شده تا سیاست های «نوینی» را برای حل این بحران عمیق اقتصادی ارائه دهند. اما سیاست های طرح شده، چندان نوین نیز نبودند. این ها سیاست هایی بودند که از دو دهه پیش و به ویژه پس از فروپاشی شوروی از سال ۱۹۹۰ در میان هیئت حاکم آمریکا در جریان بوده است. آن چه امروز «دکترین بوش» نام گرفته است؛ ریشه در این نظریات دارد.

جناح «محافظه کاران نوین» یا جناح «شاهین» که امروز کل مقام های اجرایی هیئت حاکم را در کابینه بوش در دست گرفته، از دهه پیش بر این باور بود که برای جلوگیری از بحران های اقتصادی نظیر ۱۹۳۰ در آمریکا، می بایستی پس از دوره جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق، به شکل یک سویه (unilateral) به مسایل جهان برخورد کرد. مهره های اصلی این نظریه افرادی مانند پال والفوویچ (نظریه پرداز اصلی) - معاون دونالد رامسفیلد؛ ریچارد

چینی - معاون رئیس جمهور؛ دونالد رامسفیلد - وزیر دفاع؛ ریچارد پرل - مشاور رئیس جمهور؛ کاندولیزا رایس - وزیر امور خارجه؛ هستند. این باند سیاسی در مقابل جناح "کبوتر" که مدافع برخوردی متعادل و چندین سویه (multilateral) به مسایل جهانی بودند، قرار گرفت.

این نظریات توسط این باند از سال ۱۹۹۱ به شکل علنی ارائه شد. برای نمونه ریچارد چینی، وزیر دفاع وقت در کابینه بوش پدر، خطاب به کمیسیون دفاع سنا در ۲۱ فوریه ۱۹۹۱ در آستانه حمله نظامی به عراق چنین اظهار داشت: "این جنگ پیش درآمدی بر نوع منازعاتی است که ما احتمالاً در عصر جدید با آن سروکار خواهیم داشت... غیر از آسیای جنوب غربی، ما در اروپا، آسیا، اقیانوس آرام و آمریکای لاتین و مرکزی نیز منافع عمده ای داریم. ما باید سیاست ها و نیروهای خود را به شکلی سازمان دهیم که قادر باشند در آینده از بروز چنین خطرات منطقه ای جلوگیری کرده و یا سریعاً آنان را سرکوب کنند."

گرچه این نظریات در آستانه جنگ فوریه ۱۹۹۱ و دوره شکوفایی اقتصادی آمریکا تعیین کننده نبود؛ اما در اواخر دهه ۱۹۹۰ با آغاز بحران اقتصادی، این نظریات تقویت گشته و در سال ۲۰۰۰ جورج بوش با تقلب انتخاباتی آشکار برای اجرای سیاست های این جناح انتخاب شد. اتفاق ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در واقع مانند هدیه ای بود که به منظور به اجرا گذاشتن سیاست هایی که طی بیش از یک دهه تدارک دیده شده بود، از آسمان نازل شد. چنان چه بن لادن ۱۱

سپتامبر را سازمان داده باشد؛ بیشترین خدمت را برای اجرای برنامه های این باند، انجام داد.

پس از ۱۱ سپتامبر همان مواضع، اکنون به عنوان نظریات رسمی دولت آمریکا در سندی تحت عنوان "استراتژی امنیت ملی ایالات متحد آمریکا" به این صورت فرموله شد:

۱- حفظ و تأمین هژمونی بلامنازع نظامی آمریکا در جهان به عنوان تنها ابر قدرت نظامی.

۲- آمادگی مطلق دولت آمریکا برای حمله نظامی "پیشگیرانه" علیه هر کشور و نیرویی در جهان که امنیت و منافع ملی آمریکا را به مخاطره می اندازد.

۳- معافیت آمریکایی ها در خارج از آمریکا از هرگونه محکومیت جنایی بین المللی.

تهاجم به خاک افغانستان و پس از آن عراق، آغاز اجرایی این برنامه را در سطح جهانی به نمایش می گذارد. تهدیدات به حمله نظامی احتمالی به ایران نیز بر مبنای این سیاست است.

بودجه نظامی دولت آمریکا در راستای تحکیم این سیاست طرح ریزی شده است. بودجه نظامی آمریکا از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا به امروز نزدیک به ۱۶۰ میلیارد دلار افزایش یافته است. با درخواست یک بودجه ۷۵ میلیارد دلاری از کنگره آمریکا در ۲۵ مارس ۲۰۰۳، این رقم به ۳۵۹ میلیارد دلار رسیده است، و به احتمال قوی در ماه های آینده با انتخاب مجدد بوش، به چند برابر آن خواهد رسید. در عین

واضح است که برای متعادل کردن وضعیت به نفع خود، امپریالیزم باید با دو روش و یا دو زبان با رژیم برخورد کند. زبان ملایم، که تاکنون توسط دول اروپایی به ویژه سه دولت بریتانیا، فرانسه و آلمان، اتخاذ شده و ادامه دارد. و زبان قلدر منشی و زور که توسط بوش ابراز می‌گردد. در واقع اختلاف اساسی بین دولت آمریکا و دول اروپایی بر سر وضعیت ایران وجود ندارد (اختلافات، تاکتیکی و جرئی هستند). این دو روش هر دو برای هدایت کردن رژیم ایران به صراط مستقیم طراحی شده‌اند.» («آیا تهدید بوش علیه ایران واقعی است؟»، مازیار رازی، ۱۷ بهمن ۱۳۸۴ - رجوع شود به نشر کارگری سوسیالیستی)»

همچنین در مقاله ای به تاریخ ۲۲ تیر ۱۳۸۵ چنین نوشتیم:

«... پس از تجربه فاجعه آمیز در عراق، تناسب قوا به ضرر غرب تغییر کرده است و یک حمله نظامی توسط آمریکا و متحدانش نمی‌تواند در دستور کار قرار گیرد. دولت آمریکا برای مدت طولانی مجبور است در عراق باقی بماند و به اندازه کافی توان یک حمله نظامی به ایران را ندارد. در واقع می‌توان اذعان داشت که در سطح جهانی تناسب قوا به ضرر امپریالیزم آمریکا است. اقدامات ضد امپریالیستی دولت چاوز در ونزوئلا و انتخاب اخیر اوو مورالس در بولیوی همه نشانگر به بن بست رسیدن سیاست های دولت بوش برای "حل مشکلات جهان" و استقرار "دموکراسی" (!) است.»

حال مجتمع های نظامی و شرکت های صنعتی - نظامی نقداً دست به کار شده‌اند. شرکت هایی نظیر نورت روپ، لاکهید، جنرال دینامیک و بوئینگ، تولیدات نظامی خود را افزایش داده‌اند.

آیا حمله نظامی به ایران قریب الوقوع است؟ گرچه تمایل ذاتی دولت بوش بر اساس جنگ افروزی و تهاجمات نظامی بنا شده است؛ اما بر خلاف گرایش های بورژوا و خرده بورژوایی اپوزیسیون که از ابتدای قیام بهمن ۱۳۵۷ برای ارسال قشون از سوی آمریکا و جایگزین کردن آخوند ها با یک رژیم طرفدار غرب روزشماری کرده‌اند، دولت آمریکا همواره ترجیح داده است که با رژیم سرمایه داری (آخوندی) ایران به توافق برسد. زیرا بدیل بورژوایی بهتری وجود نداشته است. سلطنت طلبان و وابستگان به رضا پهلوی که از اعتبار سیاسی کافی در ایران برخوردار نبوده (هرچند هم فریاد سوسیال دموکرات شدن و وحدت با سایرین را بکشند). مَهر و نشان رژیم شاهنشاهی و ساواک و شعبان بی مخ ها بر پیشانی آن ها برای همیشه حک شده است. مجاهدین که هیچ گاه به یک بدیل بورژوایی مبدل نشدند و قمار سیاسی آن ها در مورد وابسته کردن خود به رژیم صدام مفتضحانه با شکست روبه رو شد. اصلاح طلبان نیز بی رمق و بی عرضه از آب در آمدند. گرچه دولت آمریکا همه این بدیل ها را برای روز مبادا نگاه داشته، اما چشم انداز اصلی آن معامله با خود رژیم جمهوری اسلامی است.

امپریالیستی جدا نیست. دولت سرمایه داری ایران بخشی از نظام سرمایه داری جهانی است که با وجود جنگ های زرگری و بی ارتباط با منافع کارگران میان آنان، نهایتاً با یک دیگر سازش خواهند کرد...» («بحران سیاسی ایران و راه حل ها»، مازیار رازی، ۲۲ تیر ۱۳۸۵، سایت دیدگاه).

در واقع چرخش اساسی دولت ایران نسبت به دولت آمریکا به سال های پیش از دوره احمدی نژاد بر می گردد. بلافاصله پس از اشغال خاک عراق توسط دولت آمریکا، اقتدار گرایان چرخشی در سیاست خود نسبت به دولت آمریکا نشان دادند. در رأس این چرخش سیاست رفسنجانی قرار گرفته بود. فصلنامه «راهبرد» که از سوی مرکز تحقیقات استراتژیک وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام ایران منتشر می شود، در نخستین شماره خود پس از اشغال عراق، طی مصاحبه ای ۲۴ صفحه ای با اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس این مجمع، به نقش مجمع در حل مشکلات میان ایران و آمریکا پرداخته بود. او در این مصاحبه ذکر می کرد که «ما به عنوان مسلمان هیچ مشکلی نداریم که هریک از مسائل خارجی را که گریبانگیر ماست حل کنیم ... ما اصلی در اسلام داریم و آن تقدم مصلحت اقوا بر مصلحت ضعیف است ... اصلاً مجمع تشخیص مصلحت از این خاستگاه به وجود آمده است.» وی ضمن اشاره به نظریه خمینی مبنی بر این که نماز و روزه را هم می توان به خاطر مصلحت نظام تعطیل کرد، ادامه می داد: «این که بیاییم کشورمان را به خطر بیندازیم و خیال کنیم داریم اسلامی عمل می کنیم، اسلامی نیست.» وی در این مصاحبه اذعان کرد

اکنون مسأله روشن است که سناریوی محتمل و در دستور روز دول غربی نه می تواند حمله نظامی باشد (این موضوع را رژیم ایران به درستی تشخیص داده است) و نه تحریم اقتصادی مؤثر. تحریم اقتصادی تصمیم دشواری به نظر می رسد، زیرا کشورهایی همچون روسیه، چین، هند و ژاپن چندان تمایلی به این که قراردادهای کلان نفت و گاز خود را با ایران بر هم بزنند نشان نمی دهند، به خصوص روسیه که اخیراً نیز قرارداد تسلیحاتی یک میلیارد دلاری با ایران بسته است.

بر خلاف برخی از نیروهای اپوزیسیون که حمله نظامی آمریکا را واقعی دانسته و برخی دیگری فرجی در راستای رهایی از شر دولت کنونی می دانند، این اقدام بنا بر وضعیت کنونی کاملاً غیر محتمل است. اما حتی در صورت بروز چنین اتفاقی، کارگران و زحمتکشان ایران به هیچ وجه از حمله نظامی غرب به ایران نفعی نخواهند برد. امپریالیزم و به ویژه امپریالیزم آمریکا هیچ گاه برای به ارمغان آوردن «آزادی و دموکراسی» به کشورهای جهان حمله نکرده است. اشغال عراق تجربه بسیار خوبی از سیاست های «انسان دوستانه» دولت بوش در منطقه است. وضعیت مردم زحمتکش عراق روز به روز رو به وخامت گرویده است. زحمتکشان ایران در صورت بروز چنین اتفاقی باید به ساختن یک جبهه سوم در مقابل دولت سرمایه داری ایران از یک سو و امپریالیزم از سوی دیگر مبادرت کنند. برای کارگران ایران مبارزات ضد سرمایه داری از مبارزات ضد

کرد. مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۸۱ چراغ سبز را به دول غربی برای سرمایه گذاری در ایران (بدون محدودیت) نشان داد. البته سرمایه داری جهانی از روز نخست سقوط حکومت «شاهنشاهی» در ایران و انقلاب بهمن ۱۳۵۷، در تدارک بازگشت اقتصاد ایران به نظامی مترادف با قوانین سرمایه داری جهانی بوده است. تحریم های اقتصادی، جنگ افروزی از طریق تحریک صدام حسین و در اختیار قرار دادن سلاح های سبک، سنگین و شیمیایی در اختیار دولت وی برای مقابله با ایران، تقویت جناح های «معتدل»، «اصلاح طلب» در درون هیئت حاکم و غیره، همه دال بر سیاست فوق بوده است. آن چه سرعت بازسازی یک سرمایه داری مدرن را همواره به تعویق می انداخت، ناهماهنگی جناح «اقتدارگرا» با جناح دیگر بود. به عبارت دیگر آنچه از انقلاب توده ای ۱۳۵۷ به دست آمد حفظ همان دولت سرمایه داری شاهنشاهی بود همراه با تغییر یک حکومت پادشاهی دیکتاتوری به یک حکومت آخوندی دیکتاتوری. بدیهی است که شکل حکومتی آخوندی با دولت سرمایه داری خوانایی نداشته و همواره از درون رژیم یک گرایش «اصلاح طلب» برای منطبق کردن شکل حکومتی با دولت سرمایه داری بروز کرده است. و ریشه تمامی تناقضات درونی هیئت حاکم نیز تا به امروز در این امر نهفته است.

امروز با روی کار آمد جناح به اصطلاح «میان رو» و «معتدل» که در واقع برای پُر کردن شکاف میان سایر جناح های رقیب بورژوازی در شرایط حادث داخلی و خارجی نظام در کلیت خود به میدان آورده شده، این سد

که دستگاه سیاست خارجی ایران به دلیل کم تجربگی دست اندرکارانش در موارد زیادی فرصت هایی را از دست داده اما اکنون به شرایطی رسیده است که مسائل سیاسی دنیا را می فهمد و می تواند تجزیه و تحلیل کند!

میلیتانت: پس در دوره احمدی نژاد سیاست تندروانه او بر سر چه بوده است؟

مازیار رازی: بدیهی است که سخنان «تند» احمدی نژاد، در دوره پیش، عمدتاً به منظور عوامفریبی و کسب رضایت پایه های حزب الله رژیم در ایران و منطقه طراحی شده بود. دولت احمدی نژاد از یک سو برای جلب پایه های حزب الله در منطقه با بن لادن (القاعده) در رقابت قرار داشته و از سوی دیگر طریق این عوامفریبی ها می توانست دولت خود را در عراق، فلسطین، افغانستان و سوریه، به عنوان «رهبر» حزب الله و جهان «اسلام» علیه دول غربی نشان دهد. از سوی دیگر در ایران فشارهای گرایش های حزب الله و بسیجی (الله کرم ها و مصباح یزدی ها) احمدی نژاد را برای حفظ پایه های خود وادار به این نوع عوامفریبی ها می کرد.

اما، علت اصلی جدال هسته ای بین دولت احمدی نژاد، در دوره پیش، و دول غربی ریشه در جایی دیگری داشت. مسأله اصلی ریشه در بحران اقتصادی ایران در سه دهه پیش از آن بود. جنگ ۸ ساله با عراق و محاصره اقتصادی بیش از دو دهه اقتصاد ایران را چنان دگرگون کرد که رژیم خطر از دست دادن قدرت خود را چند سال پیش درک کرد و جهت گیری به سوی غرب را آغاز

*اردیبهشت ۱۳۸۶: خامنه ای، روز چهارشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۶، اعلام کرد که ایران با آمریکا درباره عراق مذاکره خواهد کرد. خامنه ای گفت: «وزارت خارجه ایران به درخواست دولت عراق تصمیم گرفت در یک گفت و گوی رو در رو با آمریکایی ها، مسئولیت و وظایف آنان را در قبال امنیت عراق یادآوری و با آن ها اتمام حجت کند.» او ادامه داد که آمریکایی ها برای گفت و گو با ایران درخواست کتبی داده اند. خامنه ای تغییر در سیاست های ایران در قبال آمریکا را رد کرد و گفت: «کسانی که تصور می کنند جمهوری اسلامی، سیاست منطقی و صد در صد قابل دفاع خود را در نفی مذاکره و ارتباط با آمریکا تغییر می دهد، سخت در اشتباه است.»

در همان مقطع احمدی نژاد در جریان سفر به امارات در پاسخ به سؤال یک خبرنگار مصری در خصوص روابط ایران و مصر گفت: در مورد رابطه با مصر به طور قاطع به دنبال تجدید روابط هستیم و اگر دولت مصر اعلام آمادگی کند، در اولین فرصت سفارت ایران را در این کشور دایر خواهیم کرد. احمدی نژاد برقراری رابطه رسمی ایران و مصر را به نفع دنیای اسلام دانست و گفت: دو ملت شدیداً به هم علاقه مند هستند و مصر سرمایه بزرگی برای دنیای اسلام است (ایرنا چهارشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۶). لازم به ذکر است که دولت مصر بدون توافق با آمریکا چنین ارتباطی را ایجاد نمی کرد.

اساسی از سر راه کنار رفته است. سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند. تدارک برای این زمینه سازی ها و تسهیلات، از سال های پیش آغاز شده، و در اجلاس ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ (۲۷ خرداد ۱۳۸۱) سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ، رسمیت یافت و دوره اول مذاکرات رسمی از دسامبر ۲۰۰۲ آغاز شد. تا به امروز بسیاری از شرکت های اروپایی در ایران سرمایه گذاری کرده اند. وقفه های کوتاه تنها برای اعمال فشار بر رژیم بوده که این نیز با توافقات جدید به زودی به پایان می رسد.

از سوی دیگر، پس از تجربه فاجعه آمیز در عراق تناسب قوا به ضرر غرب تغییر کرد و یک حمله نظامی توسط آمریکا و متحدانش نمی توانست در دستور کار قرار گیرد. دولت آمریکا برای مدت طولانی مجبور بود در عراق باقی بماند و به اندازه کافی توان یک حمله نظامی به ایران را نداشت. در واقع می توان اذعان داشت که در سطح جهانی تناسب قوا به ضرر امپریالیزم آمریکا بود.

در دور نخست ریاست جمهوری احمدی نژاد نیز این جهت گیری آشکارتر و محکم تر به پیش رفت. احمدی نژاد و خامنه ای با وجود زبان تهدید آمیزشان علیه اسرائیل و آمریکا، گام هایی عملی برای نزدیکی به دولت آمریکا برداشتند. در این جا تنها به چند نمونه در سال ۱۳۸۶ اکتفا می شود:

پیش از این تاریخ در عراق بازداشت کرده بود، تحویل مقام های قضایی عراق دهد یا در غیر این صورت آن ها را آزاد کند. پنج مقام ایرانی که آمریکا آن ها را متهم به خرابکاری می کرد، روز ۱۱ ژانویه ۲۰۰۷ در پی یورش نیروهای آمریکایی به دفتر نمایندگی ایران در شهر اربیل در ناحیه کردنشین شمال عراق دستگیر شده بودند. ایران آن ها را «دیپلمات» معرفی می کرد، اما ارتش آمریکا می گفت که آن ها عوامل مرتبط با سپاه پاسداران هستند که به شورشیان عراقی کمک می کرده اند (بی بی سی ۲۶ تیرماه ۱۳۸۶)

* مراد ۱۳۸۶: احمدی نژاد با نماینده مستقیم «سیا» آقای کرزای وارد مذاکره نزدیک شد. لازم به ذکر است که آقای کرزای دو هفته پیش از دیدار با احمدی نژاد، با آقای بوش در آمریکا ملاقات داشته است و محققاً چراغ سبز را از وی برای ملاقات با احمدی نژاد دریافت کرده بود.

مواضع رسمی دولت احمدی نژاد، در پیش، با تأیید خامنه ای مشخصاً در سال های پیش به طور پیگیر و سیستماتیک در راستای تدارک برقراری رابطه نزدیک با ایالات متحده، منتها از موضع بالا برای کسب امتیاز در مذاکرات بوده است. تنها این وقایع آشکار و روشن برای کسانی پنهان و تاریک باقی مانده است که یا از تحلیل وقایع سیاسی و جهانی عاجزند و یا تمایلات ذهنی و باطنی خود را بر واقعیت های عینی الویت می دهند.

* تیر ۱۳۸۶: آقای هشیار زیباری، وزیر خارجه عراق در گفتگو با خبرگزاری ها گفت که به زودی سفیران ایران و آمریکا در عراق بار دیگر در بغداد به گفتگو می نشینند و مقامات عراقی نیز در این نشست آنان را همراهی خواهند کرد. آمریکا نیز آمادگی خود را برای آغاز دور تازه ای از مذاکره اعلام کرده و در ایران، منوچهر متکی وزیر امور خارجه این کشور گفته بود که در صورتی که آمریکایی ها رسماً از طریق سفارت سوئیس در تهران درخواست مذاکره با ایران بدهند، دولت ایران به درخواست آنان پاسخ مثبت خواهد داد و احتمال گفتگو با آمریکا در آینده نزدیک وجود دارد. (بی بی سی ۲۷ تیر ۱۳۸۶).

و باز در همان تاریخ کمیسیون دفاعی مجلس عوام انگلیس در گزارشی درباره عملیات نظامیان این کشور در افغانستان خواستار «گفتمان سازنده» و «اعتمادسازی» غرب با ایران برای کمک به حل مشکل جاری افغانستان شد. در این گزارش علاوه بر استقبال از نقش ایران در مبارزه با قاچاق مواد مخدر از مرز مشترک با افغانستان و مشارکت ایران در طرح های توسعه غرب این کشور آمده بود: «این موارد بر نیاز عاجل غرب به ویژه ایالات متحده و بریتانیا به انجام گفتمان سازنده و اعتمادسازی در روابط، با بخش های دولت ایران و شاخه های آن تأکید دارد» (ایرنا، ۲۷ تیر ۱۳۸۶).

به همین ترتیب در تیرماه سال ۱۳۸۶، سازمان دیده بان حقوق بشر از وزارت دفاع آمریکا خواسته بود که پنج تن از وابستگان به رژیم را که از حدود هفت ماه

داری «مدرن» و منطبق به سیاست های بانک های جهانی و نظام سرمایه داری جهانی در دستور روز سرمایه داری ایران قرار گرفته است. این روند به مفهوم تداوم سرمایه گذاری های خارجی به ایران خواهد بود. سرمایه داری بین المللی در دوره آتی با وارد کردن وسایل یدکی، تعلیم دادن تکنیسین ها و تکنوکرات ها، مدیران حرفه ای، وارد صحنه بکر اقتصادی ایران خواهد شد. البته این روند ساده و خطی و بدون دردسر نخواهد بود. همانند دوره پیش ناهنجاری هایی به دنبال خواهد داشت (ما در این جا در مورد زمان تحقق فوری این تحول صحبت نمی کنیم، بلکه تحلیلی در مورد روند - ناهنجار و درازمدت - رابطه دولت ایران با دول غربی سخن به میان می آوریم).

به گردش افتادن چرخ های کارخانجات، همراه است با اشتغال کارگران در سطحی عالی تر و منظم تر از گذشته. در ابتدا با اشتغال کارگران، به تدریج نا اطمینانی و نا امنی شغلی (ترس از دست دادن شغل) در میان کارگران کاهش یافته، و این روند به نوبه خود اعتماد به نفس در میان کارگران را تقویت خواهد کرد. اما این روند به این جا خاتمه نخواهد یافت. سرمایه داری نوپا و مدرن که سال های سال به علل مختلفی نظیر جنگ، سرکوب، سیاست های اشتباه اقتصادی و ندانم کاری های سران رژیم از معرکه عقب افتاده است، برای جبران عقب افتادگی، مجبور به اعمال شدت «کار» خواهد شد. ماشین آلات نوین و پیشرفته، مدیران تحصیل کرده و وارد به امور مدیریت، برنامه ریزی های «عقلایی» اقتصادی، شدت کار را در میان کارگران افزایش داده و در نتیجه

حتی اقدامات رژیم ایران در اواخر دور دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد، مانند برگزاری مانور ده روزه در تنگه هرمز (رزمایش مدافعان ولایت ۹۰)، به دنبال رویدادهای مهم دیگری نظیر آغاز دور جدید تحریم ها با محوریت بانک مرکزی و صنایع نفتی - پتروشیمی جمهوری اسلامی، انفجار تأسیسات نظامی سپاه در بیدگنه و وقوع انفجاری مشابه در اصفهان، حمله به سفارت بریتانیا، اعلام تصرف هواپیمای جاسوسی آر کیو ۱۷۰ آمریکا در ایران، ترور دانشمندان صنایع هسته ای و غیره، مجدداً بحث «حمله نظامی» را در صدر اخبار آورد. منتها باز در همان مقطع هم تأکید داشتیم که این ها صرفاً نشانه های «جنگ سرد» است.

اما افزایش تحریم ها و به ویژه تدارک برای تغییر رژیم اسد به مثابه تنها متحد رژیم جمهوری اسلامی در منطقه، موقعیت رژیم را در چانه زنی پایین آورد، و آن را وادار به برقراری مناسبات مسالمت جویانه تر با امپریالیزم نمود. برآیند این تغییرات، روی کار آوردن حسن روحانی به عنوان نماینده گرایش محافظه کار و مورد توافق سایر جناح های رژیم بوده است.

میلیتانت: در وضعیت کنونی چه تغییری در وضعیت جنبش کارگری حاصل می گردد؟

مازیار رازی: همان طور که پیش از انتخابات ریاست جمهوری امسال عنوان کردیم، در چنین وضعیتی (حسنه شدن روابط غرب با دولت سرمایه داری ایران در آینده نه چندان دور)، جنبش کارگری ایران وارد مرحله نوینی از حیات سیاسی خود می گردد. احیای یک نظام سرمایه

مسأله اساسی است. این امر شدنی نیست مگر با حضور فعال کارگران در صحنه سیاسی و رعایت دموکراسی کارگری توسط تمامی فعالان کارگری. برای مداخله مؤثر در جنبش کارگری؛ تدوین یک برنامه عمل کارگری متکی بر مطالبات دموکراتیک و صنفی و انتقالی کارگران در دستور روز قرار می گیرد.

برخلاف نظرگاه سردمداران دولت سرمایه داری، کارگران ایران به زانو در نیامده اند. پراکندگی و بحران سیاسی (نبود رهبری در درون جامعه و انحرافات سیاسی و تشکیلاتی) وجود دارد؛ اما کماکان مبارزات کارگری و ضد استبدادی ادامه یافته است.

زحمتکشان ایران هم تجربه تاریخی (انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷) و هم تجربه تشکیلاتی را دارند. هیچ یک از قشرهای تحت ستم جامعه و حزب های مختلف سیاسی اپوزیسیون در چنین موقعیتی نیستند.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران بیش از هر چیز، بیانگر آغاز یک دوره مداخله توده های میلیونی در تعیین سرنوشت نظام اجتماعی بود. طبقه کارگر بدون هیچ تجربه قبلی و از درون سال ها اختناق دیکتاتوری نظامی «شاهنشاهی»، دخالتی انجام داد که از نظر وسعت و عمق، در نوع خود بی نظیر بود. انقلاب ۱۳۵۷ نمونه بارزی بود از اینکه چگونه یک جنبش توده ای در جریان تکاملش می تواند قدرت سیاسی و نظامی یک دیکتاتوری وحشی بورژوازی متکی بر امپریالیزم را درهم کوبد. چه کسی یک سال پیش از سرنگونی نظام شاه، که از حمایت کامل نظام امپریالیستی به ویژه دولت آمریکا

کارگران را محکوم به تحمل استثمار مضاعف خواهد کرد. استثمار مضاعف، همراه با اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر، خود نشانگر مرحله نوینی از مبارزات کارگری است.

برای نخستین بار در بیش از دو دهه حاکمیت سرمایه داری، تضاد «کار» و «سرمایه» به شکلی ملموس تر و مشخص تر از پیش ظاهر می گردد. همچنین ابزار کار سرمایه داران و کارگران نیز تغییر خواهد کرد. اگر در گذشته تحمیل یک «قانون کار» قرون وسطی ای همراه با سرکوب عریان کارگران بخشی از سیاست رژیم بود؛ در دوره آتی، «قانون کار» نوین ظاهراً منطبق با قوانین و عرف های بین المللی تدوین می گردد. ابزار کار سرمایه داران برای اعمال استثمار مضاعف، ایجاد نهادها (تشکلات کارگری زرد) و قوانینی است که مورد پذیرش بانک های بین المللی و دول سرمایه داری جهانی قرار گیرد.

بدیهی است که کارگران ایران برای سازماندهی مبارزات ضد سرمایه داری خود وارد مرحله نوینی خواهند شد. ایجاد تشکل های مستقل کارگری در محور مطالبات کارگری است. اما تشکل های مستقل کارگری به شکل خودجوش و یا توسط «سازمان بین المللی کار» ایجاد نمی گردد؛ و چنان چه ایجاد گردد در تقابل با مطالبات محوری کارگران (حق اعتصاب؛ کنترل کارگری؛ افزایش دستمزدها متناسب با نرخ تورم و غیره) قرار خواهد گرفت. تشکل های مستقل کارگری تنها می تواند توسط خود کارگران ایجاد گردد. برای تدارک چنین تشکلی، کسب اعتماد به نفس و یافتن اشکال خودسازماندهی

برخوردار بود، تصور می کرد که انقلاب بهمن ۱۳۵۷ صورت گیرد و شاه سرنگون گردد؟

برای نخستین بار در تاریخ ایران، در مدت زمان کوتاهی، عالی ترین اشکال خودسازماندهی توده ها، یعنی شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان و کمیته های اعتصاب و محله ها و غیره شکل گرفتند. جنبش زنان که سال ها در حالت سکون به سر می برد، در دفاع از حقوق مساوی وارد صحنه مبارزاتی شد. جنبش ملیت های تحت ستم (کردها، عرب ها، بلوچ ها و مردم ترکمن صحرا) برای کسب حق تعیین سرنوشت با روحیه قاطع وارد کارزار مبارزه شد. مبارزات بیکاران برای شغل و بیمه های اجتماعی، جنبش دانشجویی برای نظارت بر نظام آموزشی و استقلال آن از دولت و غیره در انقلاب مشاهده شدند. کلیه این تجارب در پوست و استخوان کارگران و زحمتکشان باقی مانده و در وضعیت بازگشت نظام سرمایه داری متعارف و کاهش سرکوب ها، در سطح عالی تری مجدداً تکرار خواهند شد. طی ۲۹ سال اختناق و سرکوب، طبقه کارگر ایران نشان داد که یک لحظه دست از مبارزه برنداشته است.

در طول سال های گذشته، مبارزات کارگران، هر چند به طور پراکنده همواره بدون وقفه همراه با اعتراضات دمکراتیک در کشور وجود داشته است. پس از انتخابات ۱۳۸۸ نیز شاهد دو سال اعتراضات سیستماتیک، عموماً در سطح دمکراتیک، بودیم. منتها این مبارزه بدون ستون فقرات و نیروی هدایت کننده خود فقط برای مدت کوتاهی دوام می آورد و می توانند خود را حفظ کنند (نگاه به تجربیات گران بهایی مانند ایجاد تشکل های

مختلف کارگری از اواسط دهه ۱۳۸۰، اعتصاب سندیکای شرکت واحد و غیره، و همین طور اعتراضات پس از انتخابات ۱۳۸۸، همگی این را اثبات می کنند)

کارگران ایران برای تحقق خواست های نهایی خود در راستای تشکیل حکومت کارگری و برکناری کامل نظام سرمایه داری، نیاز حیاتی به تشکیل حزب پیشتاز کارگری خواهند داشت. بدون سازماندهی حزب پیشتاز کارگری، نه فقط دستاوردهای مبارزات جنبش کارگری و کمونیستی باقی نخواهد ماند، بلکه وظایف نهایی کارگران در راستای استقرار حکومت کارگری هرگز به فرجام نخواهد رسید.

میلیتانت: به نظر شما شعارهای محوری جنبش کارگری در وضعیت کنونی چه باید باشد؟

مازیار رازی: به نظر من شعارهای محوری سیاسی جنبش کارگری و مارکسیست های انقلابی امروز از قرار زیرند:

*** پیش به سوی تدارک تشکیل حزب پیشتاز کارگری**

*** پیش به سوی تدارک سرنگونی نظام سرمایه داری و کوتاه کردن دست های امپریالیزم**

*** پیش به سوی تدارک انقلاب کارگری - سوسیالیستی**

در عین حال شعارهای دمکراتیک نیز مطرح هستند که در راس آن

دولت «تدبیر و امید»: آغاز چرخش به سوی امپریالیزم



حسن روحانی در روز یکشنبه ۱۳ مرداد ۱۳۹۲ در مراسم تحلیف گفت که: «مردم در این انتخابات به وضوح مشخص کردند که به کدام مشی و اندیشه پای می‌فشارند و آن را ادامه راستین آرمان‌های انقلاب می‌دانند!» چند روز پس از آن، با معرفی سریع کابینه خود، دولت «تدبیر و امید» را شکل داد. گرچه این دولت باید مهر تأیید نهایی از مجلس را کسب کند و شاید برخی از مهره‌ها تغییر یابند، اما در مجموع شکل کابینه، نمایانگر سیاستی است که در پیش از انتخابات کل نظام با آن توافق کرده است.

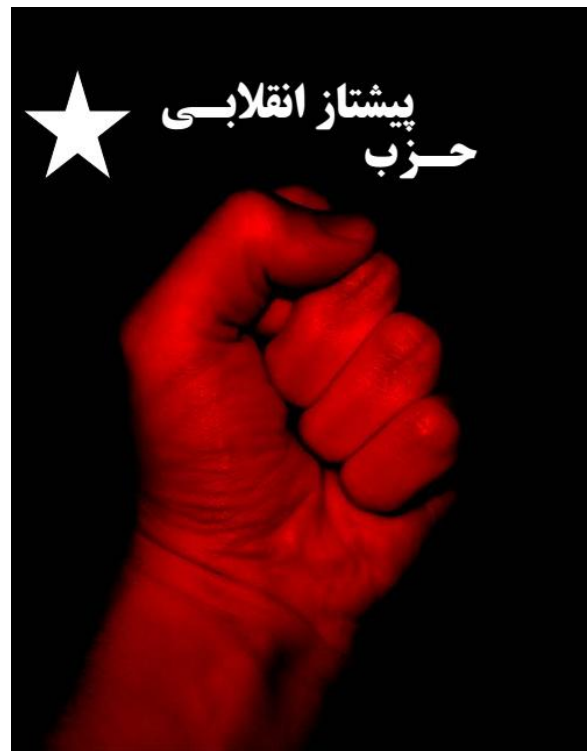
در مورد دولت «تدبیر و امید» روحانی چند نکته باید برجسته گردد:

اول، برخلاف بسیاری از گرایش‌های «راست» و «میان» و «چپ»، ما بر این اعتقاد نیستیم که «پیروزی» انتخاباتی، پیروزی اصلاح‌طلبان و یا جریان‌های معتدل رژیم در برابر «اصول‌گرایان» بوده است. به اعتقاد ما سیاست کل نظام جمهوری اسلامی (شامل تمامی جناح

* مبارزه برای آزادی تمام زندانیان سیاسی به
ویژه کارگران زندانی

است.

۴ مهر ۱۳۹۲



و قدیمی اصلاح طلبان انتخاب شده اند. افرادی مانند محمدجواد ظریف، در وزارت امور خارجه، که در دوران دولت اصلاحات مدتی معاون حقوقی و امور بین الملل وزارت خارجه بود. او همچنین بین سال‌های ۸۲ تا ۸۴ در کنار سیروس نصری ریاست تیم مذاکره کننده هسته‌ای را به عهده داشته است. همچنین بیژن زنگنه در وزارت نفت، نخستین وزیر جهاد سازندگی، وزیر نیرو در دولت هاشمی رفسنجانی و وزیر نفت دو دوره دولت محمد خاتمی بوده است. همچنین محمدرضا نعمت‌زاده در وزارت صنعت، معدن، تجارت، او وزیر صنایع و معادن در دو کابینه دولت اکبر هاشمی رفسنجانی بوده است. به علاوه در دولت محمد خاتمی نیز مدیرعامل شرکت ملی صنایع پتروشیمی بود. البته وزارت کشور و دفاع و ارشاد در دست جناح راست قرار گرفته است. بدیهی است که کل این کابینه بدون تأیید و توافق کامل خامنه ای نمی توانست طرح گردد.

سوم، این دولت در عین حال مورد پذیرش دول امپریالیستی برای دسترسی به توافق با رژیم مورد پذیرش قرار گرفته است. گرچه فشارهای تحریم هنوز ادامه دارد، اما دولت های کشورهای غربی با صراحت از دولت روحانی حمایت کرده اند و در حال تدارکات برای احیای پیوند با رژیم هستند. به عنوان نمونه، اواخر تیرماه سال جاری نیز شاهد بودیم که تعداد قابل توجهی از اعضای مجلس نمایندگان امریکا، طی نامه ای خطاب به باراک اوباما که به امضای ۱۳۱ عضو مجلس از هر دو حزب دمکرات و جمهوری خواه رسید، از او درخواست

های رقیب درون هیئت حاکم) نوعی عقب نشینی را در مقابل امپریالیزم و غرب در دستور کار خود قرار داده است و دنبال می کند. این سیاست مشخصاً در یک سال گذشته، پس از تأثیرات تحریم های فروش نفت و از دست دادن احتمالی دولت سوریه به مثابه تنها دولت متحد رژیم در منطقه، بسیار جدی تر از سوی هیئت حاکم و به ویژه باند خامنه ای دنبال گشت. باند خامنه ای در واقع این سناریوی انتخاباتی را با نقشه از پیش تعیین شده و به طور آگاهانه مهندسی کرد. برای اجرای این سناریو نیز از فردی مانند حسن روحانی استفاده شد که مورد تأیید اکثر جناح های درونی هیئت حاکم بود. حامیان و طرفداران حسن روحانی از طیف های سنتی جناح راست جمهوری اسلامی و چهره هایی چون علی اکبر ناطق نوری تا طیف های به اصطلاح «میان رو» مانند اکبر هاشمی رفسنجانی و اصلاح طلبان به رهبر محمد خاتمی شکل گرفته است. بدیهی است که در این میان، بخش نظامی و برخی از پایه های حزب الله رژیم نمی توانستند با این چرخش توافق کامل داشته باشند (و اکنون هم ندارند). در این راستا مانورهای شخص خامنه ای از جمله رد صلاحیت رفسنجانی و سخنرانی های اخیر به ظاهر «ضد آمریکایی»، زمینه این چرخش به سوی مباحثات با غرب را تسهیل کرد. در نتیجه، این حکومت در واقع، حکومت اتحاد تمامی جناح های هیئت حاکم است.

دوم، تنها با توجه به این چرخش است که می توان ترکیب کابینه اخیر را ارزیابی کرد. عمده ترین بخش این کابینه برای مذاکرات با غرب مشخصاً از اعضای باتجربه

جمع‌بندی انتخابات



۱۰۳۱

مقدمه: متن کامل مصاحبه با رادیو پیام کانادا پیرامون جمع‌بندی از انتخابات ریاست جمهوری ایران. نوشته حاضر متن کامل این مصاحبه است که به دلیل طولانی تر شدن از زمان تعیین شده در مصاحبه رادیویی، اکنون به صورت کتبی منتشر می شود.

با سلام؛ علیرضا بیانی هستم از گرایش مارکسیست های انقلابی.

آن چه به صورت یک جمع‌بندی از کل پروسه انتخابات و زمینه های آن می توان گفت این است که این دور از انتخابات با دوره های پیشین تفاوت اساسی داشت؛ در این دور انتخابات- بر خلاف تحلیل های سطحی که همواره می گردد تا در بین جناح ها، جناحی را در مقابل خامنه ای بیابد و اختلافات بین جناح ها را در تقابل این دو با هم تعریف کند- این بار موضوع از چند وجه دارای اختلاف با انتخابات پیشین ریاست جمهوری بود. یکی از آن ها، وجه جهانی و ایزوله ماندن هرچه بیشتر جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی از یک سو روی حمایت چاوز و با کمک او بر روی برخی از کشورهای آمریکای

کردند که با انتخاب حسن روحانی به عنوان رئیس جمهوری، وارد مذاکره با رژیم ایران شوند.

چهارم، با برقراری فصل نوینی در ارتباطات با غرب، رژیم جمهوری اسلامی زیر لوای «دولت تدبیر و امید» وارد استعمار کارگران و زحمتکشان به شکل نوینی خواهد شد. «تدبیر» این رژیم برای جلوگیری از سرنگونی توسط امپریالیزم، از طریق سازش با دول غربی است، و «امید»ش به بهبود وضعیت سرمایه داران و حل بحران اقتصادی داخلی. این حکومت، همان طور که در طول سی و چند سال گذشته نشان داده است، بنا به ماهیت طبقاتی خود تماماً در برابر توده های وسیع کارگران و زحمتکشان است. طبقه کارگر و زحمتکشان از هر روزنه ای که باز شود، برای مقابله با نظام سرمایه داری استفاده خواهد کرد. به عنوان مثال اعتراضات کارگران کیان تایر (لاستیک البرز) در قالب تجمع در محوطه کار، آتش زدن لاستیک و بستن جاده در پیش و پس از انتخابات، تنها یک مورد از صدها اعتراضی است که روزانه در سراسر کشور رخ می دهد. ولی کانالیزه کردن تمامی این اعتراضات ضد سرمایه داری که جدا از مبارزه علیه امپریالیزم نیست و نمی تواند باشد، برای تدارک برای انقلاب کارگری در وضعیت کنونی نیاز به حزب پیشتاز کارگری دارد که به عنوان یک از وظایف اصلی طبقه کارگر و پیشروان کارگری و مارکسیست های انقلابی در دستور روز کارشان قرار دارد.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

پانزده مرداد ۱۳۹۲

توانست کشورهای غربی را هم راضی کند. رفسنجانی فرد کارکشته رژیم چنین چهره ای بود، اما آمدن او اختلافات درون حکومت را بیش از قبل افزایش می داد، و حتی می توانست خطر کودتا علیه خود خامنه ای را ایجاد کند.

خامنه ای به چهره ای نیازمند بود که هم بتواند چرک نویس رفسنجانی باشد و هم مورد قبول اصول گراها، و به خصوص سپاه پاسداران، و هم چهره ای معتدل در برابر کشورهای غربی. روحانی عصاره این وضعیت بود و خامنه ای این را از قبل می دانست و کل این سناریو را از قبل طراحی کرده بود و با اعتماد به نفس می گفت که انتخابات آینده یک حماسه خواهد بود. او می دانست که حسن روحانی می تواند بخشی از مردم را متقاعد کند که به پای صندوق های رأی بیایند و رفسنجانی نیز از او حمایت خواهد کرد که به این ترتیب در واقع از خامنه ای حمایت می کرد. انتخابات این دوره ریاست جمهوری اسلامی بیشتر جنبه خرید وقت برای رژیم را داشت تا بتواند موقعیت دقیق خود را، هم در عرصه داخلی و هم خارجی ارزیابی کند تا بتواند تصمیم نهایی بر سر دوراهی را اتخاذ کند. دوراهی مماشات با غرب و یا ادامه وضعیت سابق.

خامنه ای وضعیت بحرانی خود و جامعه را تشخیص داده و در واقع جام زهر را در زیر عبایش سر کشیده است تا کسی متوجه آن نشود. انتخاب کنندگان راضی از انتخاب خویش، جناح های متخاصم راضی از حضور حسن روحانی به عنوان موجودی دو قطبی برای کاهش

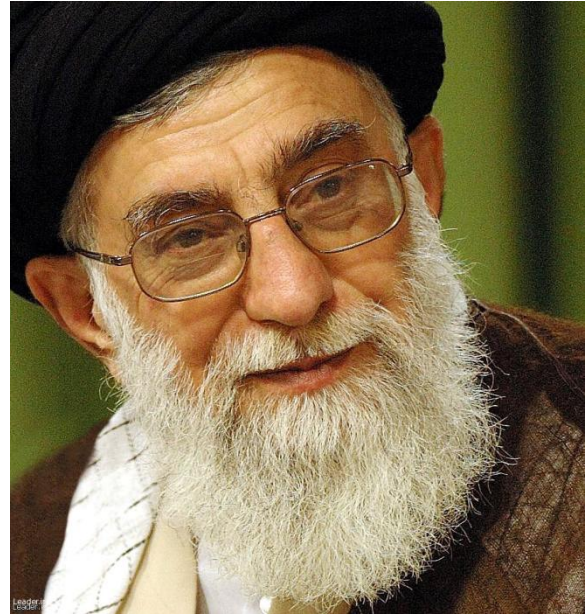
لاتین حساب باز کرده بود، ولی با مرگ چاوز دچار این نگرانی شد که آیا جانشین او هم می تواند نقش چاوز در حمایت از جمهوری اسلامی را بازی کند یا خیر. از سوی دیگر با تنگ تر شدن حلقه فشار به دور متحد استراتژیک اش در سوریه، برای رژیم هر لحظه این نگرانی افزایش پیدا می کند که با سقوط بشار اسد حلقه محاصره به دور خود را تنگ تر و امکان مانور را کم تر ببیند. از سوی دیگر تحریم های اقتصادی فشار فراوانی به مردم ایران وارد کرده است که اگر فقط بخشی از این فشار به رژیم منتقل شود، موجب سقوط حتمی آن خواهد شد. رژیم می داند که نمی تواند برای مدت طولانی مردم را با حرف آرام کند، باید تحول اساسی صورت دهد، به طوری که مردم نیز آن را باور کنند. این مربوط می شود به یک سوی وجه داخلی شرایطی که این انتخابات را با انتخابات پیشین متمایز کرده است. اما وجه دیگر، بحران بسیار عمیق در درون خود حکومت است که توان مدیریت سرکوب آن را کاهش داده و این خود باعث پیشروی جنبش انقلابی می شود. در نتیجه در یک چنین وضعی که مردم کاملاً بی اعتماد به انتخابات هستند، اما به دلیل نبود رهبری انقلابی، آترناتیو دیگری به ذهنشان نمی رسد، دچار استیصال شده، و این همان ضعفی است که توانست رژیم را در به کار بردن فریب برای کشاندن مردم به به پای صندوق های رأی یاری دهد. رهبر جمهوری اسلامی خوب می دانست که اگر چهره ای معتدل جزو کاندیدها نباشد محال خواهد بود مردم به پای صندوق رأی بیایند، اما او فقط به یک چهره معتدل برای راضی کردن مردم نیازمند نبود، این چهره باید می

به انتظار آخرین چانه زنی با آمریکا و غرب برای کسب بیشترین امتیازات خویش از غرب است و غرب هم که رسیدن به اهدافش را بدون استفاده از ابزار پر هزینه جنگ میسر می بیند، مایل است دقیقاً به اندازه اعتدال حسن روحانی معتدل باشد.

آن چه که حاصل این انتخابات خواهد شد، چرخش اساسی سیاست های رژیم جمهوری اسلامی به سوی سیاست های امپریالیستی و وارد شدن جامعه در فاز جدیدی از کشمکش طبقاتی خواهد بود که با حاکمیت بلامنزاع نئولیبرالیسم آغاز خواهد گردید. با آمدن روحانی و مصالحه و بهبود روابط با غرب، طبقه کارگر نیز با باز شدن برخی روزنه ها مانند اتحادیه کارگری زرد تحت کنترل آی ال او، وارد مرحله نوینی از مبارزات طبقاتی به شکل دیگری خواهد شد که مارکسیست های انقلابی باید خود را برای آن دوره، از هم اکنون آماده کنند. این وضعیت زنگ خطر بزرگی نیز برای نیروهای مترقی و به خصوص کمونیست ها خواهد بود که فرصت زیادی برای سازماندهی خود از طریق غلبه بر بحران رهبری انقلابی ندارند، که در غیر این صورت جنبش انقلابی طبقه کارگر دوره ای طولانی دچار وقفه و حتا عقب گرد خواهد شد.

۲۲ ژوئیه ۲۰۱۳

اختلافات جناح ها و آشتی آن ها با یکدیگر، و یک مُسکن موقت برای سردرد جامعه به دلیل حضور هشت ساله احمدی نژاد، حاصل تاکنونی این انتخابات بود.



جمهوری اسلامی با تغییراتی در آرایش وضعیت خود هنوز هم به طور کامل مشت خود را در مقابل کشورهای غربی باز نکرده است، فقط به آن ها نشان داده که پتانسیل ممانشات را دارد و به وقت بیشتر نیازمند است. اما کشورهای غربی هم که از این انتخابات خشنود شده اند، بیش از این از حکومت جمهوری اسلامی طلب دارند. آن ها می دانند که رژیم در چانه زنی وقت کشی خواهد کرد و این اصلاً مورد علاقه شان نیست. در نتیجه آن ها دو گزینه موازی را در حد برجسته ای جلوی روی رژیم قرار داده اند. اعزام ناوگان جنگی به خلیج فارس برای نشان دادن چماق و درخواست نمایندگان کنگره آمریکا برای مذاکرات آمریکا با رژیم جمهوری اسلامی به عنوان هویج در برابر این رژیم قرار دارد. خامنه ای توانست رأی مردم را از طریق حسن روحانی به جیب خود بریزد، حال

پیروزی روحانی و ارزیابی وظایف مارکسیست های انقلابی

برای ارزیابی علل پیروزی شخص روحانی در انتخابات ریاست جمهوری سال جاری، بررسی واکنش جامعه به این پیروزی، پیش بینی پیامدهای این انتخابات، و در نهایت تعیین وظایف و دخالتگری های آتی مارکسیست ها برای آمادگی در این فاز جدید، ناگزیر می باید از یک سو بحران بورژوازی حاکم در ایران را (چه از بُعد داخلی و چه به خصوص خارجی) در نظر داشته باشیم و از سوی دیگر بحران خود جنبش کارگری و جنبش چپ را؛

پیروزی روحانی در انتخابات، به هیچ رو غیرمنتظره یا شگف آور نبود. برای درک این موضوع باید به یاد داشت که رژیم سرمایه داری ایران، هرگز از بدو پیدایش خود یک رژیم متعارف (مشابه سرمایه داری غرب) نبود و همواره از یک تناقض اساسی در درون خود رنج می بُرد. در واقع پس از تثبیت نیروی ضد انقلاب در فردای بهمن ۵۷، رژیم نظامی-سلطنتی شاه جای خود را به یک فرماسیون متناقض داد که از ابتدای زایش خود دو گرایش اصلی را، با دو رویکرد متمایز نسبت به سیاست اقتصادی و روابط بین المللی، در خود داشت. جالب است که منطق هر دو گرایش «متعارض»، در تحلیل نهایی سرمایه داری محض است (ولو این که با قرار گرفتن در پشت «اقتصاد اسلامی» یا انتقاد از «سرمایه داری» آن را تقبیح کند). با این وجود، جناح موسوم به «اصولگرا» یا «اقتدارگرا» سنتاً در سطح سیاسی اختلافات و منازعاتی با غرب داشته است، در حالی که جناح «اصلاح طلب» شدیداً خواستار آن بوده که جمهوری اسلامی خود را با

معیارهای نظام های سرمایه داری غربی همسو کند و تا حد امکان این «منازعات» را کاهش دهد. این تناقض و دوگانگی بر اساس وضعیت عینی و ذات متناقض رژیم سرمایه داری- اسلامی همواره در برهه های مختلف ظاهر گشته است. برای نمونه از روزهای نخستین انقلاب، نمایندگی گرایش اول را خمینی- بهشتی بر عهده داشتند، و نمایندگی جناح «معتدل» و متعارف با عُرف های بین المللی را بازرگان- یزدی. همواره بخشی از سرمایه داری برای حفظ منافع درازمدت نظام اسلامی راهی جز توسل به غرب و نظام امپریالیستی نمی یافت. بنابراین در طول حیات جمهوری اسلامی، یکی از این دو گرایش بسته به توازن قوای اقتصادی و سیاسی خود، و همین طور بسته به شدت بحران های درونی و بیرونی رژیم، برای حفظ بقا و منافع کلیت نظام در بلندمدت، به گرایش غالب بدل می شد. در واقع حذف اصلاح طلبان از قدرت و دفاع باند خامنه ای از دولت احمدی نژاد، سپس ناکامی دولت احمدی نژاد از کاهش شکاف های درونی و تداوم خط باند خامنه ای و بروز اختلافات میان «جریان انحرافی» و «رهبری»، و پس از این نیاز به سرمایه گذاری بر طیف «محافظه کار»، همگی در راستای این تناقض اصلی قابل درک هستند.^۲

علاوه بر این بحران «درونی»، وضعیت نظام در آستانه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری ۹۲، شدیداً از یک بحران «بیرونی» و بین المللی هم متأثر بود. همان طور

^۲ برای اطلاع بیشتر در این مورد، به سرمقاله و همین طور مطلب «انتخابات و وظایف مارکسیست های انقلابی» مندرج در نشریه میلیتانت، شماره ۶۰، رجوع کنید.

حادثه بمب گذاری بوستن، عملاً چراغ سبز را به روسیه برای سرکوب اسلامگرایان تندروی چین به بهانه مبارزه با تروریسم نشان داد، و در عوض روسیه نیز پذیرفت که در مقابل و به ازای دریافت احتمالاً امتیازاتی دیگر، همچون سابق در امور سوریه دخالت نکند.

بالا گرفتن جنگ و در کنار آن کوشش های ادامه دار ایالات متحده و قدرت های بزرگ اروپا در مسلح کردن شورشیان سوریه، ریسک گسترش جنگ به سراسر منطقه را افزایش داده است. لبنان که دالان انتقال سلاح به نیروهای اپوزیسیون سنی مورد حمایت ایالات متحده در داخل سوریه بود، خود مدتی قبل صحنه نمایش جنگ مبدل شد. بنابراین محاسبات رژیم در مورد اتحاد با سوریه و حزب الله و همین طور گرایش هایی از حماس به شدت به هم خورد. رژیم می دانست و می داند که با رفتن اسد، در منطقه تنها خواهد ماند.

ضمناً پس از درگذشت یکی از متحدین بین المللی ایران، یعنی هوگو چاوز، مشخص نیست که سیاست مداران بعدی ونزوئلا آیا روال سابق را ادامه خواهند داد یا خیر. در نتیجه رژیم از نظر موقعیت بین المللی و حامیانش در سطح جهان، در موقعیت بسیاری وخیم تری نسبت به گذشته قرار گرفته است. این تنگنای بین المللی، حفظ و بقای رژیم را منوط به تقویت و جلو انداختن گرایش محافظه کاری می کرد که بتواند علائم از سرگیری رابطه و مذاکرات و اعطای امتیاز را به غرب بدهد و در واقع وقت بخرد.

در نتیجه با لحاظ کردن نارضایتی گسترده جامعه بابت تقلب انتخاباتی سال ۸۸ و متعاقباً اعتراضات و سرکوب

که از سیر حرکت بورژوازی ایران می توان فهمید، مسأله نفت و درآمدهای نفتی، همواره یکی از پایه های اصلی بقای این رژیم بوده که در بزنگاه های تاریخی به نجات آن و خروج موقتی از بحران اقتصادی یا تخفیف آن انجامیده است. انتخابات امسال در شرایط برگزار می شد که دور جدید تحریم ها با محوریت بانک مرکزی و صنایع نفتی - پتروشیمی جمهوری اسلامی از سوی اتحادیه اروپا و متحدین آن، ضربات زیادی به رژیم زده بود. امپریالیزم و رژیم ایران تا پیش از این هم بی وقفه درگیر یک جنگ سرد با یک دیگر بودند و رژیم نیز هربار واکنش هایی نشان می داد: برگزاری مانور ده روزه در تنگه هرمز (رزمایش مدافعان ولایت ۹۰)، حمله به سفارت بریتانیا (و متعاقباً عذرخواهی رسمی از آن)، اعلام تصرف هواپیمای جاسوسی آر کیو ۱۷۰ آمریکا در ایران و غیره. ولی افزایش تأثیر تحریم ها و اعتراضات (از جمله در درون بازار) و تهدیدهای اقتصادی و نظامی، رژیم را ناگزیر به جستجوی راه حلی کرد.

مضاف بر این، امپریالیزم با استفاده از اعتراضات و خیزش هایی که در منطقه خاورمیانه رخ داد، آغاز به تغییر نقشه ژئوپلیتیک منطقه به نفع خود نموده است. پس از دخالتگری در مصر، و واژگون ساختن قذافی در لیبی، مدت هاست که پروژه حمایت از ارتش آزاد سوریه و تلاش برای روی کار آوردن یک رژیم تا مغر استخوان وابسته به امپریالیزم به جای بشار اسد (مهم ترین متحد استراتژیک رژیم در منطقه) آغاز شده است. به ویژه شاهد بودیم که روسیه نیز تاحدودی پشت اسد را خالی کرده است و این امر بدون مذاکرات و معامله پشت پرده این کشور با ایالات متحده ناممکن بوده. مثلاً آمریکا پس از

ندارد، اما برای کشور خود و منافع کشور اهمیت قائل است، او هم بیاید. لابد بعضی از این مجموعه بودند و آمدند. این نشان دهنده این است که حتی کسانی که طرفدار نظام هم نیستند، به نظام اعتماد دارند و می دانند که نظام جمهوری اسلامی می تواند منافع کشور و عزت ملی را حفظ و از آن دفاع کند!».

از نقطه نظر بین المللی نیز شاهد بودیم که پیش از مشخص شدن نتایج انتخابات، دولت امریکا مجوز شش ماهه ۹ کشور برای خرید نفت از ایران را که منقضی گشته بود، به مدت شش ماه دیگر برای چین، هند و ۷ کشور باقی مانده، تمدید نمود و به این ترتیب روزه ای را برای رژیم ایران باز گذاشت تا با انتخاب رئیس جمهوری بعدی، سمت و سوی آتی و طرف مذاکره خود را با غرب نشان دهد. پس از پیروزی روحانی نیز تحریم بانک ملت برداشته شد و موضع غرب کمی «ملایم» گشت. البته ایالات متحده از روز دوشنبه (اول ژوئیه) رشته تازه ای از اقدامات تحریمی را به اجرا گذاشته است که شامل تحریم های تازه کل بخش انرژی، حمل و نقل دریایی، ساخت کشتی و معامله نفت در برابر طلا می شود، و تاکنون ۳۰ خط معتبر کشتی رانی همکاری مستقیم خود را با بندر شهید رجایی قطع کرده اند. بنابراین باید صبر کرد و دید که آیا دولت جدید موفق به سازش با غرب و امتیازدهی به آنان برای حل بحران خود می شود یا خیر.

بنابراین کاهش فعلی منازعات درون حکومتی و ایجاد زمینه هایی برای ایجاد امکان تداوم مذاکره و مباحثات با امپریالیزم از طریق انتخابات اخیر ممکن شده است و به

شدید دولتی، رژیم ایران مجبور بود تا برای برون رفت از این وضعیت حاد داخلی و بین المللی، مهره ای را در بازی شرکت دهد که اولاً مورد پذیرش جناح های مختلف حاکمیت قرار بگیرد و به این ترتیب شکاف های موجود را تخفیف دهد. ثانیاً، خطی را در عرصه بین المللی پیش ببرد که غرب را مجاب به ادامه روند مذاکرات برای حل مسئله هسته ای و کاهش تحریم ها کند؛ و ثالثاً با دست گذاشتن روی مطالبات حداقلی دمکراتیک جامعه، بتواند پتانسیل اعتراضی را به نفع کلیت رژیم کانالیزه کند. روحانی - کسی که هم نماینده خامنه ای در شورای عالی امنیت ملی بوده و هم مورد تأیید شخص رفسنجانی قرار داشته و در گذشته نیز رئیس تیم هسته ای مذاکره کننده با آلمان، فرانسه و بریتانیا بوده است - به عنوان بهترین گزینه این وظیفه را به خوبی انجام داد و به این ترتیب سناریو یا مهندسی انتخابات تحقق یافت (بیهوده نبود که علی سعیدی، نماینده خامنه ای در سپاه پاسداران، اواخر سال ۹۱ طی مصاحبه ای گفته بود: «وظیفه ذاتی ما "مهندسی معقول و منطقی انتخابات" است!») از نقطه نظر داخلی، تقریباً تمامی گرایش های اصلاح طلب و اقتدارگرا با روی کار آمدن مهره محافظه کار روحانی موقتاً راضی شدند؛ حتی سپاه هم بسیار سراسیمه با انتشار بیابنه ای آمادگی همه جانبه اش را برای تعامل و همکاری با دولت جدید اعلام کرد. خامنه ای نیز که به هدف خلق «حماسه سیاسی» خود رسید، روز چهارشنبه ۵ تیر در یک سخنرانی در تهران گفت: «به ملت عزیزمان عرض کردیم که مردم نظامشان را دوست دارند و رأی می دهند، اما اگر احیاناً کسی هم هست که با نظام اسلامی خیلی دل صافی

همین دلیل برای رژیم یک «پیروزی» محسوب می شود.

در این میان نگاهی به بحران درونی جنبش چپ و کارگری نیز لازم است. تحقق سناریوی بالا، نشان داد که برنده اصلی انتخابات، رژیم جمهوری اسلامی بوده است و نه آن فعالین «چپ» و کارگری که تمام نیروی خود را صرف دفاع به اصطلاح «تاکتیکی» از روحانی در مقابل سایر گزینه ها (به ویژه «جلیلی») کردند و به این ترتیب به توهم نسبت به ظرفیت های رژیم برای اصلاح و بهبودی شرایط دامن زدند. این طیف هرگز تا به امروز پاسخ نداده است که وجه تمایزش با توده عادی جامعه و کسانی که به دلیل ناآگاهی طبقاتی و سیاسی به بازی انتخاب «بد و بدتر» و مشارکت فعال کشیده شدند، چه بوده است. اما مضاف بر این، آن دسته از فعالین پیشروی سنتی در درون جنبش چپ و کارگری که با تحریم «غیرفعال» انتخابات، کوچکترین دخالتگری در فضای انتخابات نکردند و اکنون توده مردم شرکت کننده در انتخابات را «مقصر اصلی» و «فراموشکار» معرفی می کنند، به یکسان خود مقصرند. انتخابات اخیر به وضوح نشان دهنده پیروزی ایدئولوژی بورژوازی به مثابه ایدئولوژی حاکم و غالب در جامعه بود، چرا که نشان داد آگاهی ناشی از فعالیت های اعتراضی توده مردم (مثلاً در وقایع پس از ۸۸)، به خودی خود نه حفظ و تقویت می شود و نه می تواند در مقابل آگاهی وارونه و توهمات تاب بیاورد. برای حفظ آگاهی ضدّ وضع موجود و برای تکامل و جهت دادن به آن، به یک مؤلفه اساسی یعنی رهبری انقلابی نیاز است که بدون آن این نوع «فراموش کاری» - چه در طبقه کارگر و چه در میان سایر اقشار

جامعه - غیرقابل اجتناب خواهد بود. ایجاد این مؤلفه دقیقاً همان اصلی ترین وظیفه پیش روی بخش پیشرو جنبش چپ و کارگری بوده است که یا با دنباله روی از جناحی از بورژوازی و امید بستن به «ظرفیت» های آن، و یا با هرگونه عدم دخالتگری و در یک کلام بی عملی، هرگز محقق نشده است. تنها همین مؤلفه است که می تواند هم جنبش کارگری را از نفوذ جریان های بورژوازی مصون دارد و هم به اعتراضات عموماً دمکراتیک در جامعه سمت و سو بدهد. در چنین شرایطی است که مطالبات دمکراتیک - از رفع تبعیص جنسیتی گرفته تا آزادی زندانیان سیاسی و سایر خواسته هایی که طی همین مدت در قالب فهرست بلندبالایی در گوشه و کنار شنیده یا خوانده می شود - مخاطب خود را نه در «روحانی»، بلکه در رهبری جنبش کارگری خواهد یافت، و به این ترتیب نه به توهم نسبت به جناحی از رژیم، بلکه به عامل تضعیف آن بدل خواهد شد.

به هر حال، با روی کار آمدن دولت جدید، می توان انتظار از سرگیری و بهبود روابط با غرب را داشت. در این حالت رژیم شاید به اجبار خود را با برخی از «استاندارد» های متعارف بورژوازی غرب، تطبیق دهد و به همین دلیل برای حفظ خود در مقابل اعتراضات رو به رشد کارگری، به حضور تدریجی سازمان جهانی کار و ایجاد اتحادیه های کارگری زرد به عنوان سوپاپ اطمینان (مشابه دوره خاتمی) تن در دهد، و به علاوه آزادی های نیم بندی را در فضای سیاسی ایجاد کند. هرچند این شرایط سبک فعالیت را (از نقطه نظر میزان علنی گرایی یا مخفی کاری، حضور تاکتیکی در اتحادیه های زرد برای تأثیرگذاری بر روی پایه های آن و غیره)

استقلال و مخفی بودن، به دیگر مرتبط شوند. از درون چنین پروسه ای است که می توان نطفه های اولیه حزب پیشتاز را ایجاد کرد و این همان وظیفه ای است که از هم اکنون، و با نهایت بهره برداری از امکانات و فرصت های موجود باید انجام داد.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۱۴ تیرماه ۱۳۹۲



تغییر می دهد، ولی همچنان وظیفه اصلی و حیاتی نیروهای مارکسیست را بی تغییر باقی می گذارد. همان طور که اشاره شد، بدون مولفه رهبری انقلابی، تمامی اعتراضات- چه در سطح کارگری و چه دمکراتیک- محکوم به شکست خواهد بود، و وضعیت تشکل های کارگری ایران از دهه ۸۰ به این سو و انتخابات ریاست جمهوری امسال با وجود تجربه اعتراضات سال ۸۸، به خوبی این گفته را اثبات می کند. تجلی این رهبری انقلابی، تنها در یک «حزب پیشتاز کارگری» است. تنها چنین ارگان سازماندهی است که می تواند به نیروی اعتراضی جامعه سمت و سوی انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی را بدهد. چنان چه با روی کار آمدن دولت جدید، فاز جدیدی با خصوصیات بالا آغاز شود، بدیهی است که مارکسیست های انقلابی باید نهایت بهره برداری را برای انجام این وظیفه اصلی- و با کمال تأسف به تعویق افتاده- بردارند. چه پیش و چه پس از انتخابات، این کمیته های مخفی کارگری- و نه انواع فرقه های پرمدعا، ولی بی ربط به جنبش کارگری- بوده اند که در گوشه و کنار کشور اعتصاب، اشغال کارخانه، بستن جاده، اعمال فشار برای کسب حقوق معوقه، اخراج کارفرما و مدیر و ... را سازمان داده اند. طی سال های گذشته از دل همین مبارزات روزمره، رهبران عملی کارگری بی شماری بیرون آمده است و معدودی از آنان به تئوری سوسیالیستی نیز دست یافته اند. این فعالین و رهبران عملی سوسیالیست هم برای جلوگیری از پراکندگی، جمع بندی تجارب، تبدیل چکیده آن به تئوری انقلابی و ایجاد خط رهبری، نیازمند کمیته های مخفی خود هستند و همین کمیته ها هستند که می توانند از طریق یک ارگان سازمانده، مثلاً مانند یک نشریه سراسری، ضمن حفظ

انتخابات و وظایف کمونیست‌ها

توضیح میلیتانت: متن زیر، خلاصه ای است از مصاحبه تلویزیون «روند سوسیالیستی کومله» با رفیق مازیار رازی پیرامون بررسی نتایج انتخابات و وظایف کمونیست‌ها در دوره آتی

سؤال: چه مؤلفه‌هایی باعث شد که مردم توفان آسا در روز جمعه ۲۴ خرداد به پای صندوق‌های رأی بشتابند؟

مازیار رازی: به نظر من، در مورد شرکت توده مردم در هر انتخاباتی در ایران، باید یک فاکتور مهم را در نظر گرفت و آن هم این است که اصولاً مردم جامعه اختناق زده ایران و یا هر جای دنیا، در انتظار روزنه‌هایی برای ابراز عقاید و مطالبات خود هستند. این را ما بارها در داخل ایران شاهد بوده ایم، چون وضعیت ایران وضعیتی انفجاری است. می‌توان گفت «آتشی است زیر خاکستر». اختناق بسیار عمیقی اعمال می‌شود و کوچکترین روزنه‌ای برای ابراز عقاید مردم، آن‌ها را به حرکت می‌اندازد.

در ابتدا توده‌های وسیع مردم مطمئن نبودند که اصولاً یک آلترناتیوی می‌تواند در برابر آلترناتیو خامنه‌ای در دستور روز قرار گیرد. تردید داشتند، به خصوص تردیدشان وقتی بیشتر شد که رفسنجانی هم رد صلاحیت شد. حتی شایعه‌ای هفته قبل از انتخابات در مورد رد صلاحیت روحانی طرح شد. از این رو این‌ها در تردید و دودلی به سر می‌بردند. چنانچه همه اقتدارگرایان نامزد انتخاباتی می‌بودند، واضح است که

توده‌های وسیع این روزنه را نمی‌دیدند که در انتخابات شرکت کنند. بنابراین مسأله اصلی وجود این روزنه بود: این که نامزدها چه می‌گویند، زیاد برای مردم مهم نیست. مسأله سر این است که یک بدیلی در مقابل اقتدارگرایان وجود داشته باشد.

و این روزنه را در دوران انتخابات قبلی دیدند، از طریق موسوی و کروبی، و از این روزنه استفاده کردند. یعنی بین «بد و بدتر»، بد را انتخاب کردند. این انتخابی بود که مردم ایران داشتند و در انتخابات کنونی هم همین بود. یعنی به محض این که متوجه و مطمئن شدند، که یک بد در مقابل بدتر هست، وارد انتخابات شدند و با اشتیاق شرکت کردند. از این رو ما باید به این نکته اهمیت بدهیم، چون برخی از اپوزیسیون چپ، بر این اعتقادند که اصولاً کسانی که می‌روند و به روحانی (و یا در انتخابات قبلی به کروبی یا به موسوی) رأی می‌دهند، از آن جایی که موسوی و کروبی و روحانی بخشی از حاکمیت هستند (که این مسأله به درستی بیان می‌شود)، بنابراین کل این افراد یا جنبش «ارتجاعی» است. این ارزیابی نادرست است. ما در واقع باید تفاوتی قائل شویم بین جنبش و یا حرکتی که مردم از روی استیصال انجام می‌دهند و یا انتخابی که در دوران اختناق بین بد و بدتر می‌کنند، و همین طور بین بدنه یک جنبش و «رهبری» آن. پس یک تفاوتی مهمی بین رهبری و کل جنبش، وجود دارد.

در درون خود جنبش هم دو گرایش متفاوت شکل می‌گیرد. بخش پیشرویی از جنبش در واقع شعارها و

مطالباتی بسیار فراتر از مطالبات خود این رهبران مطرح می‌کنند. این را ما در انتخابات قبلی شاهد بودیم.

درواقع امر شرکت توده‌ها در انتخابات یک امر طبیعی است که ما باید آن را درک کنیم. این تصمیم درواقع از روی استیصال است و تصمیمی نیست که از روی انتخاب صورت گرفته باشد. بد و بدتر یعنی دقیقاً در یک شرایط بسیار وخیم، روزنه‌ای را مورد استفاده قرار داده‌اند. و از این زاویه است که به اعتقاد من باید تفاوتی قائل شویم بین آن رأیی که توده‌ها به صندوق انداختند و عملی که انجام دادند باید توجه کرد بخشی از توده‌هایی که وارد مبارزه‌ای در چارچوب ازپیش تعیین شده می‌شوند، یعنی از روزنه‌ای که ایجاد شده استفاده می‌کنند، فراتر از مطالبات خود آن اصلاح‌طلبان می‌روند. ولی نکته این است که حضور مردم در خیابان‌ها و در انتخابات به این مفهوم نیست که مردم می‌توانند بدون رهبری این انتخابات را به نتیجه مطلوب برسانند، درنتیجه در این شرایط مسأله رهبری بسیار حائز اهمیت است. ما باید تأکید بسیار زیادی کنیم که اگر طبقه کارگر در داخل ایران حضور مستمر داشت، اگر آزادی‌هایی بود و اگر حزب طبقه کارگری وجود داشت که درواقع رهبری را برای مردم به دست بگیرد، مسلماً تحولات به نوعی دیگر و به شکل دیگری به جلو می‌رفت.

سؤال: تفاوتی میان این ۶ نفر کاندیدا که همه از فیلتر شورای نگهبان رد شده بودند، وجود داشت؟ و آیا مشخصاً روحانی نماد تغییر در سیاست‌های رژیم است؟

مازیار رازی: به نظر من تفاوت کیفی بین هیچ کدام وجود ندارد. اول این که، بعضی‌ها تصور می‌کنند که روحانی نماینده اصلاح‌طلبان است، درصورتی که چنین نیست. روحانی بخشی از اصول‌گرایان، در واقع بخش معتدل اصولگرایان بوده است.

مسأله‌ای که باید این جا توجه کنیم این است که رهبری خامنه‌ای یک سیاست واحد، یک مهندسی واحد را هم در ارتباط با انتخابات چهار سال پیش و هم در مورد این انتخابات پیش‌برد. این مهندسی، درواقع از طرف علی سعیدی، نماینده خامنه‌ای در سپاه پاسداران چند ماه پیش اعلام شد. منظور علی سعیدی دقیقاً این بود که سیاستی که خامنه‌ای تعیین کرده، خواه با یک اصلاح طلب و خواه با یک اقتدارگرا باید به مورد اجرا دربیاید. سؤالی که ما در این شرایط باید به آن پاسخ دهیم این است که تفاوت انتخابات قبلی با انتخابات کنونی، اگر هر دو مهندسی شده‌اند، چه بود؟ به نظر من تفاوت اصلی در این بود که در دوره پیش رژیم قصد داشت که چانه زنی با غرب را در مورد مسایل هسته‌ای تداوم ببخشد و امتیازهای بیشتری از امپریالیزم بگیرد. این کار از طریق اصلاح‌طلبان (موسسی یا کروبی) امکان‌پذیر نمی‌بود. لذا احمدی‌نژاد را از صندوق بیرون آورد و اصلاح‌طلبان را حذف کرد. زمانی که موسوی کنترل خود را بر مقاومت‌های توده‌ای از دست داد و نتوانست آن‌ها را مهار کند، موسوی و کروبی را هم در حصر خانگی قرار دادند و تمامی حرکت‌های توده‌ای را به وحشی‌ترین شکلی سرکوب کردند. اما در چند سال پیش (مشخصاً سال گذشته) تغییری صورت گرفته است.

اسد امروز زیر فشار است و امکان این هست که تغییری در نظام سوریه به وجود بیاید و این حکومت تغییر کند، یا خود اسد کنار گذاشته شود و یا اصولاً سرنگون گردد. و واضح است که با رفتن اسد هیئت حاکم در داخل ایران بسیار نگران شده است. نگران از این که پس از رفتن اسد نوبت خود رژیم جمهوری اسلامی فرا خواهد رسید. یعنی امکان این که تغییر حکومت از طریق دخالت اسرائیل و یا حملات نظامی و یا فشارهای امریکا باشد، بسیار زیاد خواهد شد. از سوی دیگر، یکی دیگر از دولت های متحد رژیم، دولت چاوز در ونزوئلا بود که چاوز هم فوت کرد و معلوم نیست که اصولاً جایگزین چاوز همان سیاست ها را دنبال کند؛ به هر حال دولت چاوز بسیار خوشحال هم هست از این که فروش نفت ایران کم شده و او جایگزین ایران گردیده است.

در نتیجه ایران در یک سال گذشته در انزوای بسیار شدیدی قرار گرفت و این انزوا منجر به این شد که تمام سران مملکت نگران گردند (چه اصلاح طلبان و چه اقتدارگرایان). به نظر من اصولاً باند خامنه ای درواقع نگران از دست دادن قدرت شد. از این زاویه است که این ها با محاسباتی که کردند و با توجه به ماهیتی که سلسله مراتب روحانیت در سیصد سال گذشته داشته - یعنی همیشه دلالی و چانه زنی بین شاهان و دربار و تجار و مردم - تصمیم به عقب نشینی گرفتند و این عقب نشینی به این مفهوم است که امتیازاتی به غرب دهند و به این ترتیب این مسأله را فیصله دهند. یعنی جلوی حمله نظامی و فشارهای مضاعفی را که بر ایران وارد می آید و کل نظام را در مخاطره سرنگونی قرار می دهد، بگیرند.

در این تغییر هم به اعتقاد من سه عنصر مهم باید در نظر گرفته شود.

یکی این که رژیم تحت فشار بسیار مضاعفی در ارتباط با محاصره ها و تحریم های اقتصادی قرار گرفته است. البته در دوره گذشته تحریم ها وجود داشت، منتها رژیم می توانست درواقع با این تحریم ها مقابله کند. ولی از یک سال پیش که خرید نفت هم شامل این تحریم ها گردید، فروش نفت پایین رفت و فشارهای زیادی بر کل جامعه و نه تنها زحمتکشان و کارگران، بلکه بر خود اجزای طرفدار رژیم هم وارد آمد. در عرض یک سال گذشته، بازار دو بار دست به اعتصاب زد. این امری است بی سابقه، یعنی خود سرمایه داران مورد فشار این محاصرات و تحریم های اقتصادی قرار گرفتند. در نتیجه این فشار اضافه شد.

عنصر دومی که باید در نظر بگیریم، تهدیدهای نظامی است. این تهدیدهای نظامی هم از ابتدا وجود داشته، اما به هر حال در یک شرایط مشخصی یک سلسله فشارهای مشخصی از طرف اسرائیل وارد شده - مثلاً آن خط و نشانی که اسرائیل شش ماه قبل در سازمان ملل متحد کشید و فشارهایی که یهودیان در امریکا بر اوپاما وارد می کردند - این ها درواقع مسأله حمله نظامی را خیلی بیشتر و جدی تر در مقابل رژیم طرح کردند. این دو مورد قبلاً هم وجود داشت، اما یک فاکتور سوم از سال پیش به این دو فاکتور اصلی فشار اضافه گردید و آن هم از دست رفتن قریب الوقوع مهم ترین دولت متحد رژیم در منطقه، یعنی بشار اسد است.

گفت خامنه ای به این سیاست نزدیک شده؟ یا مردم پیروز شدند؟

مازیار رازی: به نظر من هیچ کدام از این ها پیروز نشدند، یعنی نه اصلاح طلبان پیروز شدند و نه مردم پیروز شدند؛ اگر صحبت از موفقیت بخواهیم کنیم، موفقیت نصیب خامنه ای بود، اما، این موفقیت از روی استیصال است. مشخصاً این موفقیت خامنه ای در واقع عقب نشینی در مقابل امپریالیزم است. این مسأله محوری است. یعنی این چرخش به مفهوم عقب نشینی در مقابل امپریالیزم صورت خواهد گرفت. در ضمن ما پیام هایی داریم به کسانی که رفتند رأی دادند. اولین پیام از طرف ما یعنی گرایش های رادیکال، چپ و کمونیستی در جامعه این است که: «توده هایی که به روحانی رأی داده اید، دچار توهم نگردید، این شخص بخشی از هیئت حاکم است و این شخص تا آن جایی مطالبات شما را و یا مطالباتی را که خودش ادعا کرده اجرا خواهد کرد که برای حفظ نظام ضروری باشد، و نظام جمهوری اسلامی هم امروز در مقابل مخاطره مشخصی قرار گرفته و از طرف غرب تهدید گردیده و برای این که این نظام را از مخاطره سرنگونی قریب الوقوع مانند داستان اسد نجات دهد، وارد این معرکه گردیده است. نسبت به روحانی توهم نداشته باشید».

سؤال: آیا در چهار سال آینده همان وضعیت چهار سال پیش ادامه خواهد یافت؟

مازیار رازی: ما در دوران پرتلاطمی هستیم و در این چهار سال هر چیزی ممکن است اتفاق بیافتد؛ ولی در

در نتیجه به نظر من رژیم از یک سال پیش تصمیم گرفت که چرخش در جهت سازش با غرب انجام دهد. واضح است که برای این چرخش، باید مهره ای پیدا می کردند که در این انتخابات بتواند این چرخش را با سهولت انجام دهد، همچنین وحدتی در هیئت حاکم ایجاد کند. بنابراین این مهره نمی توانست از خود اقتدارگرایان باشد، چون تمام پروژه های احمدی نژاد به عنوان نماینده اقتدارگرایان در دو دوره پیش شکست خورد. این مهره برای چرخش، از اصلاح طلبان، یعنی کربوبی و موسوی هم نمی توانست باشد. چون نقداً تبلیغات سوء بسیاری از سوی رژیم علیه شان در سطح جامعه صورت گرفته، مبنی بر این که «فتنه گر» بوده اند و غیره. بنابراین، تنها مهره ای که می توانست این چرخش را صورت بدهد کسی بود که مابین این دو گرایش باشد، و این مهره یکی رفسنجانی بود که کنار گذاشتند و (به دلایلی) رد صلاحیت شد؛ و دیگری مهره ای بود نزدیک به و مشابه با رفسنجانی، یعنی حسن روحانی. این شخص اکنون در مقامی قرار گرفته که بهترین شخص برای سازماندهی این چرخش است.

می توان گفت که به شکل خیلی دقیقی مهندسی برای تغییر سیاست رژیم به سمت و سوی امریکا و غرب و معامله برای برون رفت از به بن بست، و جلوگیری از خطر سرنگونی توسط غرب، صورت گرفته است.

سؤال: آیا با توجه به این مسائلی که مطرح کردید نمی توان این استنباط را کرد که این سیاست رفسنجانی بود که پیروز این انتخابات شده است؟ و یا این که می توان

به نظر شما چه باید کرد تا این مطالبات، بعد از انتخابات پیگیری گردد؟

مازیار رازی: زمانی که توده ها وارد کارزار مبارزاتی می شوند، واضح است که در چنین شرایطی شاهد یک سلسله شعارها و مطالبات عمومی دموکراتیک هستیم. اما این مطالبات، بلافاصله منجر به یک سلسله مطالبات سیاسی می شود و این مطالبات سیاسی بلافاصله می تواند به سرنگونی رژیم منجر شود؛ این را بارها دیده ایم که در تظاهرات، در مبارزات کارگری در کارخانجات مختلف بر سر افزایش حقوق، یک سلسله شعارها و مطالبات بسیار کوچک صنفی مطرح شده، ولی به محض دستگیری رهبران این حرکت از طرف رژیم، یک حرکتی در دفاع از زندانیان کارگر آغاز شده و بلافاصله رودرویی رژیم با توده ی کارگران تا جایی بالا گرفته است که کارگران صحبت از این کرده اند که باید کارخانه را به دست خودمان بگیریم، کنترل کارگری باید اعمال شود، و مدیران و مسئولین دولت را باید بیرون بریزیم. این به چه معنی است؟ این به معنی شعار سرنگونی است.

در نتیجه ما با چنین شرایطی روبه رو هستیم و همان طور که اشاره کردم یک سلسله مطالبات خیلی ابتدایی در دفاع از روحانی بلافاصله بعد از دو روز به شعارهایی بسیار فراتر مبدل شد و این یعنی حافظه توده ها به این شکل است که مسائل را فراموش نمی کنند. کسانی که چهار سال پیش کشته شدند، خانواده های کارگرانی که در زندان هستند، و کارگرانی که در زندان کشته شدند، در کردستان کشته شدند و... این ها هیچ کدام فراموش شدنی نیستند. بنابراین فقط مسئله ایجاد این روزنه ها

مرحله اول از نقطه نظر ما مسئله دخالت طبقه کارگر و در رأس آن متشکل شدن پیشروی کارگری هست، البته اگر پیشروی کارگری از افتراق و تفرقه هایی که در گذشته داشته است دست بردارد، و به شکل واحد وارد عمل شود. اگر سازمان های کمونیستی و احزابی که تعلقات مارکسیستی دارند، تدارک ساختن حزب پیشتاز انقلابی را بریزند، و از این فرصت مناسب استفاده کنند. معلوم نیست در یک و دو سال دیگر چه شود. ظرف یکی دو سال ممکن است شرایطی آماده و روزنه هایی باز شود؛ مثلاً یکی از روزنه هایی که می تواند به دست طبقه کارگر باز شود، اعتصابات باشد. اعتصاب عمومی در واقع می تواند در دستور کار قرار بگیرد و یک روز اعتصاب عمومی در داخل ایران کمر این رژیم را خواهد شکست و این روزنه ای باز می کند که میلیون ها نفر از همین توده هایی که می بینیم اکنون رهبر خودشان را در انتخابات در حسن روحانی پیدا کرده اند، رهبری طبقه کارگر را بپذیرند. بنابراین در شرایط ایران مسئله به آن شکل نیست که اتفاقی نخواهد افتاد. اتفاق خواهد افتاد، به شرطی که ما حزبمان، حزب طبقه کارگر را بسازیم و به شرطی که طبقه کارگر متشکل شود، از افتراق دست بردارد، متحد شود و اعتصابات را سازماندهی کند.

سوال: رفیق مازیار همچنان که می دانید در روزهای آخر این انتخابات شاهد طرح مطالباتی از قبیل آزادی زندانیان سیاسی و رفع تبعیض علیه زنان و اقلیت های قومی و ملی و مذهبی و نیز رفع حصر خانگی موسوی و کروبی، بهبود وضع اقتصادی، بهتر شدن وضع کارگران، آزادی تشکل یابی کارگران و مسائل دیگر از این قبیل بودیم،

سؤال: شما شعار سرنگونی را مطرح کردید، مسأله این است وقتی که آلترناتیوی شکل نگرفته و توده های مردم و به خصوص کارگران و زحمتکشان حول این آلترناتیو متشکل نشده اند، آیا شعار سرنگونی از جانب نیروهای انقلابی کار صحیحی است و انتخاب بین بد و بدتر جای آن را نمی گیرد؟

مازیار رازی: صحیح است، اولاً شعار سرنگونی شعاری نیست که صرفاً ما به عنوان کمونیست ها مطرح می کنیم. این شعار همین دیروز در داخل ایران مطرح شد، هزاران هزار نفر به این نتیجه می رسند و هم اکنون در اذهان عمومی شکل گرفته، و سال هاست شکل گرفته، بنابراین اگر هم ما شعار سرنگونی می دهیم، مرتبط به وضعیت کنونی است.

اما مسأله اینست ما صرفاً خواهان سرنگونی نیستیم، ما خواهان هرج و مرج و سرنگونی نظام بدون داشتن آلترناتیو نیستیم. و ما اصولاً در ارتباط با سرنگونی رژیم با هرکسی متحد نمی شویم. ما با کسانی متحد می شویم که آلترناتیو بعدی را حکومت کارگری مطرح می کنند، یعنی سرنگونی نظام سرمایه داری آخوندی در داخل ایران و استقرار حکومت کارگری. اما واضح است که این شعاری هست که ما می خواهیم به آن برسیم و برای رسیدن به آن شعار باید تدارکات آن را ببینیم، این تدارکات شاید طولانی باشد، اما این تدارکات باید شروع شود، در رأس و مرکز این تدارکات ساختن یک تشکیلات است. بدون تشکیلات کارگری، بدون حزب پیشتاز کارگری، امکان این تدارکات اصولاً وجود ندارد.

است و اگر این روزنه ها و حرکات، رهبری صحیحی داشته باشد، محققاً ما شاهد انقلابات کارگری در این کشورها خواهیم بود، مشخصاً در داخل ایران که چنان تجربه غنی ای دارد که هیچ کدام از این کشورها ندارند. اگر ایران را با مصر یا تونس و یا لیبی و جاهای دیگر مقایسه کنیم، متوجه می شویم که ایران در واقع یک حالت ویژه ای دارد و کارگران ایران برای نخستین بار پس از انقلاب اکتبر روسیه، به تدارک تشکیل شوراهای دست زدند. و یکی از متحدین نزدیک امپریالیزم را سرنگون کردند. این تجربه ای بسیار غنی است که در درون و حافظه طبقه کارگر هنوز باقی مانده و در این شرایط، برای بازگرداندن این خاطرات و تجارب و آگاهی که در گذشته کسب شده، ما نیاز به یک تشکیلات داریم، نیاز به تشکیلات مشخصی به نام حزب پیشتاز کارگری داریم. امکانات ساختن این حزب وجود دارد، امکانات اتحاد نیروهای چپ و کمونیست در داخل ایران وجود دارد. مسأله بر سر این است که باید سیاست مشخصی داشته باشیم، امکان سرنگونی این رژیم بسیار زیاد است و ما در این مقام هستیم که توده های وسیع را بسیج کنیم. همان طور که می بینیم میلیون ها نفر بسیار سریع به خیابان ها می ریزند و این میلیون ها نفر کسانی هستند که مستعدند و دنبال رهبری انقلابی می گردند؛ واضح است که اگر رهبری انقلابی و آلترناتیوی نباشد، می روند و به روحانی رأی می دهند، و اگر باشد چنین اتفاقی نخواهد افتاد و ما می توانیم با اتکا به نیروی توده ای مردمی در واقع انقلاب را سازمان دهیم.

دیکتاتور» دیده می شود. این شعارها باید محفوظ نگه داشته شود. این شعارها باید منطبق شود با اوضاع سیاسی داخلی و بین المللی؛ برای یک دوره ای محفوظ نگه داشته شود؛ هیچ کس نمی تواند این کار را بکند، مگر این که یک تشکیلات کارگری اخصی وجود داشته باشد که به طور مستمر و به طور دائمی در ارتباط با هم نظرانشان در سطح بین المللی این شرایط را ادامه بدهند تا زمانی که آگاهی سوسیالیستی در جامعه به وجود بیاید که مسأله این رژیم را بتواند یکسره بکند. و زمانی که جامعه وارد فاز بحرانی شد- که امکان آن وجود دارد زیرا که این رژیم، رژیمی است به طور دائم در تلاطم و همان طور که دیدیم، حتی درون هیئت حاکم و اقتدارگرایان اختلافات زیادی هست- بتواند اعتراضات را هدایت کند.

در نتیجه هرلحظه ممکن است این اتفاق بیافتد و این بحران رژیم باز به اوج خود برسد، در یک چنین شرایطی که وضعیت بحرانی می شود، اگر این تدارکات قبلی ریخته شده باشد و اگر حزب پیشتاز انقلابی وجود داشته باشد که مورد اعتماد طبقه کارگر و یا بخشی از طبقه کارگر باشد، آن موقع این پتانسیل توده ای می تواند کانالیزه شود و به سمت و سوی سرنگونی رژیم و استقرار یک دولت کارگری، سوق یابد.

با تشکر از شما و به امید روزهای بهتر برای کارگران و زحمتکشان ایران

پیش به سوی تشکیل حزب پیشتاز کارگری.

سؤال: درس هایی که نیروهای انقلابی باید از این انتخابات بگیرند در آینده چیست؟

مازیار رازی: به نظر من اولین و مهم ترین درس برای ما این است که توجه بکنیم به توده های وسیعی که از طریق مشاهده روزنه هایی در جامعه و یا گشایش هایی وارد مبارزه می شوند. این توده های وسیع وقتی مبارزه را آغاز می کنند، نمی توانند این مبارزه را به انتها و به نتیجه منطقی برسانند، مگر این که رهبری داشته باشند. اگر رهبری نداشته باشند، یا به یک رهبری موجود دیگری متوسل می شوند و یا یک رهبری دیگری پس از دوره ای از درون خودشان به وجود می آید. و آن رهبری ها الزاماً رهبری ای نیست که توده ها را به سمت و سوی سرنگونی این رژیم رهنمود بدهد.

بنابراین اولین درسی که ما می توانیم بگیریم این است که نیروهای کمونیستی، نیروهایی که در واقع مدافع طبقه کارگر و زحمتکشان هستند، تدارک ایجاد یک تشکیلی را ببینند که در مقاطع مشخصی که چنین اتفاقاتی می افتد و چنین روزنه هایی باز می شود، در مقامی باشند که توده های خیلی وسیع را بتوانند رهنمود دهند و به سمت و سوی انقلاب رهبری بکنند. و در شرایطی باشند که به مبارزات تداوم ببخشند. مثلاً همین الان در شرایط ایران همان طور که اشاره کردم، در ارتباط با همین انتخابات، بخشی از پیشروان همین افراد غیر متشکل که در خیابان ها ریختند و شادی و سرور می کنند و در انتخابات شرکت کردند، شعارهای بسیار فراتری می دهند از آن شعاری که روز قبل سر داده بودند. در نتیجه در بین این شعارها حتی شعار «مرگ بر

او با یک اشاره کوتاه به مسأله «ایجاد امنیت» برای زنان و جوانان در جامعه، به بخش جوان و تحت ستم جامعه «امید» بهبودی وضعیت را می دهد. با این حال، این «امید» در قالب «وعده»های دمکراتیک چندین بار عیار «حقیقی» بودن خود را به نمایش گذاشت: فقط در یک مورد پس از آن که هواداران او در نشست جماران با سر دادن شعارهایی علیه حصر خانگی موسوی و کروبی یا شعار آزادی زندانیان سیاسی با مداخله نیروهای اطلاعاتی بازداشت شدند، ستاد روحانی سراسیمه طی بیانیه ای «هرگونه رفتار هنجارشکنانه و خیابانی را قویاً محکوم» کرد (۱۲ خرداد)؛ منتها نابوری هواداران و فشار غیرمستقیم بر او موجب شد تا طی یک روز بعد با صدور دومین بیانیه، و درخواست ملایم از دستگاه‌های انتظامی و امنیتی، درخواست کند: «نسبت به آزادی جوانانی که در خلق حماسه سیاسی، پیشگام بوده‌اند، اقدامی عاجل به عمل آورند تا از خبرسازی و سوءاستفاده رسانه‌های خارجی جلوگیری گردد»!

امروز اما همه، پس از جشن خیابانی به خانه های خود رفته و منتظر روی کار آمدن روحانی شده اند و از این پس هم احتمالاً در طول چهار سال آینده هر لحظه منتظر گشایش هایی در دوره ریاست جمهوری او می شوند. از این رو، ما در پایین اجمالاً نگاهی می اندازیم به خود روحانی، علت ورود او به عرصه انتخابات به عنوان کاندیدا، انتظارات و خواست هایی که نهایتاً به پیروزی او منجر شد، و گام هایی که بهتر است از هم اکنون برای تحقق این خواست ها از پایین (و نه «از بالا») برداشته شود.

انتخابات: «پیروزی» رژیم، «ورشکستگی» چپ های بنفش!

سارا قاضی و آرام نوبخت

پیروزی روحانی در انتخابات ریاست جمهوری ۹۲، چه برای آن دسته کسانی که چهار سال پیش به بهانه تقلب انتخاباتی دست به اعتراضات خیابانی زدند و با وجود واکنش تند رژیم هرگز فراتر از مطالبه «رای من کو؟» نرفتند، و چه برای بخشی از کسانی که به دنبال مشاهده سرکوب شدید معترضین، عقب نشینی موسوی و کروبی از خط قرمزهای نظام و عقب ماندن ناگزیر آن ها از جنبشی که خود داعیه رهبری اش را داشتند، وارد اعتراضات شدیدتر ضد استبدادی شدند، ظاهراً به یک «پیروزی» تعبیر شده است. به طوری که پس از اعلام پیروزی نهایی روحانی با کسب ۵۰.۷ درصد آرا، خیابان های تهران و دیگر شهرستان ها شاهد صحنه های جشن مردم، به خصوص جوانان، بوده است.

حمایت بخش «جوان» جامعه (فارغ از خاستگاه طبقاتی آن) از روحانی، پس از تجربه یک دوره ۸ ساله و به خصوص از سر گذراندن مقطع پس از انتخابات ۸۸، به هیچ رو تصادفی یا بی علت نیست. روحانی با اطلاع از این که ابتدایی ترین خواست ها و حقوق دمکراتیک بخش جوان همواره سرکوب شده و این پتانسیل عظیم هر مجرای را برای آزاد شدن جستجو می کند، به عمد روی همین خواست ها «مانور» می دهد: «خیابان و دانشگاه کشور باید مکان امنی برای جوانان باشد»، «زنان و دختران ما نباید تحت فشار امنیتی باشند» و نظایر این ها.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا او در این انتخابات کاندیدا شد؟ به این مسأله باید از دو جنبه نگاه کرد: اول، موقعیت بین‌المللی رژیم و جنبه داخلی و مشکلات رژیم ناشی از جناح بندی‌های درونی نظام. از بُعد بین‌المللی، اعمال تحریم‌های شدید علیه ایران از سوی آمریکا و اروپا عملاً رژیم ایران را منزوی کرد، به خصوص که بر اثر جنگ داخلی در سوریه و دخالت ناتو در آن، موقعیت بشار اسد هم که تنها متحد واقعی ایران در منطقه بود، روز به روز متزلزل تر شده است و امروز هر دم امکان سرنگونی او وجود دارد. به علاوه رژیم، متحد خود در ونزوئلا، یعنی دولت چاوز را نیز از دست داده و نسبت به تداوم سیاست‌های گذشته این کشور در قبال خود اطمینان ندارد. همچنین ونزوئلا در واقع درحال بهره‌مندی از تأثیر تحریم‌های نفتی ایالات متحده و اروپا علیه ایران، برای به دست آوردن بخشی از بازاری که ایران در به ویژه چین و هند از دست می‌دهد، می‌باشد. به همین دلیل است که طی دو سال گذشته، ونزوئلا صادرات نفت خود را به چین و هند- به ترتیب دومین و چهارمین کشور بزرگ مصرف‌کننده نفت- با رساندن به مجموعاً ۱ میلیون بشکه در روز دو برابر کرده است، درحالی که طی همین دوره صادرات نفت ایران به این دو کشور با رسیدن به ۵۰۰ هزار بشکه در روز تقریباً نصف شده (فایننشال تایمز، ۱۳ ژوئن ۲۰۱۳). لذا خامنه‌ای و حلقه بسته نزدیک به او به این نتیجه رسیدند که اگر بعد از انتخابات هم‌چنان با سرسختی به مذاکره با به غرب ادامه دهند، نه فقط تحریم‌ها از نظر اقتصادی آن‌ها را به زانو در خواهد آورد، بلکه امکان حمله نظامی و سرنگونی ایشان هم وجود خواهد داشت.

ماهیت روحانی بر هیچ‌کسی پنهان نیست. روحانی کسی است که اعطای لقب «امام» به شخص خمینی را پیشنهاد خود و «الهام الهی» می‌داند؛ کسی که در جریان ۱۸ تیر سال ۷۸، قاطعانه اعلام کرد «در کدام کشور جهان، حرکت‌های آشوب‌طلبانه این چنین تحمل می‌شود، این‌ها خیلی پست‌تر و حقیرتر از آن هستند که بخواهیم نسبت به آن‌ها تعبیر حرکت براندازی را مطرح کنیم... این صبر و متانت، در یکی دو روزه برای این بود که ماهیت این چند صد نفر اوباش به خوبی برای مردم ما روشن می‌شود... دیروز غروب دستور قاطع صادر شد تا هر گونه حرکت این عناصر فرصت‌طلب، هر کجا که باشد با شدت و با قاطعیت برخورد شود و سرکوب شوند. مردم ما شاهد خواهند بود که از امروز نیروی انتظامی، نیروی قهرمان بسیج حاضر در صحنه، با این عناصر فرصت‌طلب و آشوبگر - اگر جرأت ادامه حرکت مذبحخانه داشته باشند- چه خواهند کرد»

او در طول حاکمیت این رژیم دارای سمت‌های متعدّد و بالایی در دستگاه حکومتی رژیم بوده است که مهم‌ترین آن نمایندگی خامنه‌ای در شورای عالی امنیت ملی است. او در اواخر دوره خاتمی به عنوان رئیس تیم هسته‌ای و مذاکره‌کننده ارشد ایران با سه کشور اروپایی آلمان، فرانسه و بریتانیا در مورد برنامه هسته‌ای ایران، به عنوان نماینده از جانب خامنه‌ای، ایفای نقش کرد. بنابراین یکی از مدافعین و عوامل اصلی نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی بوده و از این لحاظ تفاوتی ماهوی با شخص «جلیلی»- که به عنوان «افراطی»ترین کاندیدا و «بدترین» گزینه معرفی شد، هرچند تعداد آرای او از حدود ۴ میلیون نفر هم فراتر نرفت- ندارد.

نان شب! جریان اصولگرایی باید این نکته را درک کند که نمی‌تواند ناکارآمد بود و انتظار داشته باشد، مردم باز هم فوج فوج به سمت آنان حرکت کنند.» اصلاح طلبان هم که به طور کلی بعد از خاتمی، کروی و موسوی مهره ای را نداشتند که مورد تأیید همه اصولگرایان و پایه های حامی خامنه ای قرار بگیرد. خامنه ای در این شرایط حادثه داخلی و خارجی به مهره ای نیاز داشت که بتواند گرایش «معتدل» و «متماثل به غرب» را نمایندگی کند. تا پیش از اعلان تأیید صلاحیت شدگان، «رفسنجانی» بهترین نماینده این «گرایش» از رژیم به شمار می رفت که امکان حضور مجدد او مطرح بود. اما ظاهراً در میانه این بازی، شخص رفسنجانی به دلیل عدم تأیید از سوی جناح یا جناح هایی از حاکمیت (که نمود بارز آن دخالت حیدر مصلحی، وزیر اطلاعات، در جلسات شورای نگهبان در پروسه بررسی صلاحیت کاندیداها بود) رد صلاحیت گشت. با این حال آن چه که «صلاحیت» اش باقی ماند، «گرایشی» بود که رفسنجانی آن را نمایندگی کرد و هم‌چنان نیز می کند.

به این ترتیب، خامنه ای باید مهره ای را در حدود صلاحیت رفسنجانی برای کاندیدای ریاست جمهوری دستچین می کرد. روحانی از همه نظر (همان ویژگی های چهارگانه بالا) مناسب ترین گزینه می بود.

در نتیجه روحانی کاندیدا شد، و برای «پیروزی» در انتخابات، تنها لازم داشت که روی خستگی جامعه از فشار تحریم ها و ترس از «خطر جنگ»، به همراه وعده دادن به تحقق ابتدایی ترین مطالبات دمکراتیک آن ها و به ویژه ارتقای وضعیت معیشت کارگران در سخنرانی

تا مدتی پیش از اعلام نتیجه نهایی انتخابات ریاست جمهوری، دولت امریکا مجوز شش ماهه ۹ کشور برای خرید نفت از ایران را که منقضی گشته بود، به مدت شش ماه دیگر برای چین، هند و ۷ کشور باقی مانده، تمدید نمود و به این ترتیب این روزنه را برای رژیم ایران باز گذاشت تا با انتخاب رئیس جمهوری بعدی، سمت و سوی آتی و طرف مذاکره خود را با غرب نشان دهد.

به این دلیل برای خامنه ای دو راه بیشتر وجود نداشت، یا باید راهی برای کنار آمدن با غرب می یافت و یا با آن شاخ به شاخ می شد. پیروز شدن روحانی در انتخابات، نشانه آن است که خامنه ای تصمیم گرفته تا از موضع پایین و امتیازدهی با غرب کنار بیاید. اما برای این کار نیاز به مهره ای بود که اولاً با «جریان فتنه» و «جریان انحرافی» تداعی نشود؛ ثانیاً بتواند گرایش های اصلاح طلب و اصول گرا را بدون از دست رفتن پایه های خامنه ای و سپاه متقاعد سازد؛ ثالثاً از تجربه مذاکره و زدوبند با غرب (به ویژه بر سر مسأله هسته ای) برخوردار باشد؛ و رابعاً بتواند بر جو منفی اجتماعی به جای مانده از «تقلب بزرگ ۸۸» و اعتراضات خفته، تاحدی، ولو موقت، غلبه کند.

در این انتخاب، خامنه ای از اصولگرایان نمی توانست استفاده کند، چرا که اصولگرایان اعتبار خودشان را چه در سطح داخلی و چه بین المللی از دست داده اند (خبرگزاری تابناک، وابسته به محسن رضایی، کاندیدای «مستقل»، در مقاله ای به تاریخ ۲۵ خرداد با عنوان «شکست اصول گرایی لازم بود»، از زاویه خودش چنین اعتراف کرد: «شکست اصولگرایی واجب بود؛ واجب تر از

شاهد بودیم که ساعاتی پس از انتخاب روحانی، رئیس دفتر باراک اوباما اعلام کرد که اگر حسن روحانی شفافیت را در پرونده اتمی رعایت کند، «ما برای همکاری با او آماده خواهیم بود» و افزود: «اگر همان طور که وی (روحانی) طی تبلیغات انتخاباتی گفت، واقعاً بخواهد که روابط ایران را با کشورهای جهان بهبود بخشد، مسلماً امکان دستیابی به چنین چیزی وجود دارد».

اگر روحانی مهره مورد نیاز برای نجات حیات رژیم نمی بود، این بار هم درست مانند چهار سال پیش تقلبی گسترده صورت می گرفت و مهره مورد نیاز «رأی» می آورد. بنابراین آن چه که رخ داده، با کمال تأسف، بُرد تمام عیار برای رژیم بوده است. پس زن و مرد جوان ما حالا باید بدانند که نه «پیروزی»، بلکه «باخت» خود را جشن می گیرند.

بسیاری از جوانان که سال ۸۸ را به خاطر دارند و در دومین دور ریاست جمهوری احمدی نژاد نهایت یک نظام پلیسی و استبدادی را با تمام وجود خود لمس کرده اند، می باید لحظه ای به خود آمده و فکر کنند که چطور شد به ناگهان تصمیم گرفته شد تا در این انتخابات تقلب نشود (حال اگر به نفع روحانی تقلب نشده باشد!) و رأی مردم «محترم» شمرده شود؟ پس چرا این کار را چهار سال پیش نکردند، تا به آن نحو جان جوانان ما به خاطر آن انتخابات گرفته نشود؟

احتمالاً اولین و دم دست‌ترین برداشت یا پاسخ، این است که فشار اعتراضات ۴ سال گذشته، منجر به این «عقب نشینی» مقطعی شده. اما این استدلال نه فقط با واقعیت

های تبلیغاتی خود، مانور دهد. به این ترتیب، مسلم بود که مردم به او رأی می دادند، و نه به یک اصولگرا.

در نهایت، این سناریو محقق شد؛ در عرصه داخلی شاهد بودیم که رفسنجانی رسماً از روحانی دفاع نمود، و پس از پیروزی او نیز با وقاحت اعلام کرد که «ایران، دمکراتیک ترین انتخابات دنیا را برگزار کرد». سپاه پاسداران نیز روز یکشنبه ۲۶ خرداد با انتشار بیانیه‌ای پیروزی حسن روحانی در انتخابات ریاست‌جمهوری را تبریک گفت و «آمادگی همه‌جانبه» اش را برای «تعامل و همکاری» با دولت وی اعلام کرد. جالب است که جلیلی «افراطی» هم در پیام تبریک خود اعلام کرد «این که از حامیانم خواستم به آقای روحانی کمک کنند، یک تعارف نبود؛ بلکه واقعاً حالا همه ما باید هرآن چه در توان داریم برای کمک به دولت آینده در جهت گفتمان امام و انقلاب به کار گیریم.» روزنامه کیهان نیز که پیش از این از موضع گیری قاطعانه روحانی در قبال ۱۸ تیر ۷۸ تمجید کرده بود، این بار طی مقاله ای به قلم حسن شریعتمداری، ضمن واکنش به جریان اصلاحات، حامیان هاشمی و «اصحاب فتنه»، نوشت: «آقای روحانی نه فقط مدیون آن‌ها نیست، بلکه مدعیان اصلاحات به ایشان بدهکار هستند، چرا که آنان در پوشش حمایت از نامزدی آقای روحانی فرصت حضور و خودنمایی در عرصه سیاسی کشور را یافته بودند»، جمله ای که در دل خود عناصر از واقعیت پشت پرده رژیم را دارد. خانه کارگر هم که همیشه از حامیان اصلاح طلبان بود و موسوی چهار سال پیش نخستین میتینگ انتخاباتی خود را در آن جا برگزار کرد، این بار از کاندیداتوری روحانی دفاع نمود و پس از پیروزی به او تبریک گفت. در عرصه بین المللی نیز

گرفتند» و با آرامش حاصل از آن به جشن و پایکوبی پرداختند و تمام این ها همه و همه بیانگر پیروزی رژیم است و نه کسی دیگر. رژیم حتی تاجایی پیش رفته است که ادعا کند انتخابات ۹۲، طرح مسألهٔ تقلب در انتخابات ۸۸ را منتفی می کند (البته این ادعای جالبی است. باید به دنبال پاسخ این پرسش بود که چرا غرضی، به عنوان یک فرد بی ربط و پرت در جریان رقابت های انتخاباتی که بیشتر دستمایهٔ شوخی در سطح جامعه بوده، ۴۴۶ هزار رأی داشته، درحالی که تعداد آرای مهدی کروبی در انتخابات ۸۸- حدود ۳۳۸ هزار رأی- از او هم کم تر بوده است!)

دلیل همهٔ این تغییرات، چرخش جمهوری اسلامی در قبال غرب هست که می خواهد درجهٔ «آزادی» مردم و «شرکت» آن ها را در انتخابات، به عنوان اثبات وجود دموکراسی در کشور و بهبود وجههٔ خود در جهان، ارائه کند. البته، روحانی، به عنوان نمایندهٔ نظام، برای برقراری روابط متعادل با غرب، مجبور می شود از استبداد و اختناق داخلی زمان احمدی نژاد بکاهد، اما باید اطمینان داشت که هرگز نمی تواند حتی یک دموکراسی نیم بند را حفظ کند، چون شرایط به قدری انفجاری است که از هر جا که روزانه ای باز شود، انفجاری بیرون خواهد زد. این دقیقاً مخمصهٔ جمهوری اسلامی است که در هر دو حالت، چه افزایش فشارهای داخلی و چه ایجاد روزنه، نیروی بالقوهٔ انفجاری علیه خود را افزایش می کند و لحظهٔ سرنگونی اش را به جلو می اندازد.

این که بخشی از جمعیت جوان جامعه، به ویژه از طبقهٔ متوسط جدید شهری، به دفاع «اجباری» از روحانی در مقابل سایر گزینه های «بدتر» پرداخت، و آن چه را که

همخوانی ندارد، بلکه کل سناریوی بالا را پنهان می کند. این مکانیزم بالا بود که روحانی را به بهترین گزینهٔ رژیم برای فاصله گرفتن از لبهٔ پرتگاه مبدل و خود را برای «انتخاب» به بخشی از جامعه تحمیل کرد (روحانی با تقریباً ۱۸ میلیون رأی پیروز شد، حال آن که تعداد واجدین شرایط برای رأی دادن، بالغ بر ۵۰ میلیون نفر بود). بسیاری از جوانانی که در خیابان ها جشن «پیروزی» می گرفتند، بر این تصور بوده و هستند که با رفتن یک شخص، یعنی احمدی نژاد، وضعیت جامعه به مراتب بهتر خواهد بود. اما مسأله این است که تمامی این افراد، جزئی از طبقهٔ حاکمه و نظام هستند که هرگز نمی خواهند و نمی توانند خارج از چارچوب ها و منافع رژیم در کلیت آن اقدامی انجام دهند. وقتی صحبت از پیروزی «جنبش» مردمی می شود، باید خصوصیات این پیروزی هم مشخص باشد. سال ۸۸ سرشار بود از سرکوب، زندان، شکنجه و تجاوز در زندان ها، به طوری که حتی مهدی کروبی طی نامه ای در مردادماه همان سال به رفسنجانی، خواستار بررسی مسألهٔ تجاوز جنسی به پسران و دختران در زندان ها شد. جوانانی که آن روزها را به یاد دارند و امروز پایکوبی می کنند، زمانی می توانند از «پیروزی» صحبت کنند که «انتخاب» روحانی، منجر به تداوم بررسی این پرونده و افشا و محاکمهٔ آمرین و عاملان آن شود. بنابراین باید طی مدت زمان کوتاهی که پس از اتمام انتخابات، هنوز فضا تا درجه ای باز است، حول مطالبات مشخصی هم چون «آزادی تمامی زندانیان سیاسی» یا «امنیت اجتماعی برای زنان» (که آقایان تحت شعار انتخاباتی طرح کردند) به یک حرکت جمعی و سازمان یافته دست زد. درحالی که آن چه اتفاق افتاد، این بود که بسیاری افراد نهایتاً رأی خود را «پس

کنند «پیروزی» درکار بوده است، توضیح دهند که چه کسی پیروز شده است: رژیم یا خودشان به عنوان اپوزیسیون؟ و به علاوه ویژگی این «پیروزی» در چیست؟

دفاع سمبلیک از یک کارگر
زندانی به عنوان کاندید انتخابات؛
یک روش انقلابی، برای تحریم
فصل انتخابات



مهمترین علامت پیروزی در یک جنبش، آن هم با پشتوانه این جمعیت شرکت کننده در انتخابات، چرخش توازن قوا به نفع جمعیت و به زیان حاکمیت است. در صورتی که پایان کمدهی انتخابات اخیر به آن جا رسید که توازن قوا را به نفع رژیم تثبیت کرد. اگر عده ای از شرکت کنندگان، و فقط عده ای از آن ها، به خصوص طیف رفرمیست خواهان «تغییر از بالا»، می خواستند و می توانستند از فضای موقتاً باز شده استفاده کنند و مثلاً در مقابل زندان های مختلف شهر های خود آکسیون های انتخاباتی راه می انداختند- به این معنی که مقصودشان از شرکت در انتخابات، آزادی زندانیان سیاسی است- می شد تا حدودی پذیرفت که دست کم در همین فضای موقتی و عمدهً باز شده، توازن قوا به نفع آنان چرخش کرده است. این تردستی سازشکاران است که چنین جسارتی را ندارند و چنین فعالیتی نکردند و

طی چهار سال گذشته تجربه نموده بود، عملاً نادیده گرفت، قابل درک است. در شرایط نبود ظرفی که بتواند تجربیات مبارزاتی را جمع آوری و چکیده آن را به صورت تئوری تدوین کند و دوباره به درون جامعه ببرد؛ در شرایط نبود ظرفی که بتواند آگاهی طبقاتی حاصل از مبارزات- ولو در سطح دمکراتیک و ضد استبدادی- را در شرایط رکود و رخوت حفظ کند، و در بزنگاه ها به عنوان خط سیاسی و رهبری کننده رو به عموم مردم مطرح کند، بدون تردید بخشی از جامعه به سرعت آگاهی سیاسی خود را از دست خواهد داد و دچار «فراموشی» می شود. بنابراین ایراد خاصی متوجه این بخش از «مردم» نیست؛ دقیقاً وظیفه نیروهای چپ این بوده و هست که چنین ظرفی را ایجاد کنند. در صورتی که شاهد بودیم کوچکترین نشانی از مرزبندی و وجه تمایزی میان بسیاری از به اصطلاح «چپ» های مدافع شرکت در انتخابات با توده افراد- عموماً غیر سیاسی- وجود نداشت و در واقع نه فقط حتی یک گام جلوتر حرکت نکردند، بلکه تمام و کمال عقب تر از همان افراد و به صورت دنباله روی آن ها وارد صحنه شدند. بدتر این که آن ها هم از «پیروزی» دم می زنند.



یکی از مسائلی که چپ های طرفدار شرکت «تاکتیکی» در انتخابات باید روشن کنند این است که اگر فکر می

انتخابات، ایدئولوژی حاکم و دنباله‌روی توده‌ها از آن

علیرضا بیانی

بار دیگر صحت این نظریهٔ کارل مارکس به اثبات رسید که گفت:

«ایده‌های طبقهٔ حاکم در هر برهه‌ای، ایده‌های حاکم است؛ به بیان دیگر طبقه‌ای که نیروی مادی حاکم بر جامعه است، در عین حال نیروی فکری آن نیز هست. طبقه‌ای که ابزار تولید مادی را در دسترس دارد، همزمان از کنترل بر ابزار تولید ذهنی نیز برخوردار است، از این رو، به طور کلی، ایده‌های افراد فاقد ابزار تولید ذهنی، تحت تسلط آن قرار دارد. ایده‌های حاکم، چیزی بیش از تجلی تمام و کمال مناسبات مادی غالب، مناسبات مادی غالبی که به عنوان ایده‌ها درک می‌شوند، نیست» (ایدئولوژی آلمانی)

می‌توان پاراگراف بالا را به صورت چکیده این گونه نیز فرمولبندی کرد: «ایدئولوژی حاکم ایدئولوژی طبقه حاکم است».

برای فهم پیچیدگی‌ها و عکس‌العمل‌های عمومی در شرایط مختلف از سوی مردم، باید قبل از هرچیز مفهوم این نظر مارکس را فهمید. در جامعهٔ طبقاتی، هرچیزی طبقاتی است. برای درک هر موضوع، باید منشأ طبقاتی آن را جستجو کرد. انتخابات اخیر ایران، انعکاسی از یک کشمکش طبقاتی و بیانگر پیروزی ایدئولوژی حاکم بر واکنش‌های خودانگیختهٔ توده‌ای است. همه چیز در اختیار قدرت حاکم است، و مهم‌ترین آن ایدئولوژی

دست آخر انتخاب روحانی را پیروزی «خود» و نه «رژیم» قلمداد می‌کنند!

«خود فریبی» پدیده‌ای آشناست و با آن چندان کاری نداریم، اما به این تردستی‌ها به منظور فریب دیگران، باید به شدت واکنش سیاسی نشان داد.

این «چپ‌های» «پیروز» در عرصهٔ انتخابات باید تا فضای آماده فراهم است فراخوان تجمع در مقابل زندان‌ها برای آزادی زندانیان کارگر و زندانیان سیاسی را بدهند تا نشان دهند «توازن قوا» به نفع آن‌ها چرخش کرده است، در غیر این صورت از خود و سایرین بابت فریب خود و دیگران عذر خواهی کنند.

۲۸ خرداد ۱۳۹۲

سرمایه داری است، و نه فقط دیپلمات های اداره کننده ادواری نظام سرمایه داری، می توان به خوبی متوجه شد که چرا توده های تحت ستم و عصیانگر در مقاطعی دقیقاً در همان مسیرهایی قرار می گیرند که دولت سرمایه داری برای آن ها تعیین می کند. علت واضح این امر، نفوذ ضد آگاهی به درون جامعه توسط ایدئولوژی حاکم، به موازات نفوذ آگاهی انقلابی که در قیاس با آن بسیار ضعیف، محدود و نامحسوس است، می باشد. به عبارت ساده تر میزان انتقال ضد آگاهی به درون توده ها نسبت به آگاهی انقلابی به درون توده ها، به مراتب بیشتر و پرنفوذتر است، به این دلیل ساده که همه ابزارهای تولید ذهنی در اختیار قدرت حاکم است.

با این حال چرا تضاد توده های استثمارشونده با استثمار کننده، یک بار برای همیشه به نفع استثمار کنندگان حل نمی شود؟ پاسخ روشن است، به دلیل واضح تداوم بلاانقطاع استثمار فرد از فرد، که خود سبب ساز پراتیک مقابله با آن است. بنابراین همسویی توده ها با دستگاه قدرتمند ایدئولوژی حاکم تنها لحظه ای از جنبش آن ها است و نه همه جنبش آن ها. توده ها به دلیل محروم بودن از رهبری انقلابی ناچارند با جلو و عقب بردن دست خود به سوی گرما و سرما، خود شخصاً به طور غریزی تجربه کسب کنند.

درست در این جا است که یک نظریه فرعی، و نه چندان دقیق به نام «حافظه تاریخی» مطرح می شود. منطبق با این نظریه گویا یک حافظه تاریخی وجود دارد که در مثال بالا سوختن دست مردم را به آن ها گوشزد می کند تا دوباره به سمت منشأ آن دست نبرند. اشکال این نظریه در این است که با قدرت عظیم «ضد حافظه تاریخی»

مسلط و حاکم؛ این ایدئولوژی تا بدان جا قدرتمند است که بتواند اعتراضات عمومی علیه خود را نیز رهبری کند.

انتخابات اخیر در ایران، بیانگر پیروزی ایدئولوژی سرمایه داری حاکم در نبرد با پراتیک خودانگیخته مردمی بود. پراتیک به خودی خود نمی تواند پاسخ قاطع در مقابل ایدئولوژی حاکم باشد، اگر چه پایه اصلی این پاسخ به شمار می رود. این آگاهی طبقاتی است که در ترکیب با پراتیک، جنبه بالنده و انقلابی پیدا می کند و فقط در این صورت است که می تواند حریف ایدئولوژی حاکم شود؛ اما با این حال پیروزی پراتیک انقلابی که ترکیبی از عمل و آگاهی، یا به عبارت دیگر پراکسیس محسوب می شود، هنوز غیر قابل تضمین و مستعد شکست خواهد بود، زیرا برای پیروزی قطعی هنوز یک پارامتر تعیین کننده دیگر باقی می ماند و آن رهبری انقلابی است.

ممکن نیست پراکسیس توده ها در مقابل ایدئولوژی حاکم به پیروزی قطعی برسد، بدون آن که مؤلفه رهبری انقلابی را درخود جای داده باشد. اساساً زمانی عمل خودانگیخته به عمل خودآگاه تبدیل می شود که فاصله انتقال از ناآگاهی به آگاهی به وسیله پارامتر رهبری انقلابی، هدایت شده باشد؛ در غیر این صورت، پراتیک هنوز با وجه آگاهی درهم آمیخته نشده است و از همین رو با وجود همه پتانسیل لازم برای تقابل با ایدئولوژی حاکم، سرگردان و مواج باقی می ماند.

در نتیجه با شناخت دقیق از مکانیزم ایدئولوژی حاکم - که نه تنها بیانگر ایدئولوژی حکومت سرمایه داری، بلکه توضیح دهنده کل «دولت سرمایه داری» به مفهوم قدرت عمومی حاکم، یا دستگاه احاطه کننده کل نظام

رهبری کننده مبارزات موجود، ظرفی که به تئوری انقلابی مسلح شده باشد، این ایدئولوژی حاکم است که هدایت جنبش های عمومی را به دست خواهد گرفت.

توده های مردم هیچ ابزار دفاعی در مقابل ایدئولوژی حاکم ندارند و به همین دلیل با انگیزه مبارزه با نظام سرمایه داری یا استبداد وارد مبارزه می شوند، اما به راحتی فریب همین نظام را می خورند و مطیع سیاست های آن می شوند. تنها شانس موجود، ساتنریزه کردن آگاهی منبعث از پراتیک روزمره در یک مرکز انقلابی، برای تبدیل و انتقال آن به سطح عمومی جامعه است. بدون این ظرف رهبری کننده، با وجود کسب آگاهی از درون پراتیک روزمره، بلافاصله این آگاهی با ضد آگاهی هر دم افزون از سوی ایدئولوژی حاکم، خنثی می شود. همین ضعف است که عده ای آن را به اشتباه نداشتن «حافظه تاریخی» می نامند. کمبود همین مؤلفه است که حتی عده ای که به آگاهی رسیده اند، قادر به حفظ آن نیستند و دچار عقب گرد می شوند.

بخش مهمی از یک جنبش رادیکال انقلابی به سازماندهی همان جنبش باز می گردد. اگر نتوان در جنبشی ایجاد هسته های سازمانده را مشاهده کرد، به این معنی خواهد بود که کل جنبش در حال دنباله روی از جناح های حاکم است. مثلاً در انتخابات اخیر که گرایش های رفرمیستی آن را جنبشی برای تغییر می نامند، باید این مشخصات به خوبی دیده می شد. این که این «جنبش» چگونه و به دست چه نیرویی رهبری شد؟ اگر پیروزی داشت، مشخصات آن چه بود؟

آشنا نیست و نمی داند حافظه تاریخی، بایگانی تاریخ در اذهان عمومی است که اگر در طول تاریخ از انسجام خودش با پراتیک همان مردم خارج شود، نخواهد توانست به موقع پیوستار تاریخ را به طور منطقی ادامه دهد و به همین دلیل بارها به صورت تراژدی و کمدی تکرار می شود. از این گذشته حافظه تاریخی موضوع ثبت در روند تاریخی است و نه در حافظه تک تک افراد مردم. در نتیجه مردم حتی با وجود دقیق ترین حافظه تاریخی باز در موقع لازم نمی توانند پاسخ مشترک ضروری را به موضوعات دهند، زیرا که حافظه تاریخی هر فرد متمایز با فرد دیگری است.

حافظه تاریخی نمی تواند جایگزین رهبری انقلابی شود، زیرا که خود در بهترین وضع فقط یک تجربه آزمایش شده است و نه راه برنده. حافظه تاریخی در مقیاس تاریخ مبارزه طبقاتی زمانی می تواند به کار گرفته شود که جمع بندی شده، و به صورت «تئوری انقلابی» درآمده باشد. در این صورت دیگر این فقط موضوعی در حافظه نیست، بلکه دستور العمل و نقشه راه است.

اما تئوری انقلابی و جمع بندی آن نیز خودانگیخته و به خودی خود به دست نخواهد آمد. ظرفی لازم است که پراتیک مبارزاتی در قلب جامعه برای ارزیابی و جمع بندی به آن ریخته شود تا به شکل یک تئوری انقلابی مرکزیت پیدا کند و حفظ شود. سپس این تئوری دوباره برای تکامل پراتیک مبارزاتی به درون جامعه بازگردد و به همین دلیل مبارزه را از نقطه ای که قرار دارد، گام هایی به جلوتر تکامل دهد. این ظرف همان سازمان انقلابی برای سازماندهی مبارزات موجود است. در جمع بندی می توان به این نتیجه رسید که بدون ظرف

شاهرخ زمانی به شکل نمادین در لابلای فضای تبلیغات انتخاباتی به دیوارهای قسمت هایی از شهر چسبانده شد، حتی یک مورد دخالتگری ملموس در کل اپوزسیون رژیم جمهوری اسلامی مشاهده نشد. هر چه بود اظهار نظر و بیانیه و اطلاعیه از اولترا راست تا اولترا چپ بود که با کلی گویی هایی نظیر «نه تحریم؛ نه انتخابات؛ سرنگونی جمهوری اسلامی» بیان شد که یک سره از بالای سر توده مردم عبور کرد.



هیچکس حق ندارد بیش از آن چه که به این مردم داده است از آن ها توقع داشته باشد. یکسری شعارهای انتزاعی و فاقد پتانسیل دخالتگرانه از سوی اپوزسیون چپ تنها دستاوردی که دارد نشستن به نظاره انتخاب مجدد نماینده ای از رژیم حاکم برای چهار سال آینده است. این انتخابات علاوه بر ضعف اساسی آگاهی در صفوف مردم، بار دیگر بحران موجود در جریانات چپ را نشان داد. بدون فائق آمدن بر بحران رهبری انقلابی، مطلقاً نمی توان به انتظار رشد جنبش های انقلابی بود.

۲۶/خرداد/۱۳۹۲

مهم ترین علامت پیروزی در یک جنبش، آن هم با پشتوانه این جمعیت شرکت کننده در انتخابات، چرخش توازن قوا به نفع جمعیت و به زیان حاکمیت می تواند باشد. در صورتی که پایان کمدی انتخابات به آن جا رسید که توازن قوا را به نفع رژیم تثبیت کرد. اگر عده ای از شرکت کنندگان، و فقط عده ای از آن ها، به خصوص طیف رفرمیست خواهان تغییر از بالا، می خواستند و می توانستند از فضای باز شده موقت استفاده کنند و مثلاً در مقابل زندان های شهرهای خود آکسیون های انتخاباتی راه می انداختند، به این معنی که مقصودشان از شرکت در انتخابات آزادی زندانیان سیاسی است، می شد پذیرفت، دست کم در همین فضای به عمد باز شده موقتی توازن قوا چرخش کرده است. این تردستی سازشکاران است که چنین جرأت هایی را ندارند و چنین فعالیتی نکردند و دست آخر انتخاب روحانی را پیروزی خود، و نه رژیم قلمداد می کنند!

پایان انتخابات فقط نشانگر این بود که توده های علی العموم چه چیزی نمی خواهند. برای رفرمیست های دنباله رو این همان پیروزی محسوب می شود، در حالی که رژیم خود به خوبی می داند که مردم چه چیزی را نمی خواهند و درست به همین دلیل سعی کرد چیزی را که خود می خواهد با مهارت کافی به آن ها تحمیل کند؛ و آن کسب اعتبار از آن چه که خود «حماسه انتخابات» نامید بود.

این انتخابات بار دیگر عدم آمادگی نیروهای بلوک انقلابی برای دخالت گری را به نمایش گذاشت. به جز تنها یک مورد دخالت گرانه که در سطح ارائه یک پیشنهاد بر اساس نظریه «تحریم فعال»، پوسترهایی

در حال حاضر نسبت به پیشرفت مذاکرات به بن بست رسیده هسته ای «با احتیاط خوش بین است».

«انتخابات» دقیقاً همان چیزی بود که رژیم برای احیای «مشروعیت» داخلی خود- یعنی قرار دادن کسی در اختیار هواداران موسوی و کروبی که بتوانند به او رأی بدهند- و همین طور به رخ کشیدن یک اتحاد ظاهری برای مذاکرات بعدی با کشورهای امپریالیستی، نیاز داشت.

حسن روحانی کیست؟ و چه انتظاری از او می توان داشت؟

روحانی اعلام کرده است که «انتخاب» او بیانگر «پیروزی اعتدال بر افراط» است و او می خواهد «اعتماد متقابل را بین ایران و سایر کشورها، ارتقا بدهد». در واقع او محافظه کاری است که مناصب امنیتی و نظامی فراوانی را در درون رژیم برعهده داشته، از جمله انتخاب شدن از سوی خامنه ای به عنوان سرپرست شورای عالی امنیت ملی (SNSC) برای ۱۶ سال. روحانی در این سمت، نماینده ارشد رژیم در مذاکرات هسته ای با اتحادیه اروپا طی سال های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ بود. در اکتبر ۲۰۰۳، رژیم غنی سازی اورانیوم (و فعالیت های تبدیل) را متوقف ساخت و غنی سازی را تا اوایل ۲۰۰۶ از سر گرفت (فعالیت تبدیل از سال ۲۰۰۲ مجدداً آغاز شد). اگرچه روحانی از سوی اتحادیه اروپا و «اصطلاح طلبان» بابت مذاکره در این دوره تعلیق ستایش می شود، اما آن چه فراموش می کنند این است که همه این ها، فرجه

«انتخاب» روحانی به عنوان «رئیس جمهور» جمهوری اسلامی ایران

توضیح: مقاله زیر به درخواست رفقای «اتحاد برای آزادی کارگران» (AWL) برای انتشار در نشریه «همبستگی» (Solidarity) نگاشته شد. از آن جایی که مخاطبین آن فعالین سوسیالیست و کارگری انگلیسی می باشند، مسأله «انتخاب» حسن روحانی به طور کلی و برای کسانی که به احتمال زیاد آشنایی قبلی با او ندارند، توضیح داده شده است. همچنین از آن جا که برای درج در یک نشریه نوشته شد، الزاماً کوتاه و بر اساس محدودیت های تعیین شده هیئت تحریریه تهیه گردید.

مراد شیرین

ترجمه: کیوان نوفرستی

روز پانزدهم ژوئن، هزاران نفر از مردم به خیابان های تهران و سایر شهرها آمدند تا «انتخاب» حسن روحانی را به عنوان «رئیس جمهور» نظام جمهوری اسلامی، جشن بگیرند. «پیروزی» حسن روحانی با «اکثریت مطلق آرا»، بلافاصله با صدور بیانیه های تبریک از سوی خامنه ای و بسیاری از روحانیون بلندپایه، نهادهای دولتی و گروه های سیاسی دنبال شد. حتی سپاه پاسداران هم برای تضمین وفاداری خود، به سرعت وارد عمل شد.

در اقصی نقاط جهان، نفس راحتی کشیده شده است: احمدی نژاد طی کم تر از دو ماه خواهد رفت و جانشین او ظاهراً یک «محافظه کار میانه رو»، با نام مستعار «شیخ دیپلمات» خواهد بود. حتی باراک اوباما گفته است که او

همراه با خط و نشان کشیدن های گاه و بیگاه احمدی نژاد در مقابل خامنه ای، از میان رفت.

بورژوازی ایران به سرعت نیاز دارد که به نوعی توافق با امپریالیسم دست پیدا کند، به طوری که دست کم برخی تحریم ها رفع گردند. هرچه تحریم ها بیشتر پابرجا بماند- اوایل این ماه تحریم های جدیدی برای ضربه زدن به بخش های غیرنفتی معرفی شدند- به همان اندازه مشکلات اقتصادی هم حادثتر می شود. در شرایطی که نرخ تورم ۳۲ درصد، نرخ تورم مواد خوارکی ۶۰٪ و نرخ بیکاری ۱۵ درصد (و برای جوانان، ۳۰ درصد) است، حتی دواآتشه ترین عناصر رژیم هم از تظاهر به بی تأثیر بودن تحریم ها بر اقتصاد دست برداشته اند. بحران سوریه نیز فشار بر رژیم را تشدید کرده است.

صرف نظر از این که رژیم قادر به حلّ منازعات ۳۴ ساله خود با امپریالیسم امریکا باشد یا خیر، و همین طور فارغ از مدت زمان این پروسه، مارکسیست های انقلابی نیاز دارند که بر کمک به کارگران در جهت ساخت و هماهنگی کمیته های عمل مخفی متمرکز شوند- به طوری که جنبش کارگری بتواند حتی از کوچکترین توقف یا کاهش سرکوب، نهایت بهره برداری را بکند. همین طور باید هسته های انقلابی را که نطفه های اولیه حزب بلشویک-لنینیستی آتی هستند، ایجاد کنیم.

۱۹ ژوئن ۲۰۱۳

ای بود برای ایران تا بتواند گام های مهمی برای یادگیری چرخه سوخت هسته ای بردارد!

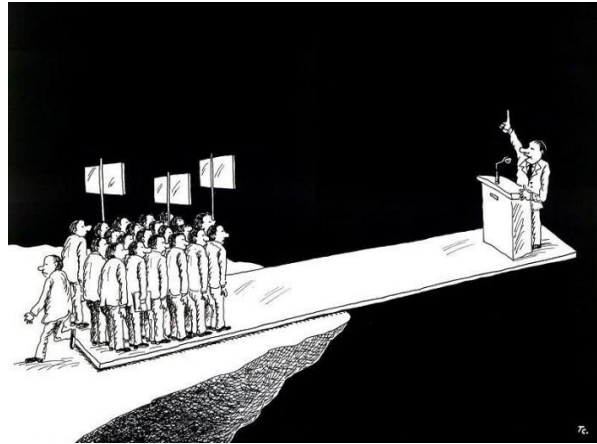
در داخل ایران، این «اعتدال» هنگامی تماماً آشکار شده که اعتراضات مسالمت آمیز باید درهم می شکسته است (مثل سال ۱۹۹۹ یا همان «۱۸ تیر»). در ژوئیه ۱۹۹۹، روحانی به عنوان سرپرست شورای عالی امنیت ملی در جمع هواداران اعلام کرد: «دیروز غروب دستور قاطع صادر شد تا هر گونه حرکت این عناصر فرصت طلب، هر کجا که باشد با شدت و با قاطعیت برخورد شود و سرکوب شوند. مردم ما شاهد خواهند بود که از امروز نیروی انتظامی، نیروی قهرمان بسیج حاضر در صحنه، با این عناصر فرصت طلب و آشوبگر- اگر جرأت ادامه حرکت مذبحخانه داشته باشند- چه خواهند کرد.»

این «عناصر فرصت طلب و آشوبگر»ی که روحانی در ذهن خود داشت، دانشجویان آزادی خواه دانشگاه تهران بودند. این سخنرانی، چراغ سبز را به پاسداران و بسیج داد تا به خوابگاه ها حمله، و دانشجویان را از پنجره به بیرون پرتاب کنند و آن ها را کشته یا مجروح نمایند.

در لبه پرتگاه

روحانی به روشنی گزینه ای است که از سوی رژیم «انتصاب» شده تا به کمک آن شکاف های عمومی در بین جناح های مختلف خود را که از سال ۲۰۱۱ به این سو به مراتب تندتر شده است، پُر کند. چهار سال پیش، پس از موجی از کشتار و سرکوب، آن ها از ترس واکنش توده ها علیه کل رژیم، حول احمدی نژاد «متحد» شدند. ولی این هم چندان دوام نیاورد و پس از دو سال و نیم،

«انتخابات» و آخرین فرصت رژیم برای فاصله گرفتن از لبه پرتگاه



چهار سال پس از سرکوب، شکنجه و کشتار وسیع توده هایی که در واکنش به تقلب بی نظیر و تاریخی در خیابان های سراسر کشور دست به تظاهرات زده بودند، بورژوازی ایران باری دیگر نمایش «انتخابات ریاست جمهوری» را بر پا کرده است. این بار به وضوح دیده می شود که سران رژیم تصور می کنند «درس هایی» که از وقایع ۱۳۸۸ آموخته اند و تدارکات بسیاری را که برای جلوگیری از «فتنه» جدیدی دیده اند، منجر به بروز یک «حماسه سیاسی» خواهد شد. ولی، همانند همیشه، واکنش رژیم به وضعیت موجود بین المللی - به خصوص در منطقه - و بحران اقتصادی کشور بسیار کند بوده و «راه حل ها» هم از واقعیات روز بسیار عقب مانده اند.

در طول این چهار سال که رژیم به خیال خود در مذاکرات هسته ای «مقاومت» می کرد، و در واقع به دنبال توافق در مورد جایگاه بورژوازی ایران در ساختار ژئوپولیتیک منطقه بود، شاهد چیزی به غیر از تضعیف موقعیت آن نبوده ایم. امروز بیش از هر زمانی در حیاتش

این رژیم زیر فشار مضاعف برای مصالحه با امپریالیزم قرار گرفته است. از یک سو تحریم های اقتصادی وضعیت وخیم کنونی اقتصاد را بسیار شدت بخشیده، و تهدید حمله نظامی اسرائیل و همچنین بحران سوریه این فشار را بر رژیم تشدید کرده اند. تحریم ها و تهدیدهای کشورهای امپریالیستی و اسرائیل می توانند برای مدتی قابل تحمل باشند. اما سرنگونی بشار اسد، تنها متحد رژیم، به این مفهوم می تواند باشد که نوبت بعدی نوبت خود رژیم است. این نگرانی منطقاً می بایست که منجر به تغییر سیاست در ارتباط با کشورهای امپریالیستی شود.

راه حل «منطقی» (از نقطه نظر منافع بورژوازی ایران) این است: نوعی توافق با امپریالیزم، که البته در پوشش «مقاومت» قرار داشته باشد، باید در حدود یک سال آینده (و به احتمال زیاد کمتر از آن) صورت گیرد. با در نظر گرفتن این که نرخ رسمی تورم بیش از ۳۲ درصد بوده، و تورم مواد خوراکی حدود ۶۰ درصد است، حل بسیاری از مسایل اقتصادی مستلزم حل لاقل بخشی از مسایل با امپریالیزم بوده، تا تحریم ها کاهش پیدا کنند.

حال که به نظر می رسد که رفسنجانی در این پروسه شرکت نخواهد کرد (که البته امکان اینکه خامنه ای در روزهای آخر صلاحیت او را تأیید کند)، «رئیس جمهوری» آینده و تیم مشورتی او باید چرخش نوینی را مورد اجرا قرار دهد. چه جلیلی یا یکی دیگر از شش نفر اصول گرا، و چه «اصلاح طلبانی» مانند روحانی و عارف از سوی سران رژیم به این سمت نشانده شود، باید نظام ولایت فقیه را از این مخمصه نجات دهند.

ساختن حزب در پیش خواهند داشت. رجوع شود به مقاله «انتخابات و وظایف مارکسیست های انقلابی»، ص ۲).

موضع مارکسیست های انقلابی در این «انتخابات»، همانند چهار سال پیش، بر دور شعار محوری **تحریم فعال** خلاصه می شود. فعالیت کارگران باید دور یک مطالبه مرکزی، «آزادی زندان سیاسی»، صورت گیرد. بدین ترتیب که تا زمانی که تمامی زندانیان سیاسی آزاد گردند، کارگران قادر نخواهند بود در این «انتخابات» شرکت کنند، و بنابراین، آن را تحریم می کنند. مبارزه برای آزادی زندان سیاسی، اولین قدم اساسی در راه انتخابات واقعی برای رفع مشکلات کارگران و دیگر اقشار تحت استثمار و ستم می باشد. تا زمانی که فعالینی مانند «شاهرخ زمانی» و «رضا شهبابی» به خاطر فعالیت های کارگری و سندیکایی خود در زندان تحت فشار و شکنجه می باشند، و یک عده گانگستر عمامه به سر صلاحیت کاندیدها را تأیید می کنند، **تحریم فعال** تنها خط اصولی و رادیکال می تواند باشد.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۷ خرداد ۱۳۹۲

در غیاب رفسنجانی یک «کابینه وحدت ملی» (آن طور که بعضی نظریه پردازان رژیم در سر می پروراند) شاید بتواند چنین چرخشی را بر اساس متحد کردن جناح های اصلی رژیم به اجرا بگذارد. ولی دیدیم که با تمام کوشش های چهار سال پیش- و پس از آن موج کشتار و اختناق!- وحدت این جناح های اصلی رژیم دور احمدی نژاد بعد از حدود دو سال و نیم از هم فرو پاشید! امپریالیزم آمریکا، به خصوص «جان کری» وزیر امور خارجه آن، نشان داده است که انتخاب رفسنجانی گزینه مورد پسندش است. حال باید ببینیم که کشمکش ها و باندبازی های درونی هیئت حاکم می تواند شخص (یا تیمی) را انتصاب کند که بتواند در مذاکرات به اهمیت حل این مسأله واقف باشد و در لوای «مقاومت» این مسئله حیاتی را حل کند، یا خیر.

جنبش کارگری، مانند چهار سال پیش، خود را درگیر دعواهای جناح های بورژوازی نکرده است. چنان چه این سناریوی حل اختلافات ۳۴ ساله با امپریالیزم آمریکا عملی گردد، بدیهی است که جنبش کارگری وارد فاز نوینی از مبارزات و فعالیت ها خواهد شد. ارتباطات با کشورهای امپریالیستی نهایتاً می تواند منجر به بازگشایی دفاتر و مراکز «آی. ال. او.» (سازمان جهانی کار) برای تحقق برنامه تشکیل اتحادیه کارگری در ایران شود. چه بسا که عناصر و سران سابق اتحادیه ها در این روند نقش تعیین کننده ای ایفا کنند. (در آن صورت مارکسیست های انقلابی دخالت های مشخصی را جهت شرکت مشروط در اتحادیه های کارگری در راستای

انتخابات و وظایف مارکسیست های انقلابی

آرام نوبخت - سارا قاضی

مارکسیست های انقلابی قویاً بر این اعتقادند که می توان و باید با تحلیل مشخص از شرایط مشخص ابزارها و تاکتیک های مبارزاتی مشخصی را برای دست یافتن به هدف اصلی، یعنی خودسازماندهی طبقه کارگر به منظور تدارک انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی، آن هم در وضعیتی که به لحاظ عینی هیچ زمانی تا به این حد آماده نبوده است، اتخاذ کرد. به بیان دیگر، وظایف اصلی با درنظر داشتن این چشم انداز اصلی معنا پیدا می کند و در هر حال ثابت است؛ ولی شکل و نحوه انجام آن - یعنی نحوه فعالیت و دخالتگری، سازماندهی و غیره - بسته به شرایط عینی پیش رو، و تماماً در راستای هدف اصلی، تعیین می شود. دقیقاً به همین دلیل است که تحلیل دوره انتخابات ریاست جمهوری رژیم (به عنوان یک مقطع معین و کوتاه مدت) و پیامدها و نتایجی که بلاواسطه برای دست کم چهار سال به دنبال آن می آید (البته اگر رژیم تا آن زمان سرنگون نشده باشد!)، برای نیروهای مارکسیست امری بی ارتباط یا غیرمهم محسوب نمی شود. از همین جا نتیجه می شود که ما نه فقط باید موضع مشخصی نسبت به انتخابات داشته باشیم، بلکه باید برای سناریوهای مختلفی که از پی نتیجه قطعی انتخابات بیرون می آید نیز آماده باشیم.

برای ارزیابی انتخابات ریاست جمهوری سال جاری، و تعیین دخالتگری های ممکن مارکسیست ها، ما ناگزیر می باید از یک سو بحران بورژوازی (چه از جهت داخلی

و چه به خصوص خارجی) را درنظر داشته باشیم و از سوی دیگر بحران خود جنبش کارگری و جنبش چپ را؛ این بحران ها خصوصیات و ویژگی های جدیدی به انتخابات پیش رو و دوره متعاقبش می بخشند که آن را نسبت به انتخابات ریاست جمهوری در تقریباً سه دهه گذشته متمایز می کند.

بحران درونی بورژوازی و ریشه های تاریخی آن از ابتدا تاکنون

آن چه امروز به وضوح دیده می شود، بحران و اختلافات درونی خود رژیم است که پس از حذف جناح اصلاح طلب از حلقه قدرت (مثلاً در حوادث پس از انتخابات سال ۸۸)، اکنون خود جناح اقتدارگر (اصولگرا) را هم عملاً به دو طیف اصلی و رو در رو تقسیم کرده است که نمود آن در درگیری ها و خط و نشان کشیدن های «احمدی نژاد» و «خامنه ای» به عنوان نمایندگان این دو طیف، تا پیش از شروع انتخابات و همین طور رد صلاحیت «مشائی» و عناصر «حامی دولت» و به علاوه تشکیل دو پرونده قضایی برای رئیس جمهور (به دلیل همراهی مشائی در ثبت نام کاندیداها و هزینه های سفر خانوادگی به نیویورک) می توان دید.

اگرچه اختلافات در درون جناح «اصولگرایان» نسبت به گذشته تازگی دارد، اما در درون «رژیم» به هیچ وجه پدیده تازه ای نیست. شاید تا به حال، به خصوص پس از تثبیت جمهوری اسلامی، درگیری های درونی حاکمیت تا به این اندازه شدید و علنی نبوده باشد؛ درگیری های

این دوره اما به حدی جدیست، که جناح های حاکمیت دیگر تلاش چندانی برای پنهان نمودن آن نمی کنند.

رژیم سرمایه داری ایران از ابتدا دارای تناقضی اساسی در درون خود بوده و تا امروز این تناقض حل نگشته است. تناقض اساسی این رژیم از ذات خود آن سرچشمه می گیرد. «جمهوری اسلامی» هرگز یک نظام سرمایه داری متعارف، مشابه با آن چه در کشورهای سرمایه داری غربی مشاهده می کنیم، نبوده است. رژیم نظامی-سلطنتی شاه، در واقع جای خود را به یک فرماسیون متناقض داد که در درون خود دو گرایش اصلی را، با دو رویکرد کاملاً متمایز نسبت به سیاست اقتصادی و روابط بین‌المللی جای می داد. جالب است که منطبق هر دو گرایش «متعارض»، در تحلیل نهایی سرمایه داری محض است (ولو این که با قرار گرفتن در پشت «اقتصاد اسلامی» یا انتقاد به «سرمایه داری» آن را تزیین کنند). با این وجود، جناح موسوم به «اصولگرا» (یا «اقتدارگرا») سنتاً در سطح سیاسی اختلافات و منازعاتی با غرب داشته است، در حالی که جناح «اصلاح طلب» شدیداً خواستار آن بوده که جمهوری اسلامی خود را با معیارهای نظام های سرمایه داری غربی همسو کند و تا حد امکان این «منازعات» را کاهش دهد.

این تناقض و دوگانگی بر اساس وضعیت عینی و ذات متناقض رژیم سرمایه داری-اسلامی همواره ظاهر گشته است. برای نمونه از روزهای نخستین انقلاب، نمایندگی گرایش اول را خمینی-بهشتی بر عهده گرفتند، و نمایندگی جناح «معتدل» و متعارف با عرف

های بین‌المللی را بازرگان-یزدی. همواره بخشی از سرمایه داری برای حفظ منافع درازمدت نظام اسلامی راهی جز توسل به غرب و نظام امپریالیستی نمی یافت. منطق سرمایه داری جهانی همواره این تناقض را در ایران در طی بیش از سه دهه به شکل عریانی به نمایش گذاشته است. در پیش افرادی نظیر رفسنجانی، خاتمی، موسوی و غیره که خود زمانی از سران جناح اصول گرا (یا اقتدارگرا) بوده اند، برای حفظ بقای رژیم، به سیاست های «اصلاح طلبانه» روی آوردند. به بیان دیگر، تمامی اصلاح طلبان فعلی در ایران، زمانی خود از بدنه قدرت و اصولگرایان صاحب منصب بوده اند، که امروز راه ادامه حیات رژیم (و نتیجتاً بقای خود) را در ایجاد تغییرات در ساختار اقتصادی می بینند، و برای نیل به آن، مجبور به حمایت از برخی آزادی های نیم بند بورژوازی نیز هستند. همان طور که مختصراً اشاره شد، این دو گرایش از روز نخست در دل رژیم وجود داشته، منتها شرایط عینی، متناوباً به نفع یکی و به ضرر دیگری تغییر می کرده است.

* دوره خمینی و ریاست جمهوری خامنه ای

دهه اول انقلاب، سال های ۱۳۵۸ تا ۶۸ به عنوان دوره حضور خمینی و همچنین ریاست جمهوری خامنه ای از مهرماه ۶۰ تا پایان آن، شاهد افت فرایند انباشت سرمایه و رکود اقتصادی بود. طی این دوره درآمد سرانه ملی واقعی، ۵۸ درصد و سرانه تولید ناخالص واقعی غیرنفتی، ۳۲ درصد کاهش یافت. کاهش درآمدهای نفتی بین ۱۳۶۵ و ۱۳۶۷ به دلیل اشباع بازار جهانی نفت و ویرانی

تأسیسات نفتی ایران در جنگ با عراق، دولت را برای تداوم سیاست های اقتصادی عاجل خود در تنگنای شدید قرار داده بود. به علاوه دولت دیگر نمی توانست پاسخگوی نیازهای جمعیتی که طی این یک دهه از ۳۸ به ۵۳ میلیون نفر (۴۰ درصد) افزایش یافته بود و همین طور پرداخت مخارج سنگین جنگ با عراق، باشد. در این اوضاع و احوال بود که در تاریخ ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷، خمینی قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل را برای پایان دادن به جنگ میان ایران و عراق پذیرفت. طی این دوره، فساد و رانت خواری به درجه ای بالا رسیده و کمبود ارز خارجی و کمبودهای بازار، فرصت هایی را برای فربه شدن و افزایش موقعیت انحصاری شبکه ها و بنیادها به وجود آورده بود. بنیاد مستضعفان به تنهایی صاحب ۴۰۰ شرکت با توان انحصاری در تولید بسیاری از کالاهای اساسی (لاستیک ماشین، روغن موتور، ظروف شیشه ای، الیاف، شکر، پارچه، لبنیات و غیره) بود، و بزرگ ترین بساز و بفروش شرکت ساختمانی هم محسوب می شد. بنیاد مستضعفان با حدود ۱۲ میلیارد دلار دارایی، به بزرگ ترین واحد اقتصادی در خاورمیانه مبدل گشته بود. لایه ای از بورژوازی خرد و تحقیر شده که از هرج و مرج انقلاب جان به در برده بود، حریف شرکت های دولتی، بنیادها (این منابع اصلی رانت خواری انحصاری و «انباشت اولیه» برای اقلیتی بسیار کوچک)، یا حتی تجاری که ارتباط نزدیکی با رژیم داشتند، نبود. این بخش از بورژوازی، با درک این که در روند عادی سازی وضع اقتصادی امیدی برای نوسازی و رشد آن وجود ندارد، مبارزه اش را به میدان سیاست کشاند و پرچم

لیبرالیزم اقتصادی را بلند کرد و به همین دلیل خواستار خصوصی سازی صنایع و مقررات زدایی از بازار، برای کوتاه کردن دست رقیب از حیطة اقتصادی-سیاسی، شد.

* قدرت گیری جناح لیبرال بورژوازی

دو تحول همزمان دیگر به پیشبرد هدف لیبرالیزم اقتصادی کمک کرد: اول، دلسردی مردم از وعده ها و شعارهای همیشگی مقامات، و تنزل سطح زندگی آن ها؛ و دوم، بحران حادّ ارز خارجی و کمبود مژمن آن در سطح سرمایه گذاری داخلی. به همین جهت دولت به اجبار با فاصله گرفتن از شعارهای اصلی انقلاب، طی سال های ۱۳۶۶ تا ۱۳۶۸ وام گرفتن از خارج را آغاز کرد. البته این کار مخفیانه صورت گرفت، زیرا افشای گرفتن وام به نارضایی از جنگ اضافه می کرد. با وجود آن که هنوز برخی عناصر روحانی «تندرو»، جناح «اقتدارگرا»، در مقابل سرمایه گذاری خارجی و از سر گیری ارتباط با غرب جان سختی می کردند، ولی الزامات بازسازی اقتصادی دیگر جایی برای چنین شعارهایی باقی نگذاشته بود. این گونه بود که رفسنجانی در یکی از خطبه های نماز جمعه اعلام کرد که سرمایه خارجی ذاتاً شر نیست و می تواند در طرح های تولیدی به نفع جامعه به کار رود (کیهان هوایی، ۲۸ دی ۱۳۶۸).

یکی از پیامدهای مهم تلاش برای تأمین مالی از خارج، این بود که دولت مجبور بود برای جلب سرمایه خارجی، پایبندی خود را به بازسازی نهادهای بازار و تشویق اقتصاد بازار آزاد نشان دهد. پیگیری این حرکت، خود را به شکل نمادین در استقبال جمهوری اسلامی از هیئت

سیاست لیبرالیزم اقتصادی آغاز شد. یعنی دولت هر جا که می توانست عمده‌تاً در حوزه هایی که جلب توجه نمی کرد، فشار می آورد و هر وقت نارضایتی عمومی زیاد می شد، کوتاه می آمد. آن گاه که شورش ها و تظاهرات در مخالفت با سیاست های حکومت (برای نمونه در مشهد، قزوین، اراک، اکبرآباد و اسلامشهر) به عوامل چانه زنی سیاسی تبدیل شد، پارامتر «رضایت عمومی» اهمیت بیش تری در معادله ثبات سیاسی پیدا کرد.

ولی هنوز پس از هفت سال دنبال کردن سیاست خصوصی سازی، در سال ۷۵، دولت (و بنیادها) همچنان بازیگر اصلی در عرصه اقتصادی بودند، یعنی هنوز توازن قوا به نفع گرایش اقتدارگرایی بورژوازی در برابر جناح لیبرال بود. در نخستین دهه لیبرالیزم اقتصادی، اقتصاد ایران همراه با (و بهره مند از) افزایش درآمدهای نفتی، رشد کرد. این امر و فضای بازتر سیاسی برای بخش خصوصی، فرایند انباشت سرمایه داری را تسهیل کرد.

* تداوم و افول جناح بورژوا-لیبرال

پیشبرد سیاست لیبرالیزم اقتصادی مستلزم فراهم آوردن امنیت و امکانات سود بالا برای سرمایه است. در نتیجه دولت باید ضمن انجام نسخه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، قواعد بازار را طوری تنظیم می کرد که مشوق انباشت سرمایه باشد و برای این منظور محدودیت های قانونی در مورد حوزه فعالیت بخش خصوصی (مانند اصل ۴۴ قانون اساسی) و یا برخی مواد قانون کار مصوب سال ۶۹ را حذف کند. به علاوه این جناح از بورژوازی باید با حضور بنیادها و دولت ها هم-

اعزامی صندوق بین المللی پول - بانک جهانی در تهران (۱۳۶۹) نشان داد، باید در نظر داشت که این نخستین هیئت اعزامی این دو نهاد مالی امپریالیستی به ایران بعد از انقلاب بهمن ۵۷ بود.

حمله عراق به کویت و اشغال آن در سال ۶۹ و در پی آن جنگ خلیج فارس، بی تردید موهبتی برای دولت اسلامی بود؛ چرا که قطع تولید و صادرات نفت عراق و کویت باعث افزایش قیمت نفت در بازار جهانی شد و از این رو درست هنگامی که دولت ایران نیازی جدی به ارزی خارجی برای اجرای برنامه بازسازی و خارج کردن اقتصاد از رکود حاد داشت، این درآمدها به کمک او آمد.

سیاست لیبرالیزم اقتصادی ایران شامل تک نرخی کردن ارز و اتخاذ نظام نرخ ارز شناور، خصوصی سازی شرکت های دولتی، حذف کنترل قیمت ها، و سوبسیدها بود. دولت «سازندگی»، آزادسازی گام به گام بازار ارز خارجی را در سال ۶۹ آغاز نمود (هرچند به دلیل تبعات تورمی و متعجباً فشارهای مردم، بانک مرکزی در سال ۱۳۷۳ کنترل مجدد بر بازار ارز خارجی را مجدداً از سر گرفت). در ۱۳۷۰ هیئت دولت مصوبه ای را صادر کرد و تصمیم دولت را برای خصوصی سازی حدود ۴۰۰ شرکت دولتی اعلام کرد. در این اثنا دولت دست از کنترل قیمت بخش اعظم کالاهای تولیدی بخش خصوصی برداشت.

با کاهش سطح زندگی عموم مردم، مخالفت با سیاست های لیبرالیزم اقتصادی بالا گرفت و دولت از ترس مخالفت گسترده مردم عقب نشینی کرد. به دنبال این عقب نشینی، استراتژی «زیگ زاگ» دولت برای تداوم

چنان به مقابله برمی خواست. به علاوه، جمهوری اسلامی پس از دو دهه سرکوب فرهنگی، از وادار کردن مردم به پذیرش هنجارهای اسلامی سنتی اش ناموفق بود. در چنین بستری بود که محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۷۶ و با اتکا به مطالبات عمومی وسیع خرده بورژوازی جدید به پیروزی رسید. با این حال خاتمی با اتحاد دو جناح متضاد درون حاکمیت، یعنی با ائتلاف لیبرال های مشوق لیبرالیسم اقتصادی و بقایای هسته مرکزی گرایش های اقتدارگرا و وابسته به انحصارات دولتی، قدم به خط مقدم مبارزه برای پیشبرد سیاست لیبرالیسم اقتصادی گذاشت. خاتمی مجبور بود که مسیر توسعه اقتصادی دولت را معین کند. چرا که کاهش شدید قیمت نفت در سال ۷۷ به مسأله اقتصادی فوریت می داد. یک سال از انتخاب شدن خاتمی گذشت تا او برنامه اقتصادی اش را مشخص کند. برنامه او ملغمه ای بود از دیدگاه های دو جناح حامی وی. اما بازار جهانی نفت به گونه ای معجزه آسا به نجات خاتمی آمد. در سال ۱۳۷۸، قیمت جهانی نفت و درآمدهای نفتی ایران رو به افزایش گذاشت. درآمدهای نفتی ایران تقریباً دو برابر شد و این افزایش درآمدهای نفتی، فشار اقتصادی را بر خاتمی کاهش داد و استراتژی زیگ زاگی لیبرالیسم اقتصادی، در میان کشمکش «اصلاح طلبان فرهنگی» طرفدار خاتمی و «سنت گرایان فرهنگی» مخالف او ادامه یافت. در این اثنا کشاکش پنهانی میان طرفداران بازار آزاد و جناح های دولت گرای جمهوری اسلامی ادامه داشت. با این حال خاتمی و حامیان اصلاح طلب نه در مبارزه با جناح دیگر بورژوازی برای پیشبرد لیبرالیسم

اقتصادی موفق بودند و نه در عمل به وعده های دمکراتیک خود.

* قدرت گیری مجدد و سپس دوپاره شدن جناح اقتدارگرا

از درون چنین شرایطی بود که احمدی نژاد، با فراخوان نیروهای «بسیجی» و سپاه پاسداران، با تکیه بر شعارها و برنامه ای برای جلب آنانی که در جریان پیشبرد لیبرالیسم اقتصادی متضرر شده بودند، و با حمایت ضمنی و بعدها مستقیم خامنه ای، بر سر قدرت آمد. رقیب او در دور دوم نخستین انتخابات ریاست جمهوری، هاشمی رفسنجانی بود. نزدیکی احمدی نژاد به بنیادها و قدرت های انحصاری دولت، باری دیگر بخش هایی از بورژوازی و سرمایه داری (جناح بورژوا-لیبرال) را به وحشت انداخت، در حالی که بیکاران، خانواده های کم درآمد، فقرا و خرده بورژوازی سنتی که طی دوره های «سازندگی» و «اصلاحات» تنزل کرده بودند، از فرط ناامیدی به شعارهای احمدی نژاد چشم امید دوختند.

احمدی نژاد اما از یک سو قدرت را به همان جناحی از بورژوازی برگرداند که در دوره های لیبرالیسم اقتصادی سعی در حذفشان بود، و از سوی دیگر تمامی برنامه های ناتمامی را که دولت های سازندگی و اصلاحات به دلیل ترس از واکنش طبقه کارگر از انجامشان سر باز می زدند، با مشت آهنین به انجام رساند (اعمال مالیات بر ارزش افزوده، حذف تدریجی سوبسیدها، افزایش بهای کالاها و خدمات عمومی، خصوصی سازی - هم چون گذشته به معنای سپردن امور اقتصادی به جناح مدافع

همواره یکی از پایه های بقای این رژیم بوده که در بزنگاه های تاریخی به نجات آن و خروج موقتی از بحران اقتصادی یا تخفیف آن انجامیده است. دور جدید تحریم ها با محوریت بانک مرکزی و صنایع نفتی-پتروشیمی جمهوری اسلامی از سوی اتحادیه اروپا و متحدین آن، تا پیش از انتخابات صدمات زیادی به رژیم زده بود. در تاریخ سوم خرداد، یعنی پس از اعلام اسامی نامزدهای تأیید صلاحیت شده از سوی شورای نگهبان، وندی شرم، معاون سیاسی وزارت امور خارجه آمریکا در سفر به دهلی از همکاری دولت هند در اعمال تحریم های ایالات متحده علیه ایران قهرمانی کرد. به علاوه آمریکا معافیت هایی را برای خریداران عمده نفت خام ایران در ازای کاهش وارداتشان از این کشور در نظر گرفته است که به صورت دوره ای تمدید می شوند.

امپریالیسم و رژیم ایران تا به الان بی وقفه درگیر یک جنگ سرد با یک دیگر بوده اند و رژیم نیز هر بار واکنش هایی نشان داده است: برگزاری مانور ده روزه در تنگه هرمز (رزمایش مدافعان ولایت ۹۰)، حمله به سفارت بریتانیا (و متعجباً عذرخواهی رسمی از آن)، اعلام تصرف هواپیمای جاسوسی آر کیو ۱۷۰ آمریکا در ایران و غیره.

اما تحریم ها و تهدیدهای اقتصادی و نظامی تاکنونی، به طور مشخص نتوانستند رژیم را وادار به یک معامله و اتخاذ سیاست نوین بکند، اما امروز این تهدیدها بیش از پیش شدت یافته و رژیم در جستجوی یافتن راه حلی است.

خود- دور زدن اصل ۴۴ قانون اساسی، ادامه تغییر قانون کار، سرکوب اعتراضات کارگران، معلمان و نظایر این (ها).

«احمدی نژاد» به عنوان نماینده جناح خاصی از بورژوازی نیز ضمن حفظ همان شعارهای اولیه به انجام برنامه های ناتمام لیبرالیسم اقتصادی پرداخت، منتها تحت فشار و ناراضیاتی اقتصادی بخش اعظم بورژوازی (در کلیت آن) به این نتیجه رسید که باید در عمل از شعارهای آتشین خود فاصله بگیرد و باب مذاکره با امپریالیسم غرب را باز کند و در یک کلام خود «اصلاح طلب» شود! صحبت های جنجالی اسفندیار رحیم مشائی از دوستی ملت ایران با اسرائیل و آمریکا ر که با واکنش مستقیم خامنه ای رو به رو شد، باید در این چارچوب نگاه کرد؛ این درحالی بود که تا پیش از این از «نفی هولوکاست» و «محو اسرائیل» دم زده می شد. به این ترتیب آن سنت های فرهنگی اسلامی که طی دو دهه نخست انقلاب به شدیدترین شکل ممکن به جامعه تحمیل می شد و به ظاهر در دور نخست دولت احمدی نژاد احیا گشته بود، ناگهان جایگزین «مکتب ایرانی» و «فرهنگ باستانی» به عنوانی یک ایدئولوژی برای جذب بخش بیشتری از اعتراضات جامعه به سوی خود شد.

بحران حاد بین المللی کنونی بورژوازی

رژیم از نقطه نظر بین المللی نیز در تنگنای شدیدی قرار گرفته و همین موضوع ویژگی خاصی به انتخابات پیش رو بخشیده است. همان طور که از سیر حرکت بورژوازی ایران می توان فهمید، مسأله نفت و درآمدهای نفتی

نفر زخمی شدند. «دیلی استار» لبنان یکشنبه شب ۲۶ مه (۵ خرداد) گزارش داد که برخوردها تا به امروز، یعنی به مدت هشت روز متوالی قرار است ادامه داشته باشد. جنگ به میزان قابل ملاحظه ای تا پایتخت لبنان، بیروت هم کشیده شده است. روز یکشنبه، چند بمب به محل های تحت کنترل حزب الله، از جمله مراکز مسکونی و غیره اصابت کرد که حداقل سه نفر مجروح برجای گذاشت. یکی از شورشیان سوری به نام «عمار الوای» گفت که این بمب ها به تلافی حمایت حزب الله از اسد انداخته شد. او گفت که «این تنها اعلام خطر بود» و ضمن تهدید به این که «در روزهای بعد این حملات بیشتر خواهد شد» گفت «این هشدار است به حزب الله و حکومت لبنان تا دست های حزب الله را از سوریه کوتاه کند».

«حسن نصرالله»، رهبر حزب الله، شنبه شب اعلام کرد که جنبش او از حمایت اسد دست نخواهد کشید: «ما تا به آخر ادامه خواهیم داد. ما مسئولیت، تمام قربانی های این راه و عاقبت موضعی را که گرفته ایم، می پذیریم».

جنگ در لبنان، نشانگر واکنش انفجارآمیز سیاست های آمریکا است که برای پیشبرد مقاصد استراتژیکی خود، به اختلافات فرقه ای دامن می زند. واشنگتن پست نیز هفته گذشته نوشت: «درگیری های دو ساله سوریه به جنگ منطقه ای تبدیل شده و جنگ نیابتی و غیر رسمی آمریکا با ایران است.» رژیم ایران که از متحدین اسد و حزب الله است، متهم به فرستادن اسلحه به رژیم سوریه با پشتیبانی رژیم اکثریت شیعه در عراق است.

مضاف بر این، امپریالیزم با استفاده از اعتراضات و خیزش هایی که در منطقه خاورمیانه رخ داد، آغاز به تغییر نقشه ژئوپلتیک منطقه به نفع خود نموده است. پس از دخالتگری در مصر، و واژگون ساختن قذافی در لیبی، مدت هاست که پروژه حمایت از ارتش آزاد سوریه و تلاش برای روی کار آوردن یک رژیم تا مغر استخوان وابسته به امپریالیزم به جای بشار اسد (مهم ترین متحد استراتژیک رژیم در منطقه) آغاز شده است. به ویژه شاهدیم که روسیه نیز تاحدودی پشت اسد را خالی کرده است و این امر بدون مذاکرات و معامله پشت پرده این کشور با ایالات متحده ناممکن بوده. آمریکا پس از حادثه بمب گذاری بوستن، عملاً چراغ سبز را به روسیه برای سرکوب اسلامگرایان تندروی چپن به بهانه مبارزه با تروریزم داده است، و در عوض روسیه نیز پذیرفته که در مقابل و به ازای دریافت احتمالاً امتیازاتی دیگر، هم چون سابق در امور سوریه دخالت نکند.

بالا گرفتن جنگ و در کنار آن کوشش های ادامه دار ایالات متحده و قدرت های بزرگ اروپا در مسلح کردن شورشیان سوریه، ریسک گسترش جنگ به سراسر منطقه را افزایش داده است. لبنان که دالان انتقال سلاح به نیروهای اپوزیسیون سنی مورد حمایت ایالات متحده در داخل سوریه بود، امروز خود صحنه نمایش جنگ بوده است.

هفته گذشته، «علوی»ها به همراه متحد خود بشار اسد به زدوخورد با اپوزیسیون سنی در شهر «طرابلس» لبنان پرداختند که در نتیجه آن، دست کم ۲۳ نفر کشته و ۱۷۰

شرایط کنونی جنبش کارگری در ایران بیش از هر زمان دیگری ناموزون است. کارگران از یک سو متحمل سخت ترین فشارهای اقتصادی شده اند و دیگر توان تحمل این فشار را ندارند، و از سوی دیگر مبارزات و اعتراضات آن ها پراکنده و بدون انسجام با سایر مبارزات است. کارگران در ایران همزمان با انقلاب سال ۵۷ شوراهای کارگری کارخانجات و محلات را تجربه کردند و بلافاصله مورد سرکوب شدید قرار گرفتند و تاکنون هرگز نتوانسته اند به طور گسترده خود را در تشکلات کارگری دلخواهشان متشکل کنند. بلافاصله پس از انقلاب، اختناق و سرکوب سیستماتیک باعث شد که کارگران همه اعتماد به نفسی که در دوران انقلابی به دست آورده بودند، اعتماد به نفسی که طبقه کارگر را دارای هژمونی کامل در جامعه کرده بود، از دست بدهند. همین موضوع پراکندگی کارگران را افزایش داده، مبارزات آن ها را به انسجام و وحدت نمی رساند. در عین حال اعتراضات کارگری در ایران هر بار بیشتر از قبل خصلت ضد سرمایه داری به خود می گیرد.

کارگران ایران هرچند به طور پراکنده و بدون ارتباط با یکدیگر، اما به هر رو وارد مبارزه علیه سرمایه داری می شوند (به عنوان شاهد بودیم که درست چند روز پیش از اعلام نتایج از سوی شورای نگهبان، کارگران کارخانه کاشی گیلان، در اعتراض به عدم پرداخت حقوق معوقه ۹ ماهه خود با آتش زدن لاستیک و تجمع، جاده رشت - قزوین را بستند؛ این قبیل اعتراضات هر روز و هر روز در سرتاسر کشور بروز پیدا می کنند). فشار مبارزات کارگران بر دولت سرمایه داری باعث می شود اختناق و فشار و

فواز جرجس از دانشکده اقتصاد لندن، طی اظهاراتی به «سی ان ان» گفت که ایران و حزب الله «این موضوع را کاملاً روشن کرده اند که اسد خط قرمز است»، یعنی اوضاع به طرف درگیری های وسیع منطقه ای می رود.

در حالی که بحث در زمینه صلح به پیشنهاد آمریکا و روسیه در «کنفرانس ژنو ۲» (که ماه آینده برگزار می شود) ادامه دارد، آمریکا و متحدینش در حال استفاده از این موقعیت برای آماده کردن خود هستند. آمریکا در حال استفاده از این فرصت برای مذاکره جهت مستحکم کردن همکاری کشورهای «ئتلاف اراده»، از جمله بریتانیا، ترکیه، مصر، عربستان سعودی، قطر و امارات عربی متحده با خود است.

بنابراین محاسبات رژیم در مورد اتحاد با سوریه و حزب الله و همین طور گرایش هایی از حماس در شرف به هم خوردن است. با رفتن اسد، رژیم در منطقه تنها خواهد ماند و از این نظر نگرانی جمهوری اسلامی شدت یافته است.

ضمناً پس از درگذشت یکی از متحدین بین المللی ایران، یعنی هوگو چاوز، مشخص نیست که سیاست مداران بعدی ونزوئلا آیا روال سابق را ادامه خواهند داد یا خیر. در نتیجه رژیم از نظر موقعیت بین المللی و حامیان در سطح جهان، در موقعیت بسیاری وخیم تری نسبت به گذشته قرار گرفته است.

بحران جنبش کارگری

موضع مارکسیست های انقلابی در قبال انتخابات

۱۴۰۱



تجربه دوره های مختلف رژیم در طول کل حیات آن، به روشنی اثبات می کند که هیچ گونه تفاوت کیفی میان جناح ها و گرایش های مختلف درون هر جناح از نقطه نظر جنبش کارگری و پیشروان کارگری وجود ندارد. در تمام این سال ها تمامی جناح های رژیم بدون استثنا به پیشبرد برنامه هایی بر ضد طبقه کارگر و سرکوب گسترده ابتدایی ترین حقوق دمکراتیک جامعه دست زده اند. به علاوه انتخابات ریاست جمهوری در ایران هرگز یک روند دمکراتیک، شفاف و با حضور نمایندگان واقعی طبقه کارگر و سایر اقشار نبوده است. به همین دلیل مسأله انتخابات با در نظر داشتن چشم انداز سرنگونی رژیم، موضوعی نیست که منجر به تغییری در ماهیت دخالتگری و وظایف اصلی ما شود. از همین زاویه است

سرکوب بیشتر شود، و هرچه سرکوب و اختناق بیشتر می شود، نیاز به سازماندهی انقلابی برای تقابل با آن بیشتر می گردد. مهم ترین وسیله غلبه بر سرکوب، سازماندهی انقلابی است. متأسفانه همین فشار و سرکوب باعث شده است که ورود انحرافات به درون جنبش کارگری افزایش پیدا کند.

گرایش های رفرمیستی و اکونومیستی، خود را با شرایط موجود وفق داده اند. آن ها به زعم خود در حال مبارزه اند، اما مبارزه آن ها حتی قادر نیست که خود آن ها را در مقابل سرکوب مصون بدارد، چه رسد به کل طبقه کارگر. متأسفانه بخش مهمی از پیشروان سنتی کارگری هرچه بیشتر سرکوب می شوند، بیشتر تر به علنی گرایشی و قانون گرایشی روی می آورند. آن ها با قرار دادن خود در حلقه قانونی مبارزه، به جای آن که خود را از گزند سرکوب مصون نگاه دارند، در واقع در معرض آسان تر سرکوب کنندگان قرار داده اند. در نتیجه فعالیت آن ها به جای این که قادر باشد اعتماد به نفس را به کل طبقه کارگر منتقل کند، در عمل به کاهش اعتماد به نفس کارگران منجر شده است. در این شرایط شاهدیم که بعضی از این پیشروان سنتی کارگری، روی جناحی از حاکمیت مانور می دهند، چرا که به زعم آن ها فعالیت های یک دهه گذشته اثبات کرده است که مبارزه بدون وجود آزادی های نیم بند و گشایش های دمکراتیک ممکن نیست، و این امر تنها با حاکمیت جناح و گرایش های بورژوا-لیبرال ممکن است.

بتوان گفت که تمام تأکیدها بر ایجاد یک «حماسه سیاسی» نیز در همین چارچوب معنا دارد. جناح اقتدارگرا نه فقط جناح اصلاح طلب را (زیر عنوان «جریان فتنه») به کناری گذاشته، بلکه تلاش کرده تا بخش حامی دولت یا به اصطلاح «جریان انحرافی» را هم از دور بیرون کند. از طرف دیگر، از دست دادن تکیه گاه بین المللی و به ویژه شرایط حاد سوریه، زنگ خطر را برای رژیم به صدا درآورده است. در چنین اوضاعی، مهره «رفسنجانی» منطقاً برای رژیم بهترین گزینه به نظر می رسد و هنوز هم می رسد. چرا که او از یک سو به عنوان یک شخصیت به شدت محافظه کار هرگز خود را با دو جریان «فتنه» و «انحراف» تداعی نکرد و از سوی دیگر مورد تأیید امپریالیزم غرب نیز هست. رفسنجانی همان کسی است که عملاً خمینی را به پذیرش آتش بس و نوشیدن «جام زهر» در سال ۶۷ قانع کرد و درست در آن زمانی که ایران از سوی امریکا و متحد آن در منطقه، یعنی اسرائیل، مورد تحریم بود، به طور مخفیانه در قرارداد ایران-کنترا شرکت داشت (یعنی معامله تسلیحات بین دولت ایران با ایالات متحده و اسرائیل از ۲۹ مرداد ۱۳۶۴ تا ۱۳ اسفند ۱۳۶۵ که طی آن امریکا از طریق نفوذ ایران سعی در آزادسازی گروگان‌های امریکایی در لبنان کرد و در ازای آن برخی قطعات جنگی و نظامی را که به دلیل تحریم امکان فروش آن‌ها به ایران وجود نداشت، در اختیار رژیم قرار داد. درآمد حاصل از فروش این تسلیحات به طور پنهانی به ضد انقلابیون کنترا در نیکاراگوئه داده می‌شد. اسرائیل نیز بخشی از معامله فروش تسلیحات به ایران را در دست گرفت و از این

که ما خواهان تحریم انتخابات هستیم. ولی همان طور که در ابتدا گفته شد، تلاش بر این است که از هر شرایط مشخصی، برای پیشبرد هدف اصلی تاحد ممکن استفاده شود. دقیقاً به همین دلیل است که تحریم، به معنای بی‌اعتنایی و کناره گیری از رویدادهای سیاسی مطرح نیست، بلکه برای پیشروان کارگری و فعالین سوسیالیست انقلابی تحریم تنها به شکل تحریم «فعال» می تواند مطرح می باشد، یعنی استفاده از تحریم برای سست کردن پایه های رژیم و تدارک انقلاب.

تحریم فعال از منظر ما امروز به فعالین کارگری که در زندان‌ها هستند، مرتبط می شود؛ یعنی تا زمانی که نمایندگان حقیقی طبقه کارگر، مانند «رضا شهابی»ها و «شاهرخ زمانی»ها در زندان هستند، این انتخابات باید تحریم شود، و به بیان دیگر شرط شرکت یا عدم شرکت در این انتخابات، آزادی تمامی زندانیان سیاسی به طور اعم و رهبران کارگری زندانی به طور اخص است.

برای همین باید از موقعیت انتخابات باز هم برای افشای ماهیت رژیم به این شکل استفاده کرد. در نتیجه مطالبه عمده ما می تواند شعار «آزادی تمامی زندانیان سیاسی» به عنوان شرط شرکت یا عدم شرکت در انتخابات باشد.

چشم اندازهای پس از انتخابات و وظایف

مارکسیست های انقلابی

همان طور که توضیح داده شد، این بار برگزاری «انتخابات» از اهمیتی حیاتی برای تعیین سمت و سوی آتی رژیم، و مهم‌تر از این بقای آن برخوردار است، و شاید

طریق سعی در شکست‌نخوردن ایران در مقابل جبههٔ متحد عربی مخالف اسرائیل داشت).

با این حال شورای نگهبان نهایتاً با رد صلاحیت رفسنجانی و مشایی، نام ۸ نامزد ریاست جمهوری را اعلام کرد که در بین آن‌ها نام سعید جلیلی به چشم می‌خورد. سعید جلیلی که در سال‌های ۷۰ و ۷۶، به ترتیب رئیس ادارهٔ بازرسی وزارت خارجه و معاون ادارهٔ اول امریکا در وزارت خارجه بود و در سال ۸۴ به عنوان معاون اروپا و امریکای وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی منصوب شد، از سوی خامنه‌ای حمایت می‌شود.

برخورد غرب بلافاصله پس از اعلام رد صلاحیت رفسنجانی، به وضوح اهمیت حضور این چهره (و در واقع باید گفت خط مشی محافظه‌کارانهٔ او) را برای آن‌ها، نشان می‌داد. به عنوان نمونه جان کری، انتخابات را به دلیل عدم حضور رفسنجانی «غیردمکراتیک» خواند و از وی حمایت کرد. و یا دیوید کوهن، معاون وزارت خزانه‌داری ایالات متحده در امور تروریسم و اطلاعات مالی اعلام کرد که فروش طلا به ایران از دهم تیرماه ممنوع خواهد شد، و به همین ترتیب دامنهٔ تحریم‌ها شدت خواهد یافت.

به علاوه طی این مدت دیدارها و نامه‌نگاری‌هایی از سوی برخی چهره‌های رژیم برای دخالت خامنه‌ای در تصمیم شورای نگهبان (از طریق «حکم حکومتی» یا به هر نحو دیگر) صورت گرفت. به عنوان مثال زهرا مصطفوی، دختر خمینی، طی نامه‌ای به خامنه‌ای نوشت: «اما متأسفانه امروز که می‌بینم شورای نگهبان دست

به رد صلاحیت ایشان برای ریاست جمهوری زده است، خواهرانه تذکر می‌دهم که این کار هیچ معنایی جز فاصله‌انداختن بین دو یار امام و بی‌توجهی به شوق و اقبال که مردم کوچه و خیابان به نظام و انتخابات پیدا کرده است ندارد.» (۳۱ اردیبهشت ۹۲). به همین ترتیب حسن خمینی نیز طی نامه‌ای به رفسنجانی، عدم احراز صلاحیت او را «غیر قابل باور» خواند و با مبدل کردن رفسنجانی به شخصیتی که گویا اکنون به یک «قهرمان» مبدل شده است، در انتهای پیام خود گفت: «از این پس نام هاشمی رفسنجانی تنها با مبارزه و انقلاب، دفاع مقدس و سازندگی گره نخورده است، بلکه علاوه بر آن، نام شما توأم با امید به فردا، در حافظهٔ مردم ایران نقشی برجسته خواهد یافت؛ و همین است که نام شما را جاودانه می‌سازد. امید، سرمایهٔ اصلی یک ملت است.»

در واقع با این بازی چنین اتفاقی هم افتاد. در تمام این مدت شاهد بودیم که بورژوازی بازار، حتی بخش سنتی آن که در قالب حزب مؤتلفه در انتخابات ۸۴ اولین حمایت را از احمدی نژاد کرده بود، این بار نهایتاً پشت رفسنجانی آمده، و خرده بورژوازی شهری که در جریان انتخابات ۸۸ پشت موسوی و کروبی ایستاده بود، با شنیدن خبر حضور رفسنجانی برای انتخابات، تحریم را شکست و پشت او قرار گرفته است. وخامت بیشتر اوضاع اقتصادی و سیاسی، به این نحو او را به چهره‌ای «محبوب» مبدل کرده و خواهد کرد. ولی رد صلاحیت شخص «رفسنجانی»، به عنوان بهترین گزینهٔ رژیم، تغییری اساسی در مسأله ایجاد نمی‌کند، چرا که این بار

مصلحت نظام، نمایندهٔ خامنه ای در شورای عالی امنیت ملی است، و سابقاً ریاست تیم هسته ای و مذاکره کنندهٔ ارشد ایران با آلمان، فرانسه و انگلستان را به عهده داشت، در گفتگوی خبری با شبکهٔ دوم صدا و سیما (۶ خرداد)، به شکل حساب شده روی برخی از مهم‌ترین مطالبات دمکراتیک و دغدغه‌های عمومی جامعه دست می‌گذارد تا از این طریق بتواند بخش اعظم جامعه را حول «برنامه» خود بسیج کند: رفع خطر جنگ، منازعهٔ هسته ای و تحریم‌ها؛ ایجاد اشتغال و فرصت شغلی، نقد به «افراط»هایی که به «اردوکشی خیابانی، زندان و حصر» انجامید، و نظایر این‌ها. به علاوه روحانی، طی صحبت‌های اخیر خود به انتقاد از دیپلماسی و روابط بین‌المللی دولت احمدی نژاد و عملکرد تیم جلیلی در زمینهٔ مذاکرات هسته ای پرداخته است.

چنان چه این سناریو تحقق یابد، یعنی نماینده ای از جناح بورژوازی لیبرال تحت خطّ مشی سیاسی رفسنجانی بر سر کار آید، می‌باید منتظر ازسرگیری و بهبود روابط با غرب، حضور تدریجی سازمان جهانی کار (ILO) در ایران برای ایجاد اتحادیه‌های کارگری زرد به عنوان سوپاپ اطمینان در ایران و غیره باشیم. در این حالت، دورهٔ جدید و روزنه‌هایی وجود خواهد داشت که هرچند وظیفهٔ اصلی مارکسیست‌های انقلابی را- یعنی گسترش کمیته‌های مخفی، مرتبط ساختن آن‌ها با یک‌دیگر از طریق یک نشریهٔ سراسری، ایجاد نطفه‌های اولیهٔ حزب پیشتاز و تدارک برای انقلاب- تغییر نمی‌دهد، ولی نوع سازماندهی را (مثلاً از نظر علنی یا مخفی بودن، حضور در درون تشکلات زرد برای تأثیر گذاری بر روی پایه

با پیروزی نامزدهای حامی رفسنجانی و کشاندن او به ایفای نقش در بازی قدرت، یعنی استفاده از او به «خط دهندهٔ اصلی» در پشت پرده، همان سیاستی را پیش خواهند برد که در صورت پیروزی رفسنجانی به اجرا در می‌آید، و این همان سیاستی است که رژیم در کلیت خود منطقی‌اً برای بقا نیاز دارد.

به عنوان مثال، محمدرضا عارف طی مصاحبه ای تلویزیونی با شبکهٔ جام جم برای پاسخ به سؤالات ایرانیان مقیم خارج (یکشنبه شب، ۵ خرداد)، که به طور غیرمنتظره ای پس از گذشت ۱۵ دقیقه و با اعلام نقص فنی قطع گردید، گفت: «جناب آقای خاتمی مبتکر گفتگوی تمدن‌هاست. روابط بسیار خوبی را با خیلی از کشورهای دنیا داشته. جناب آقای هاشمی از استوانه‌های انقلاب هست، بسیار روابط حسنه، دوستانه و دیرینه ای با کشورهای اسلامی داشته. ما در سال‌های گذشته از این پتانسیل‌ها به هیچ وجه استفاده نکردیم». او به علاوه در توضیح برنامه‌های اقتصادی خود اعلام کرد که سیاست تک‌نرخی کردن ارز یکی از اولویت‌ها دولت احتمالی اوست و این که طرح هدفمندسازی یارانه‌ها «جزو آروزهای تمام دولت‌های پس از انقلاب بوده است» که در گذشته به دلیل نگرانی از «آثار تورمی» اجرا نشد، ولی «در دولت‌های نهم و دهم به دلیل هماهنگی کامل بین نهادهای مختلف به اجرا درآمد»، و پس از اجرای کامل فاز اول آن، باید به فاز دوم فکر کرد.

به همین ترتیب حسن روحانی نیز، که فارغ از نمایندگی در مجلس خبرگان رهبری و عضویت در مجمع تشخیص

های آن و استفاده از امکانات این نهادها برضد رژیم و غیره) متأثر می‌کند.

اما در صورتی که مهره دیگری از جناح خامنه‌ای، مانند جلیلی روی کار بیاید (یعنی کسی که در سخنرانی خود در ورزشگاه شیرودی در سوم خرداد، با حضور چهره‌هایی مثل حسین الله کرم از اعضای شناخته شده گروه‌های فشار و انصار حزب الله، صحبت از «خشکانیدن ریشه‌های فاسد صهیونیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم»، «تفکر بسیجی» و ترویج «نظام اسلام رسول الله در جهان استکبار» می‌کند و داعیه «گفتمان اسلام ناب» را دارد)، باید منتظر بسته شدن شرایط و حتی شدت یافتن تهدیدها و نهایتاً برخوردهایی نظامی، ولو در سطح محدود، بود. در این حالت نیز مارکسیست‌های انقلابی نیز باید ضمن با تدارک جبهه سوم ضد جنگ، صف مستقل طبقه کارگر را ایجاد کنند تا هرگونه حمله نظامی میان امپریالیزم و رژیم سرمایه‌داری ایران را به جنگ و نهایتاً انقلابی علیه هر دو تبدیل کنند، و از این شرایط نیز برای ایجاد نطفه‌های اولیه حزب پیشتاز استفاده نمایند.

به هر حال خامنه‌ای خود در مخمصه قرار گرفته است و به همین دلیل یک هفته پس از جنجال رد صلاحیت‌ها، در دانشگاه افسری امام حسین حضور یافت و اعلام کرد که ما نمی‌دانیم چه کسی رئیس جمهور خواهد شد؛ این بار خامنه‌ای برخلاف قبل، از «تزدیکی» نظر خود به کسی، علناً صحبتی نکرد. مخمصه خامنه‌ای در این است که می‌داند با حضور کسانی نظیر جلیلی، نخواهد توانست از وضعیت بحرانی فعلی خارج شود، و برعکس

اگر به طور ضمنی از خط رفسنجانی و اشخاصی مانند روحانی- به عنوان بخش میانه روی جناح بورژوا- لیبرال- دفاع کند، بخشی از پایه‌های تندروی خود را در درون سپاه و سایر نهادهای نظامی-امنیتی فعال در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی، از دست خواهد داد. بنابراین شاید یکی از راه‌حل‌های او این بوده باشد که جلیلی را صرفاً به عنوان «نماینده» صوری جناح خود معرفی کند تا پایه‌هایش از دست نرود و در عین حال با این تاکتیک، بستر را برای حرکت افکار عمومی به سوی کسانی مانند روحانی سوق دهد و در عمل به شرایط ایده‌آل خود دست یابد. درهرحال با دقت تمام نمی‌توان در این مورد صحبت کرد، به ویژه به دلیل آن که اختلافات درونی به شکل چشم‌گیری میان گرایش‌های مختلف هر جناح به چشم می‌خورد. تنها مورد مهم در شرایط کنونی، تحریم فعال این انتخابات، و همین‌طور ارزیابی سناریوهای مختلف پس از انتخابات به منظور آمادگی برای آن شرایط و استفاده از آن در جهت انجام وظایف اصلی انقلابی استفاده نمود.

۷ خرداد ۱۳۹۲

مصاحبه مازیار رازی با رادیو پیام :

نگاهی به انتخابات ریاست جمهوری

قسمت اول:

در مورد ارزیابی وضعیت کنونی و موضع گیری ما، آن چیزی که مد نظر ما است و آن چیزی که در شرایط کنونی به عنوان یک نیروی انقلابی برای ما اهمیت دارد، این است که تشخیص بدهیم ویژگی این انتخابات در چیست؟ و اصولاً هیئت حاکم به کدام سمت و سو در حال حرکت است؟ و از این زاویه، تکالیف و وظایفی را که در قبال آن بر دوش ما هست، پس از انتخابات بررسی جامع و عمیق تری کنیم.

بنابراین ارزیابی ما از این انتخابات نباید به این مفهوم تلقی شود که ما الزاماً علاقه مند هستیم که برخوردهای ژورنالیستی بکنیم، و یا احیاناً توهمی به این انتخابات داشته باشیم. نه به هیچ وجه. اصولاً این انتخابات، انتخاباتی برای هیئت حاکم است و انتخاباتی است نمایشی و اصولاً کل این داستان هیچ ارتباط مستقیمی به منافع طبقه کارگر ندارد. اما در عین حال ویژگی های این انتخابات باید مورد بررسی دقیق تر قرار بگیرد.

به نظر من انتخابات اخیر یک ویژگی خاصی دارد که با انتخابات گذشته متفاوت است. و این را هم در همین روزها مشاهده می کنیم، یعنی به هیچ وجه ما در گذشته یک چنین شرایطی نداشتیم که خامنه ای اصولاً از هیچ کدام از کاندیداها نام نبرد، و اشاره کند که من نمی دانم چه کسی انتخاب می شود (این ها صحبت هایی بود که

خامنه ای دو روز پیش در سخنرانی انتخاباتی خود ایراد کرد). این در حالی است که ۴ سال پیش در انتخابات دوره گذشته، جبهه گیری کرد و تلویحاً و غیرمستقیم از احمدی نژاد حمایت نمود.

بنابراین این تناقضاتی که ما آشکارا می بینیم - یعنی این که که روحانی می آید یک سری سخنانی در تلویزیون ایراد می کند و از طرف دیگر «عارف» از جناح اصلاح طلبان سر می رسد، این که جناح های هیئت حاکم که اصولاً یک پارچه وارد صحنه می شدند، امروزه به چند دسته تقسیم شده اند - نمایانگر یک ویژگی و یک بحران مشخصی است که امروزه هیئت حاکم با آن روبه رو است. این را هم ما باید کاملاً مشخص درک بکنیم، که بتوانیم وظایف و تکالیف خودمان را در راه سرنگونی رژیم محاسبه کنیم و بر اساس آن تدارکاتی ببینیم.

به اعتقاد من ۲ عامل مهم شرایط را از گذشته متفاوت کرده است:

۱- این محاصره ها و تحریم های اقتصادی، تأثیرات عمیقی در سطح جامعه گذاشته است و ما برای اولین بار در درون هیئت حاکمه و در درون طرفداران سرمایه دار هیئت حاکم، باز در طی یک سال و یا یک سال و نیم گذشته مشاهده می کنیم که دو بار بازار دست به اعتصاب زده و این وضعیت بی سابقه ای است. وضعیتی که سرمایه داران نیز تحت تأثیر این تحریم ها قرار دارند و صرفاً تهی دستان و طبقه کارگر نیستند که تحت تأثیر این تحریمات قرار گرفته اند، خود سرمایه داران نیز شاکی هستند و شکایتشان را به نمایندگان منتقل می کنند و امروز می بینیم که این نمایندگان در

شکلی روانه خواهند کرد و در صدد هستند که دولت جدیدی را در آن جا روی کار بیاورند. روسیه هم یک متحد قابل ملاحظه و مهمی برای ایران نمی تواند باشد، چون خیلی ساده می تواند با امریکا معامله کند و پشت ایران را خالی نماید.

بنابراین هیئت حاکم امروز بیش از هر دوره دیگری نگران فروپاشی نظام است- از نقطه نظر کادرهای درونی خود- و این مسأله، ویژگی امروز رژیم است. این بحث هایی که ما امروز به طور بی سابقه می بینیم که درون هیئت حاکم صورت می گیرد، و این حذف گرایب های که انجام می شود، همگی حاکی از این حقیقت است. مثلاً رفسنجانی که به نظر من یکی از کسانی است که می توانست این رژیم را از طریق مذاکرات و ارتباطات بین المللی و غیره از مخاطره نجات بدهد، ولی این که به چنین شکلی حذف شده، نشان دهنده آن است که در درون هیئت حاکم و در درون باند خود خامنه ای، یک سلسله مشکلات عمیقی وجود دارد که در گذشته وجود نداشته و این رژیم مانند گذشته و یا مانند چند سال پیش، یک رژیم آخوندی سرمایه داری و در کنترل روحانیت دیگر نیست. این رژیم کاملاً نظامی شده و سپاه پاسداران و فرماندهان این ها تماماً از اجزای تصمیم گیرنده رژیم شده اند و اعمال نفوذ می کنند.

بنابراین به همین دلایل این رژیم کنونی، یک تفاوت هایی با رژیم سال های پیش دارد و کاملاً تحت کنترل نظامیان قرار گرفته و از این زاویه است که خود خامنه ای و روحانیون و باند اقتدارگرا که دور و بر خامنه ای هستند با ملاحظه برخورد می کنند و امکان کودتا از

درون جناح اقتدارگرا به جان هم افتاده اند و این بحران، وضعیت را بسیار عمیق تر از دوران گذشته کرده است.

۲- نکته دوم، تهدیدات است. تهدیداتی که همیشه از طرف اسرائیل شده، و رژیم در گذشته پاسخ هایی و عکس العمل هایی نشان داده است. ولی مهم ترین موضوعی که ویژگی این دوران را تعیین می کند، مسأله سوریه است. مسأله قریب الوقوع بودن سقوط بشار اسد در سوریه است، چرا؟

چون بشار اسد تنها دولتی در منطقه بوده که حامی رژیم جمهوری اسلامی بوده و این متحد منطقه ای ایران، مهمترین عاملی است که رژیم را پایدار نگاه داشته (به همراه کمک های متقابل نظامی و حزب الله و حماس و غیره)؛ در واقع این رژیم متکی است به یک دولت قوی در منطقه و این ها نگران فروپاشی سوریه و بشار اسد هستند. این ها نگران این هستند که پس از بشار اسد نوبت خود این رژیم فرا رسد، از طریق حملات و فشارهای بین المللی.

از طرف دیگر هم، رژیم ایران یکی از دولت های حامی خود را از دست داده است؛ زیرا آقای چاوز فوت کرده و معلوم نیست که دولت بعدی همان روابط را با دولت ایران برقرار کند.

بنابراین رژیم ایران در سطح بین المللی دو حامی اصلی خود را در حال فروپاشی و از بین رفته می بیند. مسأله روسیه و چین هم کاملاً روشن گردیده، به این ترتیب که بر سر مسأله سوریه، چین هم با امریکا وارد معامله شده و بشار اسد را دارند وارد مذاکره می کنند و احتمالاً او را به

کارگر در آتیه ایجاد خواهد شد. و اگر نه این چرخش صورت نگیرد و این وضعیت تداوم پیدا کند، واضح است که سناریو سیاه خواهد بود- از این نظر که به امکان حملات نظامی پس از سقوط بشار اسد و یا تهدیدات امپریالیستی در دوره بعد، دامن زده می شود.

بنابراین از نقطه نظر ما **تجزیه و تحلیل** مسائل امروز ایران برای وظایف خودمان در راه تدارک انقلاب آتی بسیار حائز اهمیت است.

با تشکر

قسمت دوم:

ایشان (ثریا شهابی) گفتند که من بر این باور هستم که اگر تغییر و تحولاتی در جامعه ایران رخ بدهد، این تغییر و تحولات تأثیرات بسیار مثبتی در جنبش کارگری خواهد داشت!!

من چنین حرفی نزدم! نمی دانم، شاید این دوست ما دارد با آن یکی جناح حزب کمونیست کارگری پلمیک می کند و این گفته را به من منتسب کرد! من چنین حرفی نزدم و نوار آن هست و رفقا می توانند گوش دهند.

بحثی که من کردم این بود که وضعیت جنبش کارگری [در هر یک از این سناریوها] متفاوت خواهد بود. خوب واضح است که چرا تفاوت خواهد کرد. اگر مثلاً دوران اصلاح طلبان، رفسنجانی و یا حتی خاتمی را مقایسه بکنیم با دوران احمدی نژاد، تفاوت ها را می توان کاملاً مشاهده کرد. در یک دوره ای، وظایف کمونیست ها مشخصاً این است که صرفاً از خودشان دفاع کنند، تمام

طرف نظامیان وجود دارد و همچنین امکان برکناری خود آخوندها در این شرایط می تواند به وجود آید، اگر این ها با ملاحظه برخورد نکنند.

از این زاویه یک سلسله ملاحظاتی صورت گرفته، حذف بسیاری از اصلاح طلبان، بخصوص **رفسنجانی** مرتبط به این وضعیت بحرانی درون رژیم است. اکنون مسأله ای که برای ما مهم است این است که ارزیابی بکنیم که آیا این رژیم با توجه به **وضعیت بحرانی** خود و نگرانی از فروپاشی خودش پس از سقوط بشار اسد در سوریه، به سمت و سوی نظام امپریالیستی چرخش خواهد کرد؟ و این معاملات هسته ای و غیره را به پایان خواهد برد یا نه؟

به نظر من اگر حیات این رژیم درخطر باشد، همان طور که در زمان خمینی بود، این ها قابلیت این را دارند که با **امپریالیزم سازش کنند**. خمینی این کار را کرد و جام زهر را نوشید، و خامنه ای و دار و دسته اش نیز این کار را خواهند کرد و آمادگی این کار را دارند، اما این چرخش، چرخش ساده ای نخواهد بود، زیرا که اگر خیلی سریع اتفاق بیافتد، مثلاً اگر خامنه ای توافق کند که رفسنجانی بیاید این چرخش را انجام دهد، واضح است که حمایت پایه های حزب الله و نظامیان را از دست خواهد داد. و این ها ممکن است علیه خود خامنه ای برخیزند و از این نقطه نظر است که ما امروز تناقض و مسائل و بحران های عجیبی در داخل خود هیئت حاکم مشاهده می کنیم. این امر نتایج مشخصی خواهد داشت و اگر این چرخش صورت بگیرد، واضح است که یک سلسله امکاناتی برای جنبش کارگری و مبارزات طبقه

طریق عناصر آگاه و سوسیالیست طبقه کارگر ایجاد نشود، سرنگونی این رژیم امکان پذیر نخواهد بود. و این توهمی بیش نخواهد بود. این احزابی که به وجود آمدند و پایه اجتماعی کارگری ندارند، نمی توانند در دوره آتی نقش مهمی در تلاطمات اجتماعی ایفا کنند.

در مورد حکومت من قبلاً اشاره کردم، این حکومت به دلیل مشخصاً تحولات اخیر در منطقه، به خصوص مسأله سوریه دچار ترس و واهمه شده، چرا که پس از سقوط اسد امکان آن خیلی بیشتر است که نوبت ایران فرا برسد. و این ها وارد یک سلسله تدارکات برای توافق و تحولات نوین می شوند تا خودشان و رژیم را حفظ بکنند. از این نقطه نظر در درون رژیم صرفاً جناح اصلاح طلب و اقتدارگرا نیست، بلکه در دل اقتدارگرایان هم جناح های مختلفی شکل گرفته است. این جناح ها به این مفهوم شکل گرفته است که یک جناحی از اقتدارگرایان بر این باورند که باید همان سیاست های قبلی را ادامه بدهند و این ها عموماً **بخش نظامی** این رژیم هستند و یک جناح دیگر، یعنی بخش دیگری از همان اقتدارگرایان بر این باورند که باید چرخشی ایجاد شود که رژیم حفظ گردد، از این نقطه نظر، این تناقضی که وجود دارد و این چیزهایی که می بینیم، ناشی از این واقعیت است.

به اعتقاد من جهت گیری اصلی رژیم، جهت گیری هیئت حاکم است که به دور باند خامنه ای است؛ آن ها بر این اعتقاد استوار اند که باید این تبانی برای حفظ نظام صورت بگیرد و از این زاویه، این تبانی از طریق کسانی باید صورت بگیرد که بتوانند چنین چرخشی را

رهبرانسان و یا اعضایشان در زندان هستند و مجبورند حول مسائل دفاع از زندانیان سیاسی مبارزه بکنند و در یک دوره دیگر که یک سلسله گشایش هایی ایجاد می شود، یک سلسله وظایف دیگری ایجاد می شود، نه به این مفهوم که «مثبت است»، کسی چنین صحبتی نکرده.

بحث بر سر این است که تغییر شرایط وظایف متفاوت دیگری بر سر راه ما قرار می دهد، ولی وظایف قبلی ما همچنان باقی است. وظیفه ما سرنگونی سرمایه داری و از میان بردن استیلای سرمایه داری و استقرار حکومت کارگری است. و این سرنگونی مفهومی است که یک ابزاری باید ایجاد شود برای این سرنگونی. و یکی از وظایف عمده استراتژیک ما در واقع تشکیل آن ابزار است و این ابزار هم **حزب پیشتاز انقلابی است** که متأسفانه امروز در جامعه ایران وجود ندارد. در خارج هم وجود ندارد. این احزاب قلابی که در عرض بیست یا سی سال گذشته ساخته شده اند اصولاً هیچ ارتباطی به جنبش کارگری ندارند و قادر نخواهند بود در شرایطی که تلاطمات اجتماعی ایجاد می شود جنبش کارگری را رهبری کنند، چون جنبش کارگری و رهبران جنبش کارگری اصولاً این احزاب را قبول ندارند.

بنابراین وظیفه اصلی ما- که سؤال می شود «چه باید کرد؟»- دقیقاً در شرایط متفاوت و در شرایطی که امروز هم وجود دارد، یکسان است؛ وظیفه یکی است و آن هم درواقع ساختن **حزب پیشتاز انقلابی برای تدارک انقلاب** است. تا این حزب به وجود نیاید، و تا این تدارکات به شکل مشخص از درون طبقه کارگر و از

به نظر من شرایط ایران از مدت ها قبل و اکنون به طور اخص، یک شرایط بحرانی بوده است، از نقطه نظر خود مردم ایران، یک آتش زیر خاکستر وجود دارد، این آتش زیر خاکستر کافی است که جرقه ای در جایی و به شکلی بزند تا طغیان بکند. اکنون آیا موضوع انتخابات، این جرقه ای است که ما فکر می کنیم زده می شود؟ به نظر من خیر، این انتخابات چند روز آینده احتمالاً این جرقه را نخواهد زد، چون کنترل کامل و مشکلات و مسائل مختلفی وجود دارد.

بنابراین در شرایط کنونی ایران، آتش زیر خاکستر در انتظار جرقه ای است که طغیان کند، و مسأله اصلی که به عنوان کمونیست ها برای ما وجود دارد، همین است. هر جریان، حزب و گرایشی خود را به این نام می نامد و از این نام حمایت می کند، منتها وقتی که این حزب می آید و می گوید که من «حزب کمونیست ایران» هستم، حزب جنبش کارگری هستم و رهبران کارگری در درون حزب من متشکل شدند، آن موقع ما حق داریم که بگوییم این حزب «قلابی» است، چون حزب طبقه کارگر ساخته نشده و هیچ حزبی در داخل ایران، چنین اعتباری ندارد، که وقتی این جرقه زده شد بتواند رهبری کند، بتواند اعتصاب عمومی سازمان دهد. این را باید با هم بسازیم، این حزب را باید با هم بسازیم، تمامی کمونیست ها باید دست به دست هم دیگر بدهند و این حزب طبقه کارگر را با هم بسازند. انواع و اقسام انشعابات در درون احزاب این رفقا شده، این دوران بس است، رفیقمان می گوید که من از حزب حکمتیست می باشم، از حزب حکمتیست کوروش مدرسی و با اسامی و القاب دیگری. ولی مسأله ای که هست ما باید کوشش کنیم این جرقه

خوب اعمال بکنند. و این چرخش، چرخش ساده ای نخواهد بود برای هیئت حاکم، چون اگر این چرخش را به سرعت انجام بدهند- مثلاً در همین چند روز گذشته اگر خامنه ای می آمد و اظهار می کرد که رد صلاحیت رفسنجانی بلامانع است و رفسنجانی مطمئناً رئیس جمهور می شد- در واقع این امکان بسیار وجود می داشت که پایه های حزب الهی رژیم و نظامیان علیه خامنه ای حتی کودتا کنند، بنابراین خامنه ای نمی تواند این چرخش را خیلی سریع انجام دهد.

به ناچار مجبور است از طریق مهره های خودش عمل بکند، ولی این مهره ها، مثلاً (سعید جلیلی) و یا شخص دیگری شبیه این را به تدریج اعمال بکنند و این تبانی به تدریج صورت بگیرد. واضح است در چنین شرایطی که انتخابات ریاست جمهوری شکل می گیرد، شرایط بسیار ویژه و پیچیده ای است، متفاوت با دوران گذشته.

از نقطه نظر ما کمونیست ها، مسأله ارزیابی و تحلیل ما بر این اساس باید متکی باشد که چنان چه این سناریوی سازش صورت بگیرد، چه اقداماتی باید از امروز انجام بدهیم که وضعیت طبقه کارگر را در راه ساختن حزب و تشکیلاتش بهتر فراهم کنیم. اگر قرار است جنگی در بگیرد و سناریوی سیاه به جلو رود و حمله نظامی صورت گیرد، از امروز باید چه اقداماتی انجام بدهیم برای این تحولات.

بنابراین از این زاویه است که ما تحولاتی را که امروز صورت می گیرد، ارزیابی می کنیم.

قسمت سوم:

کارگر و جنبش کارگری و مردم ایران می تواند شروع شود و این ها را قدم به قدم و گام به گام با رژیم رو در رو کند. به نظر من یکی از شعارهای محوری که امروز می تواند مطرح شود و حول آن مبارزه متشکل از طریق اتحاد عمل در داخل ایران و خارج از ایران صورت بگیرد، آزادی زندانی سیاسی و بالأخص آزادی رهبران کارگری امروز از زندان هستند.

یعنی ما در انتخابات به طبقه کارگر و جنبش کارگری و کمونیستی اعلام می کنیم: این انتخابات در واقع یک انتخابات بی معنی و بی اساسی است، زیرا که مرتبط به هیئت حاکم است و رهبران واقعی طبقه کارگر که می توانند در انتخابات نماینده ما به عنوان کارگران جنبش کارگری باشد، امروز در زندان هستند. و تا آزادی کامل این ها از زندان، ما در این انتخابات شرکت نمی کنیم.

یعنی تحریم انتخابات به شکل فعال به این مفهوم است که ما از طریق فعالیت - حتی در دوره انتخابات و حتی روزی که مردم به صندوق ها رأی می ریزند - با عکس های زندانیان سیاسی و با شعارهای «زندانی سیاسی آزاد باید گردد»، برویم و مداخله بکنیم و این آگاهی را سوق بدهیم به آگاهی بر ضد رژیم و در همان روز انتخابات هم امکان پذیر است و خیلی ها هم نقداً اقداماتی شروع کرده اند و ما هم به سهم خود اقداماتی کرده ایم که در دوره بعد می توانیم راجع به آن صحبت کنیم که چه کارهای مشترکی می توان انجام داد.

بنابراین در ارتباط با این انتخابات خاص، حول یک سلسله شعار های دموکراتیک می شود فعالیت هایی کرد

ای که ایجاد می شود سازماندهی بکنیم، و این سازماندهی به این مفهوم است که تدارکات یک حزب پیشتاز انقلابی را ایجاد بکنیم، که این حزب پیشتاز انقلابی بتواند در مقابل تحولات، موضع یکپارچه و روشن بگیرد. الان موضع دو حزبی که در این اطاق نشسته اند را در مورد انتخابات قبلی ببینید: یکی وضعیت انقلابی را با اعتلای انقلابی خلط می کند و می گوید: وضعیت انقلابی یعنی انقلاب و هر اتفاقی می افتد و توده ها به خیابان می آیند، انقلاب است و دیگری می گوید: هر اتفاقی هم که می افتد این اصولاً ارتجاعی است، چون رهبری آن ارتجاعی است. این هر دو دچار تناقض هستند. در نتیجه مسأله ای که هست این است که در واقع مسأله ساختن حزب در دستور کار جنبش کارگری و پیشروان کارگری و ما به عنوان کمونیست ها هست، یعنی لازمه انجام یک کار متشکل در ارتباط با تدارک انقلاب، این است که ما باید اذعان کنیم که بحرانی در درونمان وجود دارد.

مثلاً رفیق ما در این جا (ثریا شهابی) می گوید: «کمونیسم در ایران بود و ضربه خورد». نخیر رفیق، کمونیسم بود و الان هم هست رفیق، ولی شما ضربه خوردید.

در مورد انتخابات همان طور که گفتم این آتش زیر خاکستر وجود دارد و این انتخابات اخص ممکن است این جرقه را نزند، منتها مسأله ای که هست ما به عنوان کمونیست ها باید تشخیص دهیم که امروز چه شعارهای محوری ای وجود دارد که در حین انتخابات بتوانیم مطرح کنیم؛ شعارهایی محوری که از آگاهی فعلی طبقه

افشاگری، وجود دارد. بنابراین از این امکانات و از این روزنه هایی که در این شرایط اختناق در ایران به وجود می آید، ما به عنوان کمونیست ها باید استفاده کنیم و نمی توانیم فقط در منزل باقی مانده و انتخابات را تحریم کنیم که سوت و کورتز به نظر آید. برای این نوع کارها نیازی به کمونیست بودن نیست و ما باید در جاهایی که توده ها هستند، دخالت بکنیم.

ولی این دخالت باید چگونه باشد؟ این دخالت هم یک چیز دلبخواهی نیست که مثلاً حزب کمونیست کارگری به این نتیجه می رسد که الآن شرایط اعتلای انقلابی است و انفجاراتی صورت می گیرد و انقلاب در راه است! و بنابراین باید رفت و انقلاب را فراخواند! خوب مشخص است که این نوع نظرات، نظر دلبخواهی این حزب مشخص است. ولی این دخالتی که ما می کنیم دلبخواهی نیست، دخالت ما باید حساب شده و از سطح آگاهی فعلی کارگران و زحمتکشانی باشد که می آیند در این روز مشخص برای رأی دهی و انتخاب بین بد و بدتر. باید دید که آگاهی فعلی این ها چیست و شعارها و مطالباتی مطرح بکنیم که این ها را یک قدم به جلو در جهت سرنگونی رژیم و در جهت مبارزه ضد سرمایه داری سوق دهد. این هنر ماست در شرایطی که امکانات و روزنه هایی باز می شود. حالا باید دید این شعارهایی محوری چیست؟ شعاری که می تواند آگاهی را یک قدم پیش ببرد و هم مورد پذیرش توده ها باشد و مورد فهم و درکشان و هم این که آن ها را یک قدم به جلو ببرد.

به نظر ما اتفاقاً در چنین شرایط خاصی و نه در شرایط اعتلای انقلابی - با وجود این که مسأله سرنگونی امروزه

که بنیادهای رژیم را سست کند و اذهان عمومی را آماده کند برای شرایطی که در آتیه این جرقه ها زده می شود.

قسمت چهارم:

در مورد این بحث که اصولاً در شرایط فعلی انتخابات چه نوع سیاستی باید داشته باشیم، نقطه شروع ما باید این باشد که ما به عنوان کمونیست ها واضح است که باید در حرکت هایی که در جامعه می شود، شرکت کنیم. مگر این که طبقه کارگر اصولاً در هیچ چیزی شرکت نکند. در مورد انتخابات، این مسأله صدق نمی کند، چون خیلی از توده های زحمتکش با وجود مشاهده این مسائل و اعتراضاتی که به این رژیم دارند، به دلیل انتخاب بین «بد و بدتر» ممکن است به حوزه های رأی گیری هم بروند. این مسأله همیشه در رژیم جمهوری اسلامی بوده و در دوران خاتمی به اوج خودش رسید و در ۴ سال پیش هم به همین ترتیب تعداد زیادی شرکت کردند و این بار هم ممکن است عده ای از توده های زحمتکش شرکت کنند. ما به عنوان کمونیست ها نمی توانیم در خانه بنشینیم، زیرا این انتخابات مثل هر اتفاق دیگری در جامعه یک سلسله روزنه های کوچکی باز می کند، یعنی به هر حال چند ساعتی یک عده ای در تلاطم و حرکت هستند و تبادل نظر پیش می آید و یک مقداری هم در همین چندین ساعت تلاطم، جو باز می شود و این گونه نیست که رژیم بتواند با تعدادی از نیروهای سپاه سراسر جامعه را کنترل نماید.

وقتی توده ها به خیابان می آیند و یا در حوزه های رأی شرکت می کنند، یک مقداری امکان رد و بدل شدن نظرات و بحث ها و تبادل نظر و بردن آگاهی و یا

اختناق ایجاد می کند، بنابراین ما باید خودمان را سازمان بدهیم؛ در مسیرهای مختلف دیگری که مورد نظر است، بحث می شود و این تبادل نظرها می تواند یک قدم و یک گام آگاهی فعلی را ارتقا دهد.

این دخالتی است که امروز کمونیست ها در داخل ایران می توانند انجام دهند. بنابراین پیشنهاد ما این است که باید انتخابات را تحریم بکنیم و این تحریم باید تحریمی فعال باشد و در مرکز این فعالیت مسأله آزادی زندانیان سیاسی باید تحقق پیدا کند و این یک قدم مرتبیطی است که می تواند مورد اجرا قرار بگیرد.

در ذهن بسیاری وجود دارد- یکی از شعارهای دموکراتیک است که آن حلقهٔ رابط را ایجاد می کند. یعنی این که وقتی توده ها به خیابان آمده اند و رأی می دهند، ما به عنوان کمونیست ها و یا بخشی از پیشروی کارگری، اتفاقاً همین پیشنهادی را که آن ها به ما می دهند [یعنی شرکت در انتخابات و رأی دادن] به این شکل اجرا می کنیم: بسیار خوب ما می خواهیم رأی بدهیم و در این انتخابات شرکت کنیم، اما رهبران ما در زندان هستند. بنابراین ما در این انتخابات رأی نمی دهیم و تحریم می کنیم، چون رهبران ما در زندان هستند و تا آزادی تمام زندانیان سیاسی و مشخصاً رهبران ما انتخابات را تحریم می کنیم.

بنابراین این صحبتی است که قابل درک است و کسی نمی تواند اظهار دارد که چرا شما این بحث را مطرح می کنید. دلیل آن این است که رهبران ما در زندانند، به شکل سمبولیک هم دو یا سه اسم انتخاب می کنیم، مثلاً «رضا شهابی و شاهرخ زمانی و ...» که در زندان هستند، عکس های این رهبران را می بریم و پوسترهایی در این رابطه می سازیم (نقداً هم پوستری ساخته شده و همین شعار را مطرح کرده است)، بر اساس امکانات و نیروییمان می شود آن را تکثیر کرد و در درون همین حوزه های انتخاباتی، شرکت و این شعارها مطرح شود.

این ها شعارهایی هم نیستند که غیر مرتبط و بی جا باشند. شعارهایی هستند که مرتبط اند به مسأله، بنابراین بحث انگیز خواهد شد و یک سلسله تبادل نظرات صورت می گیرد و واضح است که قدم بعدی و بحث بعدی حول این شعار این خواهد بود که این رژیم همه را دستگیر و

چشم انداز سازماندهی کارگری

در آستانه اول ماه مه

بحران رهبری

بحران درونی رژیم رو به فزونی است. کافی است نگاهی داشته باشیم به اختلافات میان جناح های مختلف رژیم سرمایه داری در آستانه انتخابات ریاست جمهوری آتی. می گویند زمانی که هیئت حاکم در بحران به سر می برد، و توده های وسیع مردم زحمتکش بر اساس فشار های اقتصادی و سیاسی روزافزون زیر فشار مضاعف قرار بگیرند و رو به اعتراض بیاورند، شرایط برای تدارک تحولات نوین در جامعه آماده است. محققاً این وضعیتی است که ما امروز در آستانه اول ماه مه با آن روبه رو هستیم. اما، باید توجه داشت که تحولات نوین برای تغییر وضعیت موجود و استقرار وضعیت نوین، نیاز به تدارکات سازمان یافته دارد. این سازمان دهی متمرکز، تنها می تواند به دست پر توان خود کارگران انجام پذیرد. ولی این سازماندهی به شکل خود انگیخته و خودبه خودی به فرجام نخواهد رسید. برای این سازماندهی نیاز به نهاد تشکیلاتی خاصی است.

ما در سال های پیش فعالیت های خودبه خودی و خود انگیخته کارگری را تجربه کردیم. فعالیت های سندیکالیستی و علنی صورت پذیرفتند. عده بیشماری از فعالان کارگری مجرب و با تجربه، بهای سنگینی برای اهداف خود پرداختند و هنوز هم در حال پرداختن هزینه های مبارزاتی خود هستند. تمامی مبارزات کارگری قابل

ارج و تقدیرند. ما بی تردید باید همواره از تمامی فعالان کارگری که برای خواست های صنفی- سیاسی خود مبارزه کرده اند، حمایت کنیم. اما دست آخر، هیچ یک از این فعالیت ها ما را گامی به جلو نبرده اند. متأسفانه فرصت های بسیاری از دست رفته است. رهبران عملی کارگران که در یک مقطع خاص با مطالبات رادیکال و ضد سرمایه داری پا به عرصه مبارزاتی می گذارند، نهایتاً به علت نبود یک نهاد سراسری و سیاسی، یا دلسرد می شوند و به کناری می روند، و یا در مقابل گرایش های بورژوازی تمکین می کنند (نمونه منصور اسانلو در ماه های اخیر نشان دهنده این روند بوده است).

بنابراین می توان اذعان داشت که شرایط عینی تغییر نظام غیر عادلانه و ضد انسانی کنونی وجود دارد. شرایط برای سرنگونی این نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با یک حکومت کارگری به شکل عینی موجود است. آن چه غایب است، نهادی است که این تدارک را ببیند و طبقه کارگر و سایر قشرهای تحت ستم را سازمان دهد. این نهاد چیزی نیست جز **حزب پیشتاز کارگری**.

نیاز مبرم به تدارک برای ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری برای تدارک انقلاب آتی، همین امروز و در آستانه اول ماه مه ۱۳۹۲ بیش از هر زمان دیگری احساس می شود.

ایجاد تمامی نهادهای کارگری، مانند اتحادیه ها و سندیکای های کارگری، تشکل های مستقل کارگری، مجامع عمومی کارگری و اتحاد عمل های کارگری و غیره، امروز، در گرو ساختن حزب پیشتاز انقلابی قرار گرفته است.

اتحاد عمل ها

در سال های پیش ما شاهد اتحاد عمل هایی در درون نهادهای مختلف کارگری، کمیته ها و محافل کارگری موجود، بوده ایم. اما این اتحاد عمل ها به علت نبود تشکیلاتی که **تداوم و دمکراسی درونی** آن ها را تضمین کند، با تفرقه و پراکندگی مواجه شده اند. برای تدارکات و سازماندهی کارگران، نهادهای کارگری باید به شکل درازمدت میان کارگران بوده و در کنار آن ها به مبارزه پرداخته باشند. برای این اقدامات درازمدت، نهادهای کارگری موجود در وهله نخست باید نهاد **مستقل و دمکراتیک** داشته باشند. مستقل از دولت سرمایه داری، احزاب سیاسی قیم مآب غیر کارگری و همچنین مستقل از بوروکراسی کارگری. استقلال از دولت سرمایه داری و احزاب خرده بورژوازی موجود برای بسیاری از فعالین کارگری، امری است شفاف و روشن. اما استقلال از «بوروکراسی کارگری» در درون این نهادها امری است مخفی و ناروشن. نهادی کارگری که «دموکراسی کارگری» در آن حاکم نباشد و تصمیمات سیاسی و عملی بر اساس توافقات غیر شفاف و زدویند، بده بستان، باند بازی و روابط خصوصی صورت گیرد، فاقد خصلت تشکل مستقل رزمنده کارگری است. نبود دموکراسی کارگری میان کارگران پیشرو نقش تعیین کننده آنان را برای دخالت، رهبری و بسیج کارگران برای تجمعاتی مانند مراسم اول ماه مه، مسدود می کند.

تنها راه توفیق در اتحاد عمل (به ویژه در مراسم اول ماه مه) درگیر کردن خود کارگران (به شکل توده ای) است.

بدیهی است که شرکت صد ها هزار تن از کارگران در چنین روزی تمام اقدامات مخرب رژیم را می تواند خنثی کند و روحیه جدیدی در میان مردم عادی به وجود آورد. درگیر کردن کارگران نیز شدنی نیست، مگر این که کمیته های موجود از ماه ها پیش میان کارگران تدارک این اقدام را برنامه ریزی کرده باشند. بدیهی است که کارگران را نمی توان صاعقه وار (آن هم در جامعه اختناق آمیز کنونی) آماده شرکت در مراسمی کرد (حتی اگر این مراسم خود کارگران، یعنی اول ماه مه، باشد). متأسفانه کمیته های موجود کارگری به جای کار پیگیر میان کارگران «از پایین» و «مخفی»، به کارهای «از بالا» و علنی روی آورده اند. این ندانم کاری ها عملاً تعداد بیشتری از فعالان را غیر فعال و دلسرد کرده است. این اقدامات در سال پیش بار دیگر **ضرورت** ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی را مورد تأیید قرار داده است. بدون وجود یک حزب پیشتاز کارگری، رهبران عملی بورورکرات موجود، فعالیت های کارگری را به کجراه می برند و مسیر تحولات نوین در جامعه کارگری را مسدود می کنند.

تنها چنین حزبی قادر است که نهادهای کارگری را واقعاً مرتبط و درگیر مسایل جنبش کارگری کند و رابطه تنگاتنگ با مسایل روزمره کارگری و رهبران عملی کارگری داشته باشد. نهادهای کارگری کنونی عقب تر از خود جنبش کارگری هستند، و به جای اتحاد، افتراق را تشدید می کنند.

کمیته های مخفی کارگری

شده اند تا هر گونه حرکت مستقل کارگری را در نطفه خفه کنند. در میان این لباس شخصی ها، همیشه افرادی مسلح به سلاح گرم و بی سیم حضور دارند که خود مستقیماً به «مرکز» عملیات وصل هستند و در واقع دیگر همکاران خود را هدایت می کنند؛ این ها همان چهره های نسبتاً شناخته شده ای هستند که در تمامی تظاهرات، از تجمع معلمان در مقابل مجلس و اعتصاب سندیکای شرکت واحد در سال ۸۴ گرفته تا مراسم اول ماه مه سال ۸۶ در ورزشگاه شیرودی و اعتراضات سال ۸۸، به طور سیستماتیک حضور دارند و بعضاً حتی برخی از آن ها از سوی فعالین سیاسی و کارگری فعال طی این دوره شناسایی شده اند.

واقعیت این است که هیچ فرد، دسته، حزب و دولتی حق جلوگیری از هیچ تجمعی به ویژه مراسم اول ماه مه را ندارد. اما این حق کارگران را مزدوران دولت سرمایه داری به کارگران اعطا نخواهند کرد. این حق، یعنی حق تجمع نیز همانند هر حق دیگری باید از آنان با سازمان دهی و قدرت کارگری گرفته شود.

کارگران پیشرو برای مقابله با «لباس شخصی ها» تنها یک روش در مقابلشان باقی مانده است: سازماندهی کمیته های مخفی دفاع از خود. آن ها بایستی کمیته های مخفی خود را ایجاد کنند. عناصر اطلاعاتی و نفوذی رژیم در درون تجمعات و اعتراضات کارگری بایستی از سوی کمیته های مخفی کارگری شناسایی شوند و به هر شکلی که خود کمیته ها صلاح می دانند، عملیات مخرب آن ها متوقف گردد.

تجربه اول ماه مه سال های پیش بار دیگر به ما می آموزد که برای کار سیاسی در درون طبقه کارگر، نیاز به ساختن کمیته های مخفی کارگری است. اشتباه خواهد بود که رهبران عملی کارگران شناسایی شوند و هر لحظه بنا بر تصمیم مزدوران دولت سرمایه داری دستگیر و مورد آزار قرار گیرند. زیرا شناخته شدن و دستگیری این فعالان به تداوم مبارزات لطمه می زند. این کمیته های مخفی می توانند با افرادی که از پیش با آن ها آشنا بوده اند و مورد اعتماد هستند، کمیته های دائمی ایجاد کنند، چه هنگامی که در سطح کارخانه ها فعالیت دارند و چه زمانی که اعتراض یا مراسمی را سازمان می دهند. دولت سرمایه داری کنونی با وجود قدرت نمایی هایش، با وجود لباس شخصی ها و وزارت اطلاعاتش، در قیاس با قدرت کارگران ایران، یک دولت توخالی و ضعیف است. اگر سازماندهی کارگری با برنامه و تدارکات و سازمان یافته صورت گیرد، نه تنها هزینه های کمتری پرداخت می شود که دولت در وضعیت ضعیف تری قرار خواهد گرفت. این سازماندهی نیز تنها از طریق این کمیته های عمل مخفی امکان پذیر هست.

کمیته های دفاع از خود

در مراسم اول ماه مه سال های پیش چند صد نفر «لباس شخصی» و نیروهای انتظامی دولت سرمایه داری شرکت کنندگان را متفرق و ارباب کردند. ماهیت «لباس شخصی ها» به ویژه بعد از سرکوب های پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸، بر کسی پوشیده نیست. این ها مزدورانی هستند که که از سوی هیئت حاکم استخدام

در آستانهٔ اول ماه مه ۱۳۹۲ و با اتکا بر تجارب سال های پیش، یک وظیفهٔ اصلی در مقابل کارگران پیشروی ایران وجود دارد که متأسفانه بیش از حد به تعویق افتاده، و آن هم تدارک برای ساختن حزب پیشتاز کارگری است. حزبی که از دل کمیته های مخفی کارگری تکامل خواهد یافت. کمیته های مخفی هستند که می توانند امر سازماندهی اتحاد عمل ها و دفاع از خود و دخالتگری در حوزه های صنفی و سیاسی کارگران را به عهده بگیرند. کمیته هایی که دمکراسی درونی سایر نهادهای کارگری را تضمین کنند و از طریق تجارب عملی خود کارگران، نطفه های اولیهٔ یک برنامه انقلابی کارگری را برای ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری فراهم سازند.

پیش به سوی تدارک فوری کمیته های مخفی کارگری

پیش به سوی تشکیل حزب پیشتاز کارگری

پیش به سوی تدارک سرنگونی نظام سرمایه داری و استقرار حکومت کارگری

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

اردیبهشت ۱۳۹۲

رسانه ها و روزنامه های ایران و جهان سرشار است از اخبار مربوط به درگیری های میان دو جبههٔ خامنه ای و احمدی نژاد. این دو، به عنوان نمایندگان اصلی دو بخش متعارض بورژوازی ایران، حتی از پیام های نوروزی خود هم برای نقد به یک دیگر استفاده کرده اند. بحران رهبری رژیم اکنون به مراتب عمیق تر و تندتر از قبل شده است، و این بار هیچ نشانه ای از یک راه حل سریع دیده نمی شود.

خامنه ای در پیام خود اعلام کرد که آن چه برای به-اصطلاح «رئیس جمهور» بعدی رژیم نیاز داریم، «امتیازات امروز منهای ضعف های موجود است». احمدی نژاد هم در عوض گفت «مقام معظم رهبری نیز فرموده اند که فقط یک رأی دارند و حق انتخاب با ملت است. همه باید به حق ملت احترام بگذارند. دولت به عنوان برگزار کنندهٔ انتخابات، به دنبال انتخاباتی پرشور و شکوه و حداکثری و نهایت سلامت است» و تا جایی پیش رفت که بگوید: «اینجانب شخصاً نهایت حساسیت را به کار خواهم برد و همچنان که بارها و بارها به مسوولین استانی و غیراستانی گفته ام از کوچکترین تخلفی اغماض نخواهم کرد».

به راستی جای سؤال دارد که چه چیزی احمدی نژاد را واداشته است تا ژست یک قهرمان انتخابات آزاد، عادلانه و شفاف را به خود بگیرد؟ چه چیزی باعث شده که احمدی نژاد، کسی که در سال ۸۸ تماماً تحت حمایت و پشتیبانی خامنه ای قرار داشت، این بار چنین علنی و آشکار به مخالفت با او برخیزد؟

و اختلافات با جناح خمینی، در سال ۶۰ از سیمت خود عزل شد. بنابراین تصادفی نیست که شماری از مردم احمدی نژاد را با بنی صدر مقایسه می کنند.

این اصطکاک میان دو جناح، که نمایانگر بحران رهبری بورژوازی می باشد، تا جایی ادامه خواهد یافت که یک دولت مدرن و متمرکز سرمایه داری و تماماً پیوندخورده با بازار جهانی و ساختار ژئوپلتیک منطقه، در ایران وجود داشته باشد. (هرچند البته این در حالی است که کارگران، بورژوازی را پیش از آن که قادر به حل این تضاد شده باشد، سرنگون نکرده باشند!)

این موضع گیری، بنیان تحلیل ما از ابتدای روی کار آمدن این رژیم تا به الآن بوده است؛ در واقع ما به طور مداوم این درگیری های جناحی را در چنین چارچوب و بستری بررسی کرده ایم (اخیراً نیز این موضع گیری در سرمقاله نشریه میلیتانت، شماره ۵۷ منعکس شده است).

بحران رو به رشد اقتصادی و اجتماعی

در همان حال که رسانه های رژیم توجه زیادی به مسایل حاشیه ای و بی اهمیت پیرامون به اصطلاح «انتخابات» نشان داده اند- از بررسی تعداد دفعات سر دادن شعار «زنده باد بهار» یا استفاده صرف از کلمه «بهار» به وسیله احمدی نژاد گرفته تا بدتر از آن، موضوع در آغوش گرفتن مادر چاوز در مراسم درگذشت او از سوی احمدی نژاد در کاراکاس و یا دست کاری در تصاویر میشل اوباما و پوشاندن قسمت هایی از بدن او- میلیون ها نفر از کارگران و خانواده هایشان هرچه بیشتر درحال غرق شدن در فقر و گرسنگی بوده اند.

چنان چه ما به ریشه ها و منشأ این رژیم توجه اخص نداشته باشیم، هرگونه پاسخ این سؤال ها و سؤال های مشابه درباره کشمکش های درونی، بی پاسخ خواهد ماند. نظام حاکم در ایران، شکلی منحصر به فرد از رژیم سرمایه داری است که به دنبال صدمات سنگین به دولت بورژوازی- و نه نابودی کامل آن- در خلال انقلاب ۵۷، سربرآورد.

رژیم نظامی-سلطنتی شاه، جای خود را به یک فرماسیون متناقض داد که در درون خود دو گرایش اصلی را، با دو رویکرد کاملاً متمایز نسبت به سیاست اقتصادی، جای می داد. یک گرایش در حال تلاش برای «متعارف» کردن مناسبات تولیدی سرمایه داری در ایران و بازگرداندن روابط کامل با کشورهای امپریالیستی بوده است. در همین میان، گرایش دیگر مدافع موانع وارداتی، تجارت انتخابی و غیره بوده، و در واقع نماینده منافع ائتلاف نیروهای بورژوازی (و تاحدودی خرده بورژوازی) بوده است که جنبش توده ای ۵۷ را درهم شکستند.

در طول سال های گذشته، اسامی این بخش ها، و نمایندگان آن، بارها و بارها تغییر کرده است. به عنوان مثال، رفسنجانی روزی یک شخصیت بسیار «تندرو» بود، اما مدت ها مدافع خصوصی سازی، تجارت و سرمایه گذاری خارجی، کاهش سوبسیدها و نظایر این ها بوده است. اکنون احمدی نژاد در عمل به نماینده همان گرایشی مبدل شده است که پیشینه اش به ابوالحسن بنی صدر بازمی گردد، یعنی همان به اصطلاح نخستین «رئیس جمهور» نظام جمهوری اسلامی که طی درگیریها

درصد از رانندگان تهرانی در اردیبهشت ماه سال قبل مثبت بوده است!

در سوی دیگر:

۳۳ میلیارد دلار از نظام بانکداری ایران مفقود شده است!

در کشوری که ارزش ملی طی یک سال ۵۵ درصد ارزش خود را از دست داده، ۵۰۰ دستگاه خودروی پورشه وارد کشور شده، آن هم بدون این که کسی از نرخ مبادله ارزش مورد استفاده برای واردات این خودروها آگاه باشد!

و اما پاسخ رژیم به این وضعیت چگونه است؟

تقویت سازوبرگ سرکوب، از جمله تشکیل «واحد زنان یگان ویژه پلیس»!
اسلامی کردن دانشگاه ها

شکایت حقوقی از هالی وود بابت فیلم آرگو و فیلم های مشابه

صنایع: در آستانه سقوط

در این میان، بخش های اصلی اقتصاد در حال سقوط هستند، به ویژه تولید صنعتی، که البته به شدت به بورژوازی صنعتی ضربه می زند و آن را به زانو در می آورد.

فقط در شهریور ماه ۱۳۹۱، تولید خودرو در ایران ۶۵ درصد سقوط کرد. به دلیل سقوط قریب الوقوع تولید، بسیاری از کارگران اخراج شده اند. هر صنعتی که نیاز به

تعارض و تقابل میان سرمایه داران وابسته به رژیم که از قبل شرایط کنونی- و حتی از تحریم های فلج کننده!- سوده های نجومی به جیب می زنند، و کسانی که هر لحظه گرسنه تر می شوند، ساعت ها برای تهیه ابتدایی ترین مایحتاج صف می کشند و در این حالت هم حق انتخاب چندانی ندارند، هیچ گاه به این اندازه نمی توانست آشکار و عریان باشد!

در یک سو:

بالغ بر ۲۰۰ هزار کودک زیر سن شش سال و مبتلا به سوء تغذیه وجود دارد؛ شمار کودکان خیابانی رو به رشد است و ۶۰ درصد تجاوزها علیه کودکان صورت می گیرد!

حداقل دستمزد سال ۱۳۹۲ در شرایطی تعیین شده که نرخ تورم سال پیش رو، به طور عجیبی حدوداً ۶ درصد پایین تر از نرخ تورم سال قبل «برآورد» شده است!

نرخ تورم رسمی، ۳۱.۵ درصد است، اما هرکسی که مجبور باشد ۳۰ هزار تومان برای یک کیلو گوشت و با سایر قیمت های خارج از حد توان خود رو به رو شود، می داند که نرخ واقعی به مراتب بالاتر از این هاست.

۱۷ میلیون نفر برای سیر کردن خود به کوپن غذا نیاز دارند.

در این «جمهوری اسلامی»، درحال حضور ۳۶ میلیون نفر معتاد وجود دارد و تست الکل و اعتیاد ۲۶

اثبات این شکست سندیکالیزم را هم در اقدامات اخیر منصور اسانلو، همان کسی که سالیان سال پرچمدار و برجسته ترین سمبل جنبش کارگری ایران برای احیای اتحادیه ها بود، می بینیم. ایشان اکنون کشور را ترک کرده و به یک جنبش سیاسی ملحق شده است. این کار ایشان اعتراف روشن به شکست نظریه سندیکالیستی می باشد. البته، متأسفانه ایشان به آن سوی سنگر رفته و به دشمن طبقاتی طبقه کارگر پیوسته است. و این همچنین نشانگر آن است که بخشی از بورژوازی هم حاضر است که به طور سازمانیافته در بین طبقه کارگر ریشه بداوند- البته تا زمانی که کارگران و حتی رهبرانشان فراموش نکنند که «ارباب» کیست.

اکنون این سؤال مهم مطرح می شود که: اگر سندیکا به خودی خود نمی تواند این کار را به ثمر برساند، پس کارگران چه نهاد دیگری را هم نیاز دارند؟ جوابی که اسانلو به این سؤال داد، راه او را تعیین کرده است. ولی جواب کارگرانی که می خواهند آن تجربه چند دهه مبارزه را دور نریزند و آن چه را که تاکنون نقداً به دست آورده اند، چه باید باشد؟ اگر به تاریخ نگاه کنیم فقط یک نوع نهاد را می بینیم که این نقش را می تواند ایفا کند: حزب پیشگام طبقه کارگر. نقش اصلی مارکسیست های انقلابی هم در این نهفته است که بتوانند این نظریه را از صرافا یک درس تاریخی به یک تشکل زنده، فعال و در دل طبقه کارگر، تبدیل کنند.

در تاریخ دیدیم که هنگام اولین جنگ جهانی امپریالیستی، احزاب سوسیال دموکراسی اکثراً به طبقه کارگر خیانت کردند. و چنین انشعابی در بین خود سندیکالیست ها نیز به وجود آمد، به طوری که عده

واردات قطعات، مواد خام یا ماشین الات دارد، به شدت ضربه خورده است.

حتی تولید نفت، یعنی مهم ترین منبع درآمد خارجی هم سقوط داشته است. درآمد نفتی رژیم ۴۵ درصد کاهش یافت و پیش-بینی های مربوط به سال جدید هم بهتر از این نیست. قرار است که در سال ۹۲، درآمد نفتی ۴۰ درصد کم تر از سال ۹۱ باشد!

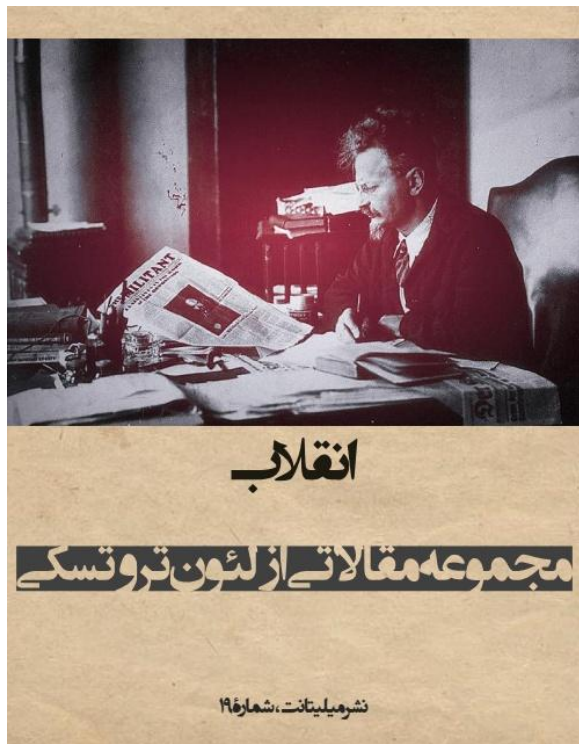
وضعیت اقتصادی و اجتماعی کنونی، به مراتب وخیم تر از سال های بحران ۵۵ تا ۵۷، که به وقوع انقلاب انجامید، شده است. اکنون ایران به طور عینی برای انقلاب آماده و مستعد است.

بحران رهبری کارگران

جنبش کارگری ایران در نقطه عطفی قرار دارد. از یک سو دیدیم که سندیکالیزم به وضوح شکست خورده است. سندیکالیزم، که به طور خلاصه می توان گفت پیشی است که تصور می کند که اتحادیه ها به خودی خود می توانند مبارزه طبقه کارگر برای رسیدن به تمامی اهداف آن را به ثمر برسانند، بیش از یک دهه است که در صنایع متفاوت و نقاط مختلف کشور فعال بوده است. و با وجود همه از خود گذشتگی ها، زندان و شکنجه هایی که فعالین کارگری متحمل شده اند، و انواع و اقسام دردها و سختی هایی که خانواده های کارگران کشیده اند، اگر استراتژی و تاکتیک های درستی اتخاذ نشوند کارگران به نتیجه مثبتی نمی رسند (البته با وجود این که درس های مهم بسیاری برای فاز بعدی می آموزند).

نشر میلیتانت، شماره ۱۹، منتشر شد

۱۶۰۱



جهت دریافت به سایت میلیتانت رجوع فرمایید.

<http://militaant.com/>

اندکی از آنان بر مواضع انقلابی خود پابرجا ماندند، و بسیاری از این سندیکالیست های انقلابی پس از مدتی به صفوف بین المللی کمونیستی پیوستند. آن چه سندیکالیست های انقلابی را از سندیکالیست های رفرمیست (و در نهایت خیانتکار) جدا کرد، درک نیاز به سرنگونی سرمایه داری و درهم شکستن ماشین سرکوب دولت سرمایه داری بود. اگر یک فعال کارگری بر این اعتقاد است، دیگر تنها یک راه برای سازماندهی آن، فقط یک جایگاه سیاسی، در برابر خود دارد: مارکسیزم انقلابی.

دیده ایم که با وجود تمامی مسایل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در جامعه، من جمله پیش پا افتاده ترین مسایل مانند سیر کردن شکم کودکان (!)، طبقه سرمایه دار هیچ علاقه ای به حل آن ها از خود نشان نمی دهد. این فقط طبقه کارگر است که پتانسیل حل این مسایل را در بازوی خود دارد. آن چه که این پتانسیل را در عمل به کار خواهد گذاشت، ایجاد حزب انقلابی پیشگام طبقه کارگر می باشد. تنها چنین حزبی می تواند با وصل کردن مبارزترین عناصر کارگری و مارکسیزم انقلابی، هم بحران رهبری طبقه کارگر را حل کند و هم بحران «چپ» سردرگم و پر مدعا را که حتی از اعتراف به وجود بحران خود هم هراس دارد.

در جامعه ایران دو بحران رهبری طبقاتی وجود دارد و تنها یک راه حل انقلابی.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۴ فروردین ۱۳۹۲